د پوهنې وزارت

د دارالتألیف ریاست

مبارزهٔ سید جمال الدین افغان

مؤلف

محمود ابوریه

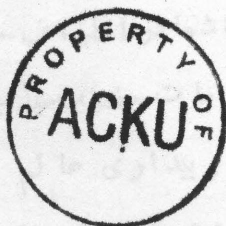
مترجم

غلام صفدر پنجشیری و محمد حسین راضی

مبارزهٔ سید جمال الدین

افغان

موءلف



محمود ابوریه

مترجم

غلام صفدر پنجشیری و محمد حسین راضی

۱۳۴۱

شعبهٔ اول:

۲۸۰۶
___
۶۴۷۴

تاریخ ۳۸/۲/۲۹

دارالتحریر شاهی

فاضل دانشمند استاد ابوریه!

کتاب مولفهٔ شما که در بارهٔ بزرگترین مرد نامی شرق و نابغهٔ افغانستان اعنی سید جمال الدین افغان با یک سبک وشیوه خاص نگاشته شده و ذریعهٔ سفارت کبرای افغانستان متعین قاهره با دارهٔ دارالتحریر شاهی مواصلت نموده بود سراپا مطالعه گردید.

خدمات قلمی و قضاوت بیطرفانه وعالمانهٔ شما در اطراف حقایق انتساب حضرت سید به افغانستان و روشنی اندا ختن به خدمات حضرت سید جمال الدین افغانی در راه ایجاد نهضت های ملی شرق وبیداری عالم اسلام که بسیار استادانه وماهرانه بیان شده است مورد هر گونه تقدیر وتمجید واقع شد.

به این وسیله دار التحریر شاهی بهترین مراتب تشکرات خود را بحضور شما که زحمات زیادی را در این راه متقبل شده اید تقدیم داشته در بیان حق و حقیقت توفیق مزید برای تان میخواهد. با احترام

(نور محمد کهگدای کفیل سرمنشی)

٤ ربیع الاول ۱۳۷۸
۱۸ سپتمبر ۱۹۵۸

(نامه جلالتماب سفیر کبیر اعلیحضرت معظم همایونی متعین جمهوریت متحد عربی)

حضرت فضیلت همراه استاد محمود ابوریه !

پس از تقدیم مراتب احترام با ستحضار جنابعالی رسانیده میشود که سفارت افغانستان متعین جمهوریت متحد عربی چند نسخه کتاب ارزنده شما را که پیرامون سرگذشت پرماجرای زندگی سید جمال الدین افغان نگاشته شده بود بپیشگاه اعلیحضرت معظم همایونی المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان و والاحضرت سردار محمد داود صدراعظم و والاحضرت سردار محمد نعیم وزیر امورخارجه تقدیم داشت و اینک باکمال مسرت باطلاع جناب فاضل شما میرسانم که اخیراً از کابل نامه های بما رسیده است که رضایت اعلیحضرت معظم همایونی و قدردانی والاحضرت سردار محمد داود صدراعظم را از صرف مساعی مخلصانه تان در تالیف این کتاب باخود همراه دارد همچنین یک تخته قالیچهٔ افغانی که بناغلی سردار محمد نعیم وزیر امورخارجه برای تقدیر از زحمتکشی های شما گسیل فرموده اند باین سفارت رسیده است که به حضور شما تقدیم خواهد شد .

یکبار دیگر مراتب شکران خود را حضور آن استاد توانا که در تالیف این کتاب سودمند هرگونه زحمات را برخود هموار داشته اند تقدیم نموده آرزومندم به تعداد همچون شما عالمان مجرب و عامل بیفزاید . با احترام

(صلاح الدین سلجوقی)

تمهید

بقلم استاد عبدالرحمن رافعی

موءرخ عصر جدید

در این کتاب سرگذشت پرماجرای سید جمال الدین افغان که در سلسلهٔ پیش آهنگان آزادیخواهی ملل مشرق‌زمین دارای مقام ممتاز است مورد شرح وتبصره قرار گرفته است. این مرد نامی را به حق پدید آورندهٔ نهضت جدید در شرق باید خواند. سید جمال الدین در نیمهٔ دوم قرن نوزده یعنی در روزگاری چشم به هستی گشود که ممالک شرقی چندین قرن در زیر یوغ بردگی سیاسی و جمود فکری و پسماندیهای علمی بسر برده و بالنتیجه در خواب عمیق فرورفته بود.

حکیم افغانی در چنین موقعی قیام کرد و افراد و جوامع را به آزادی طلبی و استعمار شکنی دعوت کرد. آوازرسای وی در دلها تکان افگند و خفتگان وادی غفلت و بی‌خبری را بیدار نمود و ازین جهت است که اندیشه های اصلاحی سید را از موجبات مهم نهضت نوین خاورزمین میشمارند. سید جمال الدین. که مصلح دینی وفیلسوف بزرگ ورهنمای سیاسی لقب گرفت توانست رهبری سیاسی وروحانی وفکري را یکجا به‌عهده گیرد و درهمهٔ آنها کامیاب وموفق باشد. وی درهر مملکتی که قدم می نهاد مردم آن رابه آزادی فکری واستقلال سیاسی دعوت مینمود وآنها را به مقاومت در برابر رژیم های دکتاتوری ومرام های استعماری وبیماری های جهل وانحطاط برمی انگیخت.

سید افغان در سال ۱۸۳۸ میلادی متولد شد و در سال ۱۸۵۰ فعالیت خویش را علیه متجاوزین بر خاك شرق آغاز کرد. دعوت او نخست در افغانستان که زادگاه ووطن اصلی اش بود شروع شد تا آنکه سفری به هندوستان کرد و به نشر و تبلیغ افکار اصلاحی خود پرداخت. جویندگان حکمت ودانش در آنجا به دورش جمع شدند وازسرچشمهٔ فیاض علم ومعرفت او سیراب گردیدند.

در سال ۱۸۷۰ نخستین بار به دیار مصر وارد شد ودر آن کشور مورد احترام

وتوجه دانشجویان هوشمند قرار گرفت گروهی از جوانان منور بدورش گرد آمده انجمنی تشکیل دادند ودرس حریت وجهاد از او آموختند . بار دیگر درسال ۱۸۷۱ به مصر باز گشت وچند سال درآنجا اقامت گزید. درین نوبت بهتر توانست احساس عزت و کرامت نفس را در جوانان برانگیزد و آنان را وادارد که با ذلت وخواری پنجه دهند . این مرد با روح بزرگ وشخصیت برازنده وزبان فصیح خویش مکتبی بوجود آورد که سویهٔ معنوی مردم مصر را بالا برد وجمع کثیری درین دبستان دروس مهم اخلاق و فلسفه وسیاست فرا گرفتند . تحولی که در زندگی مصریان در آن روزگار پدید آمد ونفرتیکه مردم در مقابل رژیم پوسیده ؛ کهن و مداخله های استعمار جویانه ازخودنشان دادند نتیجهٔ تلقین وتربیت همین استاد بود . هرچند در سال ۱۸۷۹ وی را از مصر تبعید کردند ولی ما همواره اورا بعنوان پرافتخار (پدر معنوی انقلاب عربی) خواهیم شناخت .

نتائجیکه از تبلیغات سید در مصر و هندوستان حاصل شد در ایران نیز بدست آمد. یعنی جنبشهای ملی که در سراسر این کشورها دیده میشد از روح فنا ناپذیر و اندیشه های اصلاحی او منبع میگرفت .

در سال ۱۸۸۲ که مصر بدست برطانیه افتاد ، سید از هندوستان راه اروپارا در پیش گرفت وعلم جهاد را علیه استعمار بلند نمود . برای بیدار ساختن ملل شرق و دفاع از حقوق آنها ومقاومت در برابر استعمار وجهاد بغرض حصول استقلال وجنگ ونبرد بابردگی وبیدادبه کمک وهمکاری شاگرد بزرگ خویش شیخ محمدعبده جریدهٔ العروة الوثقی را در پاریس تأسیس نمود .

جهاد جمال الدین برای استقلال سیاسی ملل مشرق زمین بدون انقطاع ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۸۹۷ در آستانه (یعنی استانبول) زندگی را پدرود گفت.

سید افغان را ازین جهت موءسس نهضت جدید شرق می خوانند که نخستین دانهٔ جنبشهای که در قرن نوزدهم در شرق پدید آمد بدست وی افشانده شد . هرچند وی ثمر ومیوهٔ نهال دعوتی را که به خون دل آبیاری کرد در زندگی خویش نچید ولی وظیفهٔ عالیهٔ خود را آنسانکه رهبران مخلص بشر انجام میدهند ، به پایان رسانید . قضا و سرنوشت با او یاری نکرد وعوایقی راه های دعوت او را مسدود

گردانید که برخی زادهٔ نیرنگ استعمار و بعضی دیگر نتیجهٔ خودداری شاهان شرق از این دعوت بود . البته نباید از نظر دور داشت که سید جمال الدین وقتی بدعوت اصلاحی اش آغاز کرد که شرق هنوز آمادهٔ پذیرفتن آن نبود . چه زیاده از صد سال بکار بود تا مردم شرق به مفهوم اندیشه های اصلاحی و تجدد پسندی جمال الدین درست پی برد . بهمین نسبت نتیجهٔ دعوت او فقط پس از مرگش روشن شد . این امر بدون شبهه بجای آنکه از مقام دانش و فضل وی بکاهد بزرگی شخصیت او را بالا تر میبرد زیرا او هنگامی بدعوت اصلاحی و تجدد پسندی خویش پرداخت که همنوا ومددگار نداشت ولی سرانجام همان اندیشه ها حس جهاد و آزادیخواهی و کرامت نفس را در سینهٔ ملل شرق برانگیخت تا آنجا که در تاریخ جدید شرق بدو لقب (رهبر آزادی) دادند .

کتاب استاد ادیب محمود ابوریه روشنگر شخصیت و کارنامه های بزرگ مردی است که چون ستارهٔ روشنی در افق مشرق درخشید و همه جا را روشن ساخت و همچنین در کالبد جامد زندگی روح کوشش وجهد دمید ومردمی را که پسمانده و خفته بودند به اسرار پیشرفت ومدنیت آشنا کرد .

امتیاز کتاب ادیب محمود اینست که در آن زبدهٔ آرای موءرخان ومعاصران بسیاری در بارهٔ سید جمال الدین افغان نقل شده است خواننده آنچه در باب شخصیت علمی و فلسفی و ارزش دعوت اصلاحی سید در نهضت جدید شرق در این کتاب میخواند نمیتواند در کتب دیگری که راجع به سرگذشت وی نوشته اند مطالعه نماید . خداوند (نخستین پیشوای آزادی در تاریخ جدید شرق) را رحمت کناد ونام نیکش را جاویدان دارد .

عبد الرحمان رافعی

مقدمهٔ چاپ دوم

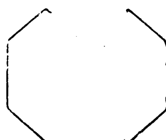
چون چاپ اول این کتاب را بار دوم مطالعه کردم معلوم شد که برخی عبارات را باید حذف کنم یا تغییر دهم و در بعضی صفحات نکته‌های نوی بیفزایم بدین ترتیب چند فصل در طبع جدید افزودم و مطالبی را که چندان ضرورت نداشت حذف کردم. یکی از فصول جدید کتاب راجع به ملاقات ارنست رنان فیلسوف فرانسه با سید جمال الدین در پاریس و مناظرهٔ ایشان در بارهٔ بعضی موضوعات مربوط به اسلام و از آنجمله نظریهٔ اسلام دربارهٔ علم است. فصلی دیگر راجع به جریدهٔ عروة الوثقی که بهمکاری شیخ محمد عبده شاگرد بزرگ سید در پاریس منتشر میگردید و بیان روش آن در بیدار ساختن کافهٔ مردم مشرق زمین و اثر این جریده در شرق وغرب نوشتم. در یکی از فصلهای جدید صورت مذاکرهٔ شیخ عبده را با انگلیسها در بارهٔ استعمار بریطانوی یاد آور شدم که نخستین مذاکره میان مصر وبریطانیه در خصوص استعمار بریطانوی بود. در دنبال این فصل مذاکرهٔ انگلیسها را با سید افغان در لندن راجع به سودان ذکر کرده‌ام.

در طبع اول این کتاب دو موضوع مهم از سرگذشت سید فرو گذاشت شده بود که واقعاً بدون آن این کتاب ناقص شمرده میشد. آن دو موضوع عبارت از فلسفه و تصوف سیدجمال الدین بود که از دانشمند بزرگ استاد صلاح الدین سلجوقی سفیر کبیر افغانستان متعین جمهوریت عربی متحد وعضو انجمن لغوی تقاضا کردم مقالتی دران زمینه بنویسند. مقالهٔ سودمندی را که ایشان نوشتند در همین کتاب بخوانید.

اگر طبع اول این کتاب آن همه مورد رضایت خوانندگان واقع شد و بقدر دانیهائی که کردند زبان بنده به ثنای الهی گشوده گشت امیدوارم این چاپ بعلت زحماتی که در اصلاح آن برخود هموار ساختم بیشتر پسند افتد.

از حضور اعلیحضرت معظم همایونی المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان و والاحضرت صدر اعظم و وزیر امور خارجه ووزیران بزرگ دیگر افغانی و جلالتمآب سفیر کبیر افغانستان متعین جمهوریت عربی متحد که این کتاب را مورد توجه و قبول قرارداده اند ممنون و سپاسگزارم. خداوند همه ء ایشان را در پناه خود نگهدارد.

(محمود ابوریه)



بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ طبع اول

روزگاری کشورهای شرقی اسلامی و محل طلوع آیین اسلام طوریکه سزاوار بود مشرق نور و مرکز هدایت بوده اشعهٔ انوار اسلام بتمام روی زمین رسید و نور هدایت او بهر قبیله ای پراگنده و منتشر شد و از فروغ جاویدان علم و دانش آنها کران تا کران دنیای آنروز روشن و تا بناك بود این مهد علم و مرکز عرفانی کشورهای شرقی اسلامی تا وقتی ابهت و عظمت سابقه‌اش را نگهداشت که دست تطاول و غارتگری یغماگران بر منابع طبیعی آنها دراز نگردیده بود.

آری! روزگار کجرفتار دیری بمراد شرقیان نپایید ه تاریکیها برآنها سایه افگند و بعلل و مصائب محاصره شدند اهل اسلام طوری با سختیها و دردها مواجه گردیدند که نور اسلام رو بضعف نهاد و فروغ هدایت آن منطفی گردید تا اینکه اروپاییها براین منطقه استیلا یافتند و دست غارت و تقسیم بر آن دراز کردند و آنها را با علم و تدبیر خود به زنجیرها بستند و با زور و قوت، شوکت و جلالت آنها را از بین بردند.

هنوز قرن نزده به نصف نرسیده بود که پیشوایان و مصلحانی در تونس، هند و ترکیه قد برافراخته و هر کدام در برآوردن مرامها

ومفکوره های اسلامی شان روش وشیوهٔ خاصی در پیش گرفته بودند این نظریات اصلاحی پیشوایان متذکره در روح مسلمانان نفوذ وپرده های پندار را از برابر چشمان ایشان دور کرده واز خطر یکه جهان اسلام را تهدید میکرد اسلامیان را آگاه ساخت. مسلمین کینهء عجیبی نسبت به کسانیکه قوای جسمی و طبیعی آنها رابه یغما وتاراج برده بودند پیدا کردند تا آنکه این حس انتقامجوئی که در اثر رشد معنوی مردم ظهور کرده بود بشکل آتش انقلابی در الجزیره، هندوستان، سودان و افغانستان مشتعل شد ودامنه اش در کشورهای زیاد دیگر هم ثرایت کرد.

پیشوایان و مصلحان متذکره معتقد بودند که برای اعادهٔ فر و شوکت سابقهٔ اسلامی باید نهضتی بر پایه‌های علمی و تجدد فکری پی ریزی شود تامسلمین هم خود را بآستانه ای برسانند که غربیان در آن قرار داشتند.

تعقیب و عملی کردن مفکورهٔ فوق کارساده ای نبود که از عهدهٔ آن هرانسان عادی بدر شده میتوانست بلکه عملی کردن مفکورهٔ فوق ارادهء توانا و نبوغ خارق العاده ایرا ایجاب میکرد تا بنیروی عقل آنرا جامهٔ عمل میپوشانید.

این نابغهء توانا وپیشوای بزرگ، سید جمال الدین افغان بود که با شهامت و مردانگی و دانش و حکمت و ارادهٔ قوی خود میتوانست از عهدهٔ آن امرخطیر کامیابانه بدر آید. سیدجمال الدین افغان مجاهدات ومجادلات خودرا منحصر بزادگاهش یعنی افغانستان نکرده بلکه مجاهدات و مفکوره های اصلاحی وی عالم شمول بود فروغ نظریات صایب این نابغهء افغان حتی گوشه و کنار ترکیه و روسیه را نیز روشن ساخته نبوغ اصلاحی خودرا محدود و معین بملت و مردمی خاص نکرد. روی این اصل سید در جوامع اسلامی مقامی ممتاز و یکتا داشت که کسی دیگر بآن مرتبت نرسیده بود یعنی خداوند بشری آفرید دانا و توانا تا کلیه مردمان شرقی را از خواب گرانیکه قرنها درآغوش آن خفته بودند بیدار ساخته وآنهارا

بشا هراه نوو مفکوره های اصلاحی رهنمونی کرده و حدت واتحاد را در صفوف پراگنده و درهم گسیخته ء ایشان برقرا رسازد.

سید جمال الدین در قلب کشورهای شرقی روح تازه و نوینی بخشید و در زمین دلهای شان تخم افکار نوین و اصلاحی را بذر کرددیری نگذشت که تخمه های بذر شده در دماغ ها جوانه زد و نهال شادابی شده شگوفه کرد و ثمر مطلوبی بار آورد.

سید جمال الدین مفکوره ء جنبش اصلاحی فکری و وحدت اسلامی خود را از افغانستان که مسقط الرأس وی است آغاز کرد و از دبستان کشورش بممالک شرقی بیداری، وحدت واتحاد را هدیه وتحفه برد. وی به ترتیب، نخست د رایران بعد د رهند سپس بمصر بعدا به ترکیه وروسیه دامنه ء مجاهدا تش را وسعت بخشید و برای برآوردن مامول خود دراکثر کشورهای شرقی وغربی سفر کرده باسیاستمداران و رجال نامور وبرجسته ء آنوقت تبادل افکار بعمل آورد سید جمال الدین افغان چون اختر فروزان و یا مهری تابان بود که در همه جا نورش را یکسان میپاشید.

امتیاز این نابغه ء افغان دراین بود که رموز دین را با نگاه فوق العاده عمیق مطالعه کرده د رجزئیات فرو رفت وحقیقت آنرا بخود روشن ساخت سید جمال الدین دیده ء تیز بین داشت و پیشگو یبهایش غالبا تحقق میکرد. (۱)

---

(۱) سید جمال الدین روزی بشاگردش شیخ عبدالرشید تتاری گفت:

ای بچه: روزی فرا خواهد رسید که تونماز جنازه قیصرروسی را ادا کرده و درمشایعت جنازه. امپراتوریت برطانوی اشتراک خواهی کرد باساس همین پیشگوئی سید، شیخ عبد الرشید درسال ۱۹۱۷ نماز جنازه قیصرروسی راادا کرد ودرسال ۱۹٤۷ د رمشایعت جنازه امپراتوریت برطانوی در هند وستان اشتراک ورزید.

امام محمد عبده در توصیف استاد خود سید جمال الدین چنین میگوید: (اگر بگوئیم که میزان فهم و ادراك و درجهٔ بصیرت و درایت سید جمال الدین افغان با نتهاد رجه رسیده بود مبالغه نبوده و سخنی بگزاف نگفته ایم چه خداوند دارای فضل بزرگی است و هر چه را بهر که لایق دید عطا و ارزانی میدارد.

برای اثبات قول خود گفتهٔ فیلسوف معروف فرانسوی (رینان) رانقل میکنم که دربارهٔ سید جمال الدین میگوید: (ارزش ادیان را بمیزان نژادها ئی باید اندازه و پیمایش کرد که از آنها پیروی مینمایند.) با در نظر گرفتن گفتهٔ (رینان) میتوان گفت که نیروی مدرکه منوط بآن استعداد فطریست که در کانون قلب انسانها بودیعت گذاشته شده پس تمام اذهان و افکار در درك حقایق واسرار دین برابر نیستند (لیکن اذهان وعقول بتناسب استعداد وفهم خود بهره میبرند) از آنچه گفته آمدیم این نکته مستعار شد که سید جمال الدین افغان وارث علم پیمبری ومجدد (دین) ؟ عصرش بود حکام سفاك وستم پیشه که از وجود چنین عنصر فعال وانقلابی بسیار در هراسند با سید بنای کجروی و کجرفتاری را گذاشته ومیکوشیدند تا هرچه از دستشان بیاید در راه عقیم ساختن مفکوره های اصلاحی سیدجمال الدین افغان دریغ نکنند.

علمأ وفلاسفهٔ بزرگ غرب سید جمال الدین را با شخصیت ممتاز انقلابی که داشت شناخته دربارهٔ حیات فعالیتهای اجتماعی ووحدت اسلامی سید کتابهائی برشتهٔ تحریر آورده اندوتا آنجا ازمقام ومرتبت سید قدردانی ویادداشتهائی کرده اند که ازهیچ شخصیتی مانندوی تجلیل بعمل نیامده. این شخصیت ممتاز وبرازندهٔ سید، نویسندگان وفلاسفهٔ غرب را به نگارش فعالیتهای حیات اجتماعی سید جمال الدین واداشته است که اینك ما در ینجا میخواهیم مقدمهٔ کتاب را

بنظر یا ت وگفته ها ی نویسند گا نی که د ربا رهٔ سید جما ل ا لد ین د ا د سخن د اد ه اند زینت د هیم. نویسند هٔ چیره د ست امریکایی لوثروب استوار دمینویسد: (سیدجمال الدین نخستین فرد مسلم بو د که خطرا ستیلاو نفوذغرب را بر کشورها ی اسلامی شرق احساس کرد ه وا ین جلوهٔ بد نما ی ا ستعما ری د ر نگا ه سید خیلی مضحک نمود ا ر شد ه برخا ست تا این نقش نا مطلوب را ازصفحهٔ کشور ها ی ا سلا می شرقی بواسطهٔ ا نقلا ب فکری وا جتماعی خود بزد ا ید وی د ررا ه بیدا ری و نهضت عا لم ا سلام ا ز هیچگونه مسا عد ت ومجا د له کوتا هی نکرد ودر هر جا ئی که قد م میگذ اشت د ر عقب آن انقلاب فکری وا جتماعی ر ا مشتعل میسا خت .)

نویسندهٔ ا مریکا یـی پس از آ نکه د ست توا نای سید را درا نقلاب عر بی تذ کر میدهد چنین مینویسد : (هیچ دولت و کشوری ما نند بریتانیه از سید جما ل ا لدین افغان نمی هراسید و پا فشاریهای مردانه اش در راه عملی شد ن مفکوره ها ی اصلاحی وی با مقا ومت و مجادله بر یطانیه قا بل مقا یسه نیست).

د کتو ر چا رلز آد مس پس ا ز آ نکه محر ك ا نقلاب عر بی را سید جمال ا لدین مید ا ند مینویسد : (مجاد لا ت ومسا عی خستگی نا پذ یرا ین مرد نا مد ا ر باعث بیدا ری و نهضت تمام کشورها ی ا سلامی که بآ ن ا رتبا ط د ا شت گرد ید ه پرتود رخشان افکار ا جتما عی وا صلاحی سید جما ل ا لد ین گو شه و کنا ر ا فغا نستا ن ، ا یرا ن ، تر کیه مصر وهند وستان را روشن سا خته وتا ثیرا فکارسید در کشو رها ی متمد ن کره بچشم سر قا بل ملاحظه ومحسوس بو د . ا نقلابیکه د ر ا یرا ن علیه احتکا ر تنبا کو د رسا ل ۱۸۹۱ د رگر فت و بوضع قانو ن ه ا گست ۱۹۰۶ ا نجا مید ا ز اند یشه ها ی ا صلا حی سید جمال ا لد ین ا فغا نی سرچشمه گرفته بود ود را ثر مجا د لات پیهم خود را ه را برا ی جنبش ا نقلا بـی آسیای صغیر که د ر سا ل ۱۹۰۸ آ غا ز شد ه بو د هموا ر کرد) (برنا ر می شیل) مینویسد : (د رهر کشو ریکه سید جما ل ا لد ین قد م میگذ اشت مشعل ا نقلاب را ا زد نبا ل خود میا فروخت ود ر پرتوا ین ا نقلا ب مرد م را ا زخطر سقوط نگهمید ا شت .

واگر ادعا کنیم که جنبش های آزادی خواهی وملی که در بعضی از کشور های شرقی علیه نفوذ غرب راه افتیده بود همه زاده و نتیجهٔ مفکوره انقلابی سیدجمال الدین افغانی بوده است راه غلط و مبالغه را نه پیموده ایم. سید جمال الدین افغانی بانی وحدت اسلامی بود فی الواقع او یگانه شخصیت ممتاز و برازنده ایست که در صفوف ازهم گسیخته وپراگندهٔ اسلام وحدت ویگانگی و اتحاد راویکار آورد)

مستشرق آزاده وموید جنبش ملی مصر مستر بلانت مینویسد: (دردوقرن اخیر پیشوایان ومصلحان زیادی بظهور رسید زعمائی در ترکیه و مصر سربرآوردند ولی نتوانستند سازشی بین افکار اصلاحی وآیات قرآنی بمیان آرند تاماد رسید نبوغی سراغ میشد که از عهدهٔ آن بدرآمد. زحمت زیاد کشید ودر اثر نظریات و افکار علمی ومستدل خود کشورهای زیادی را تحت تاثیر افکارش درآورده جنبشهای ادبی وعلمی را با کتاب آسمانی واحادیث نبوی درآمیخته وآنرا برای مردم قابل فهم ودرک وقبول گردانید وثابت کرد که اسلام قابلیت انکشاف ووسعت وتطور را دارد وبرای اینکه آیین اسلام درانظار مردم دیگر سرد وخنک و بیروح جلوه نکند براهین مدلل ومقنع اقامه کرده خاطر نشان ساخت که اسلام نظامیست که در تمام اعصار وقرون متمادی با انکشاف وتطور وتحولی که در کلیه شوءن زندگی بشر رخ میدهد، دوش بدوش انکشاف وتطور وتحول مینماید.

استاد محمدعبده درین باره میگوید: (سید جمال الدین افغانی تمام مساعی خود را وقف این ساخت تا افکار مردم را ازقید بند های اوهام وخرافات آزاد کند چنانچه در اثر مساعی وارشادات او این بار گران خرافات ازدوش مردم پس شده دلها ازنشاط وخوشی مالامال گردید وافکار توده روشن شد و سید جمال الدین افغانی پیوسته مردم را بسوی عقاید منور وپاک وشاهراه خیرو صلاح وکارهای شایستهٔ مقام انسانیت سوق داده آنهارا رهنمائی میکرد آنچه قابل تذکر است اینست که سید جمال الدین افغانی در راه نیل بمقصود عالیش ازتحمل هرگونه زحمت ومشقتی حظ برده ملالتی حس نمی کرد همان بود که افکار واذهان مردم روشن و بیدار شده پرده های

خرافات و غفلت که کشورهای اسلامی را بیك ظلمت عجیب و غریب وانجماد فکری پیچانیده بود ، از هم درید .

ارنست رنان فیلسوف معروف فرانسه میگوید : (هنگامیکه باوی سخن میگفتم از لحاظ آزادی فکر واخلاق پسندیده و صراحت لهجهٔ سید جمال الدین چنان گمان میکردم که با یکی از نوابغ گذشتهٔ آشنا مقابل شده ام وچنین احساس میکردم که ابن سینا یا ابن رشد و یا یکی دیگر از بزرگان پیشین که در ظرف پنج قرن برای آزادی بشریت از زنجیرهای اسارت وبردگی بذل مساعی نموده اند در جلو چشمانم قرار دارد .)

مستر براون میگوید : (اگر نگاهی عمیق در سرگذشت و حیات سید جمال الدین بیفگنیم و مشکلات و دشواریها ییرا که سید در جریان مجادلات اجتماعی خود بآن رو برو شده مطالعه نمایيم در حقیقت بمشکلات و ناتوانیهاییکه شرق در عصر جدید بآن مواجه شده است دقت و عطف توجه میکنیم که البته دران تاریخ افغانستان ، هندوستان و مخصوصاً تاریخ مصر وترکیه وایران شامل بوده و هنوز هم آثار افکار اجتماعی سید در سه کشور اخیر الذکر بصورت جاویدان باقیمانده است .)

مستشرق بزرگ المانی (کارل بروگلمان) تحت عنوان (تجدد دینی سید جمال الدین افغان) مینویسد : (بهر حال اسلام تا هنوز مراقب زندگی دینی در مصر است و این جنبش اسلامی و داشتن این فضیلت در مرتبهٔ نخست بیشتر مرهون مجاهدت سید جمال الدین افغان است) (۱) .

مورخان غرب دکتور فلیپ وادوارد حورجی و جبرئیل جبور مینویسند : (سید جمال الدین افغان اولین عامل موءثر ایجاد روحیهٔ تجدد در عالم اسلام بشمار میرود .)

---

(۱) او نخستین کسی بود که ازهر را از خواب غفلت بیدار کرده و به اصلاح مبادی اسلامی پرداخت و بنای نفوذ استبدادی را در مصر منهدم ساخت .

نویسندهٔ فرانسوی ریشفور مینویسد: (سید جمال الدین از سلالهٔ پیغمبران است. هنگامیکه با این مرد نامدار آشنا شدم وجودم از آشنایی و برخورد با وی بخود لرزید و دلم در محبت وی تپید نگرفت.)

نویسندهٔ بزرگ کانادایی ویلیم مکلوری میگوید: نیرومندترین وفروزان ترین مشعل جنبش ملی فکری و ادبی در شرق همان مشعلی بود که سید جمال الدین آنرا دردست داشت وی چنان شخصیت برازنده و ممتازی بود که بیک عدهٔ کثیر مصریها و نژاد عرب روش و شیوه های نوین فکری آموخته بود.

اکنون بر میگردیم بر مطلبی که برای نگارش و تقدیم آنرا برگزیده ایم: (خیلی جای تعجب است که مصلح و پیشوا ییکه شرقیان همه مرهون افکار او یند وتار و زوا پسین و رستا خیز هم حق این رادمرد بزرگ را نمیتوانند ادا کنند، از انظار مردم دور مانده و فراموش شده است و جز ناسپاسی و حق ناشناسی چیزی هم از ایشان ندیده باشد پس از آنکه دست ناموزون و غدار خیانت شمع فروزان زندگی او را خاموش ساخت و جسد مبارك و پاکش را درخاك پنهان کردند اضافه از بیست و پنج سال نه مسلمانی بزیارتش رفت و نه کدام شرقی ای بآن اعتنا کرد بالآخره یک مرد امریکایی در جستجوی تربت از نظر افتاده و نشان های زایل شده اش برآمد و قتیکه مقبرهٔ ویران سید جمال الدین را پیدا کرد. مرقدی از مرمر برایش آباد کرد که مصارف آن بیک مبلغ هنگفتی بالغ میشد باوجود آن ناسپاسی ما درین حد متوقف نشد تا اینکه نام او را هم از خاطره ها فراموش کردیم درحالیکه بایستی محافلی بمناسبت یاد بود آن رادمرد بزرگ برپا نماییم.

ولی با کمال تاءسف و تاءثر نه نام سید زیب عنوان جریده ای شد

ونه لفظی و یا کلمه ای در بارهٔ مذکور از دستگاه های نشراتی بگوش رسید
در حالیکه مصر و سایر کشورهای شرقی دستگاه های نشراتی
متعددی در اختیار دارند که از سالگرد و تولدی اشخاص گمنا می
پروگرام های مخصوصی نشر و پخش میکنند .
باید متذکر شد که اگر دست خیانت پیشه ای شمع زندگی او را خاموش
ساخت سید در حیات مشعلی بر افروخته که شعله های آن تابناك، رخشنده
وجاویدانست . این شعله ها باگذشت زمانه درخشنده‌تر و تابناك تر شده میرود
و روح بزرگ وی در انظار نسل آینده بزرگ و بزرگتر مینماید .
شخصیتی باین بزرگی و نابغه ای باین توانائی که سرگذشت زندگی وی سراسر
مملو از کارنامه های بزرگیست که بازوان توانا و پیل زوران تنومند
از حمل و اجرای مجادلات طاقت فرسا یش سر عجز و انکسار بر زمین
سید میساید ، سزاوار آنست که دقیقانه مورد مطالعه و بررسی شرقیها
و مخصوصاً مسلمانان قرار گیرد خاصتاً کودکان شان باید عشق به سید
بزرگوار رادر ضمیر و مهرش را بدل جا دهند و بامتثال و پیروی از اندرزهای
حکیمانهٔ وی بپردازند زیرا این اندرزها و رهنماییها با قوتیکه دارد هیچوقت
محکوم قوانین زمان و مکان نبوده مستقل و آزاد و جاویدان خواهدبود.
گرچه اضافه از هفتاد سال از آن افکار و نظریات اجتماعی سپری میشود
اما چنان زنده و پخته و گرم مینماید که گویی برایما نوشته شده است چه آنها
همه الهامات خداوندی بوده که بر زبان جمال الدین جاری شد تا برای
ممالک شرقی قانونی دایمی شده بتواند .
سرگذشت و شرح حال سید ممیزاتی دارد که بایست ما بشرح و رقم آن
بپردازیم چه سید از رهگذر اینکه تخم نهضتهای نوین را در انقلاب مصر
افشانده و ثمری نیکو ببار آورد . بر ما مصریها حقوقی زیاد دارد.
برای اینکه من پس از انقلاب در بنای نوین کشور سهمی گرفته باشم به
نشر سرگذشت این نابغهٔ بزرگ که افکار خود را برای تشخیص دردهای

مردم شرق و جستجوی در مان آن تخصیص داده بود شروع کردم .

من در نشر این کتاب روشی را اختیار کرده ام که از روش دیگران فرق دارد زیرا من نوشته ها و آثار اکثر شرقیها و غربیها ئیرا که در عصر سید یا پیش و یا بعد از ان میز یسته اند تتبع و مطالعه کردم وآنچه را شایسته زندگی ومعرفی شخصیت وی دیدم از گلزار دیگران چیده و باین سبد نهادم واحیاناً اگر در نگارش یکی از نویسندگان تردید و اشتباهی بمن دست داد با مراجعه بیک اثر دیگر آنرا تلافی و تکمیل کردم .

البته شک نیست که هر کدام آنها در تحقیق و نگارش خود شیوهٔ خاصی داشته اند معهذا بسیار کوشیدم تا همهٔ آنچیزها ئیرا که از بیوگرافیهای مختلف گرد آورده بودم هم آهنگ سازم چه موضوع بیوگرافی قرار نظریهٔ استاد امام محمد عبده (بحقیقت کلی شباهت دارد که در هر ذهن نظر با ستعداد تجلی میکند و یا قوهٔ روحانی ایست که در برابر هر نگاه بشکلی جلوه گر میشود) ولی با وجود این چنانکه در بالا گفته آمد م این جلوه های رنگارنگ را هم آهنگ و یکرنگ ساخته با ترکیب بدیع که حس کنجکاوی خوانندهٔ را بمطالعهٔ کدام مقاله و اثری دیگر نیاز مند نسازد پرداختم .

من امیدوارم که با این کار خود حق اولین پیشوای آزادی شرق را تا اندازهٔ ادا کرده باشم ویا آنچه را که من تقدیم میدارم تحفه ای باشد مطبوع و مقبول و شایستگی آنرا داشته باشد که در عالم دیگر بروان پاکش اتحاف و یا تقدیم گردد .

بهتر است این مقدمه را بآن گفتار امام بزرگ شیخ مصطفی عبدالرازق ختم کنم که در سوانح سید جمال الدین افغانی گفته است :

(برای اثبات عظمت و بزرگی سید جمال الدین کافی است که در تاریخ جدید شرق او را نخستین کسی میدانند که مردم را به آزادیخواهی دعوت کرده است ودرین راه اولین شخصی بود که جام شهادت را بسر کشیده است .)

(محمود ابوریه)

(جنبش اسلامی در قرن هجده) (۱)

فضایل مصلحین و دانشمندان را در هر عصری که زیسته اند از روی اعمال و کارهائیکه انجام داده اند میتوان دانست . تا وقتیکه اوضاع ملل و درجهٔ انحطاط آنها در حین ظهور پیشوایان و بزرگان شان روشن ومعلوم نگردد ، حقیقت اعمال و جنبشی را که این مصلحین و علماء در عصر خود و بعد ازخود پدیدمی آورند ، نمیتوان فهمید .

همچنان مرتبهٔ فضل و بزرگی نابغهٔ توانای شرق سید جمال الدین افغانی بر بیداری ملل و مردم مشرق زمین عموماً و بر کشورهای اسلامی خصوصاً تا وقتی ظاهرشده نمیتوانند که اوضاع آن جوامع را از نظر دین ، سیاست و وضع اجتماعی که در قرن ۱۹ داشتند و سید نیز از آغاز همان قرن دعوت اصلاحی خودرا آغاز کرد ، تحت مطالعه قرار ندهیم .

یکی از کسانیکه بمعرفی ونمایاندن اوضاع ممالک شرق واسلام و ظهور سید جمال الدین و آغاز نهضت اصلاحی وی احوال واوضاع کشورهای اسلامی را دقیقانه بررسی کرده علامه (لوثروب استوارد) نویسندهٔ امریکائیست که در کتاب (عالم اسلام حاضر) خود ازین موضوع یادآوری کرده است برای اینکه حقیقت دعوت واصلاحی سید جمال الدین روشنتر گردد ، خلاصه گفتار اورا درینجا ذکر میکنیم تا برتری ورجحان وی برپیشوایان و بزرگان دیگریکه برای بیداری و نهضت ملل قد علم کرده اند ، معلوم گردد .

لوثروب میگوید : (کشورهای اسلامی در قرن هجده بآخرین مرحلهٔ

---

(۱) موضوع جنبش اسلامی را ازکتاب عالم اسلام حاضرکه تالیف لوثروب استوارد بوده و توسط عجاج نویهض بعربی برگردانیده شده است نقل کردیم درین کتاب تبصره ها وتقریظ هائی، که بقلم امیربیان امیرشکیب ارسلان نوشته شده است وجود دارد ص ۳۱۱ تا ۳۵۹ .

ضعف و زوال رسیده و در پرتگاه اضمحلال و نیستی فرورفته بودند . فضای صاف و آزاد آنها را غبار بدبختیها و پرده ای از ظلمت وتاریکی پوشیده بود . فساد اخلاقی وادبی دامنگیر مردم شده و روح تهذیب اخلاقی که از نیاکان عربی بیازماندگان شان بارث رسیده بود خفه گردید و مسلمین از سرتا پا در منجلاب فساد اخلاقی و شهوات حیوانی غرق بودند . فضیلت و تقوا جای خود را به پستی و گناه داده شعله های علم بخاموشی گرایید و عوض آن دیو جهل حکمروایی یافت حکومت اسلامی شکل کانون ظلم و خونریزی را بخود گرفته بود بنابران در ممالک اسلامی آنزمان مستبدین سفاک مانند سلطان ترکیه و آخرین سلسله شاهان مغل در هند وستان ، دچار زوال و اضمحلال شده امراء و والیها ازین ضعف اجتماعی سلاطین استفاده کرده علیه آنها به تمرد وگردن کشی برخاستند و حکومات آزاد وکوچکی را تاءسیس نمودند چون حکومات محلی روش نامعقول تعدی و ظلم را از حکومات سابقه آموخته بودند درخود حکومات کوچک متمردین نیزعضویت جهل وبیعدالتی و ظلم عرصه پروازوجولان داشت ولی درتمام این احوال ،این متمردین نمتیوانستند ارباب اقتدار و صاحب رسوخانی راکه درگوشه وکنارمملکت زیست داشتند مطیع ومنقاد خویش گردانند . درین آوان چوروچپاول روبافزایش نهاد و آرامش وسکون از جامعه رخت بر بست .

ظلم و ستم و بیعدالتی مانند باران بشدت بر مردم ستمدیده فرو میریخت و علاوه بران روحانیون تکلیف مردم را دوچند ساخته قوای بشری رو به تقلیل نهاده از کوشش و فعالیت باز ماندند همچنان بازار تجارت کساد شده مردم از عرقریزی در کشت و زراعت منصرف شدند .

چهرهٔ تابناک وروشن دین را پردهٔ سیاهی در پیچید و روح وحدانیت که

پیامبر اسلام آنرا بمردم آموخته بود در پرده های خرافات و بدبینی‌ها ، بیک اختناق مواجه گردید .

تعداد بیکاران و مفسدین رو بافزایش نهاد و باسجادهٔ گشاده و دلق دراز از جائی بجائی میرفتند و نظریات باطل و بی اساسی را که افکار مردم را بگمراهی میکشانید در انظار مردم خوب جلوه داده و مردم را تلقین بدی و بدکاری میکردند .

این عده فضایل قرآنی را از چشم مردم برانداخت. بساط باده‌گساری و افیون کشی در هر طرفی گسترده و باین واسطه اسباب بدبختی و رزالت در هر گوشهٔ چیده شده بود .

بر اماکن مقدس و محرمات بدون خوف و شرم دست درازی میشد چنانچه مکه و مدینه هم از این انحطاط اخلاقی بر کنار نمانده و اوضاع منحط ممالک اسلامی دیگر بر آن دو شهر مقدس نیز بی تأثیر نماند .

خلاصه مسلمانان تغییر مسلمانی داده و در گودال عمیقی فرو رفته بودند. اگر صاحب رسالت در آن محیط و شرایط و عصر بر روی زمین باز میگشت و آنچه را که ایشان اسلام میخواندند بچشم سر میدید ، خواه مخواه حق این بیخبریها و تعدیهای آنها را که بنام اسلام و در پردهٔ اسلام انجام میدادند کف دستشان میگذاشت و برآنها چنان لعنتی میفرستاد که بت پرستان و خداناشناسانی را سزاوار و شایسته است (۱)

---

(۱) امیر شکیب ارسلان اظهار نظر میکند که اگر فیلسوفی میبود که راجع بامراض مردمان شرق اطلاع کافی میداشت و درصدد تحلیل و تشخیص آن دردها میبرامد باندازه استوارد نویسنده امریکایی درین امر توفیق نصیبش نمیشده .

(دعوت اصلاحی محمد بن عبدالوهاب (۱)

هنگامیکه فضای عالم اسلام را ابرهای تیره و تاربی خبر پوشانیده بود آوازی از دل شبه جزیرهٔ عربستان که مهد اسلام است به گوشها طنین انداز شد. آوازیکه پیروان اسلام را بباز گشت براه راست و اصلاح اخلاق دعوت مینمود.
آنکه این آواز و ندا را بگوشها رسانید، محمد بن عبدالوهاب پدید آورندهٔ مسلک (وهابی) بود که طریقتش درهر گوشه وکنار دنیای اسلام پراگنده شد وی میخواست جامعه ای را پی‌ریزی کند که افراد آن مانند مسلمانان صدر اول اسلام دارای مجد و عظمت خاصی باشند. چنانچه بتأسی ازهمین روحیه نور و بارقهٔ اصلاحات در افق دنیای اسلام ظاهر شد.
چون وهابیان در پیروی از احکام اسلام سختگیر (۲) و افراطی بودند برای چندی جنبشی را درسراسر دنیای اسلام پدید آوردند اما دعوت وهابیان که‌مبنی‌بر تعصبات زیاد و سختگیری در احکام اسلامی بود بناکامی نفوذ سیاسی آنها منجر شد.

(انتشار جنبش اسلامی)

درحالیکه جنبش اسلامی پیوسته پخش میشد و بنیان مبادی این جنبش که عبارت از اصلاح حقیقی اخلاق افراد بشر بود استحکام پیدا میکرد. عده ای از مصلحان اجتماعی قیام کردند تا مذاهب و اندیشه های اصلاحی خویش را بآیات قرآنی و احادیث نبوی استناد بخشند همان بود که در اوایل قرن ۱۹ (آزادی فکر) را بصورت تدریجی اعلام کردند.
مصلحان اجتماعی ادعا داشتند که دین اسلام مخالف اصلاحات نبوده و برای ثبات قول خود باین گفتهٔ حضرت محمد (ص) متوصل میشدند که فرموده است:

---

(۱) محمد بن عبدالوهاب در سال (۱۷۰۰) میلادی پا بعرصهٔ وجود گذاشت و در سال (۱۷۹۱) میلادی پدرود حیات گفت.

(۲) علامه محمد عبده درباره وهابیان چنین میگوید: گرچه این طایفه بسا از مزخرفات را که رنگ دینی گرفته بود از بین برده و ریشهٔ بدعتها را قلع و قمع نموده اند اما بازهم افق نظرشان تنگتر از مقلدین بود ص (۱۰۷) کتاب (اسلام و نصرانیت).

(هر آ ئینه من ما ننند شما بشر هستم و قتیکه شما را با و ا مر د ین تا ن ا مر میکنم آ نرا قبو ل نمو د ه از ا ن ا متثا ل نما یید ا ما ا گر بر آ نچه که ز ا د ۀ فکر و د ما غ خو دم با شد ، شما ر ا با جر ای آن ا مرمی کنم در ا نصو رت جانب شک و ا حتیا طرا ا ز د ست نبا ید داد چه من هم ما ننند شما بشر بو د ه و خا لی ا ز سهو و خطا نیستم) (۱)

لو ثر و ب بعد از آ نکه از مبا د ی ا سلا م عا قلا نه د فا ع میکنند با د لا یل قوی و بر ا هین منطقی گفته ها ی نقا د متعصب را که گفته بو د (ا سلا م ما نع آ زا د ی بو د ه و کا و ش علمی حقا یق طبیعی را نکو هش میکند .) ر د نمو د ه د فا ع خودرا با این جملا ت خا تمه میبخشد : ؛

آ یا سزا وا ر ا ست که ا ز گفته حضر ت محمد (ص) که د ر با رۀ دا نش و ا همیت آن گفته ا ست ، چشم پو شی کنیم ؟ د ر حا لیکه گفتا ر و سخنا ن جا مع آ نحضر ت که فر مو د ه ا ند . (د رجستجو ی د ا نش با شید ا گر چه د ر چین هم با شد ز یرا طلب علم بر هر مسلما ن فر ض ا ست) تا هنو ز هم ما ننند مشعل فروزان جا و ید ا نست . آ نا نیکه ا ین حد یث ر ا نقل کر د ه ا ند عبا ر تند ا ز عقیل در ضعفا و بن عدی در کا مل و ا لبیهقی وا بن عبدا لبر و ا نس(رض) رو ا یت میکنند:

(ا گر صبحگا ها ن د ر جستجو ی دا نش ا زخا نه بیرو ن ر و ی بهتر ا ز آ نست که صد ر کعت نما ز گز ا ری (۲) (دا نشمند ا ن وارث‌پیامبرا نند .)

لو ثر و ب همچنا ن ا ز ر هبر ا ن مفکو ر ۀ اصلا ح د ین ا سلا م‌درتمام قرو ن سخن را ند ه میگو ید که : ا کنو ن وقت آن فر ار سیده که بد و ن اغراض‌نفسی‌از پیشو ا یان مفکو ر ه اصلا ح د ین ا سلا م با تد قیق نظر کا مل سخن‌گو ئیم و آ نچه‌را

---

(۱) مسلم ا ین حد یث را ا ز را فع بن خد یج ر وا یت میکند و د ر ر وا یت مسلم آ مد ه که (شمابه شئون د نیای خود دا نا ترید).

(۲) ا بن عبد البر ا ز حد یث ا نس روا یت میکند که د ربعضی الفاظ آن « د و صد ر کعت » آمد ه .



لوثروب درباره مصلحان هندوستان در قرن ۱۹ چنین اظهار نظر مینماید :

هندوستان نخستین سرزمین اسلامی بود که پرچم اصلاحات در ان بر افراشته شدو گروهی ازمصلحان باعزم متین و شکست نا پذیر تحت رهنمایی احمدخان قیام کردند و درراه دعوت اصلاحی خویش مساعی لازمه را بخرچ دادند چنانچه بتأسی از همین تعلیمات و ارشادات مصلحین آن سرزمین بود که انجمن های اصلاحی درهند بزودی ممکنه تشکیل شده بپا ایستادند و به نشر اخبار روجراید و تاسیس یک دانشگاه علمی اسلامی در علیگر توفیق یافتند . ازرهنمایان معروفیکه درین عصر ظهور کردند مولانا چراغعلی و میرعلی را میتوان نام برد که بانگارش کتب با ارزش خویش در پیرامون اسلام ومفهوم واقعی آن ، شهرت آفاقی دارند .

خدا بخش که یکی ازبزرگترین پیشوایان است در کتابیکه تألیف کرده مینویسد :

(پیامبر اسلام از هیچ چیز باندازهٔ شریعتها و قوانینیکه عقل را مقید ساخته و کور کورانه اورا هرسو بکشانند ، نفرت نداشت . قرآن کتابیست که مسلمانان را راهنمایی کرده ودرراه پیشرفت جوامع ، آداب ، پدیده ها ،قوانین وانکشاف فکری وتنویراذهان هیچگونه عایقی نمی نهد .)

خدا بخش ، درضمن سخنانیکه حاکی ازتأسفش بروضع موجودهٔ اسلامست میگوید :(بدیانت اسلام سوگند یاد میکنم که اسلام کنونی با اسلامیکه آورنده آن دعوت میکرد همآهنگی ومطابقت تام ندارد . زیرا اسلامیتی را که پیامبر اسلام بمردم تبلیغ میکرد ازقیود وظایف دینی مبراوی آلایش بوده ، ازتعصب کشنده وجهل شدید اوهام وچیزهای بی اساسیکه بکفرمی انجامد ، عاری بود .)

سپس سخنان خود را با ذکر این سوال خاتمه میدهد که : آیا اسلام دشمن پیشرفت وترقیست؟ ومن بخدا پناه میبرم ازکسیکه این سوال را با ثبات پاسخ دهد .
ونیز میگوید : هنگامیکه اسلام ازمتعلقات بی اساس وچیزهای نا معقولی که بدان ضم شده آراسته و پیراسته گردد ، آنگاه اسلام واقعی صاف و پاک باقی خواهد ماند .

یگانگی خداوند و عقیده براینکه محمد (ص) فرستادهٔ اوست و رکن انصراف ناپذیر اسلام بوده و غیر آنرا بحیث برگ و شاخ ویا فروع اسلام میتوان پذیرفت.

وی همچنان سخن خود را در بارهٔ مصلحان ترکیه ادامه داده میگوید:

آزادگان در رهنگامی زمام امور را در ترکیه بدست داشتند که دعوت اصلاحی در سراسر کشورهای اسلامی رو با نکشاف بود تا بعداً مردانی بزرگ مانند رشید پاشا و مدحت پاشا (۱) که در نجات دولت عثمانی از ربقهٔ ذلت و خواری. مجاهدات فراموش ناشدنی را انجام داده اند، در میان آنها پیدا شدو بدین ترتیب انقلاب (۱۹۰۸) صورت گرفت و تند باد خانه برانداز این انقلاب بزرگ کاخ ظلم و استبداد را واژگون ساخته شیرازه اش را از هم گسیخت.

وی در جائی دیگر تحت عنوان (طریقه وروش مصلحین در پیشبرد مفکورهٔ اصلاحی) مینویسد:

مصلحین فوق الذکر معتقد بودند که باید اصلاحات حسب ایجابات زمانه بصورت تدریجی صورت گرفته و پیشبرود چه اسلام با هرگونه تحولاتیکه زادهٔ ایجابات و مقتضیات عصر و زمان باشد روح هم آهنگی و موافقت نشان داده میتوانند آنها عقیده داشتند که دین اسلام روح و غذای جامعه و بالآخره مایهٔ حیات جوامع میباشد.

(جامعهٔ اسلامی)

پس از آن لوثروب در بخش دوم کتاب خود از جامعهٔ اسلامی سخنرانده میگوید: (طوریکه هدف در هر انقلاب بزرگ در مرحلهٔ نخست روشن و آشکار نیست روی این اساس مرام جنبش اسلامی هم در آغاز نهضت اسلامی روشن نبود. این جنبش اسلامی بدعوت دینوهابی آغاز و مراحل متعددی را پیمود).

---

(۱) مصطفی رشید پاشا یکی از بزرگترین شخصیت های برجسته دولت عثمانی در قرن گذشته است که از زمان سلطنت محمود تا دوره سلطان عبد الحمید عهده دار صدارت بوده و درسیاست اشخاص بی‌نظیری را تربیت کرد از جمله امین عالی پاشا و مدحت پاشا و فواد پاشا که پدر قانون اساسی میتوانش خواند.

لوثروب بعداً چنین توضیح میکند : (بدون شک خون اصلاح پرستی که در عروق وشرایین مسلمانان جریان دارد مفکورهٔ جنبش اسلامی را بوجه شایسته ای پیش میبرد).
وی از جامعهٔ اسلامی تذکر داده میگوید: (معنی و مفهوم این جنبش اسلامی جز ایجاد وحدت و یگانگی بین سایر مسلمانان گیتی چیز دیگری نمیباشد که این رشتهٔ اتحاد و یگانگی پیوند نو ینی نبوده بلکه طول این رشتهٔ محکم تا زمان پیامبر اسلام امتداد دارد) سپس بعد از ذکر دعوت و هابی و سقوط آن پس از ظفر برمواضع مقدسهٔ حجاز میگوید :درهنگامیکه دعوت و هابی موءفقانه با نجام نرسیده و سقوط کرد و ناکام شد اضطراب سیاسی در سر اسر کشور های اسلامی مخصوصا افغانستان وهند رو به شدت نهاد درین موقع کشور های معظم اروپایی باستثنای پاره ای از نواحی ترکیه اروپایی و قسمتی از جزایر هندوستان به فتح عظیم و بزرگی در کشور های اسلامی توفیق نیافته بودند.
اگرچه کشورگشایی و فتوحات دامنه دار آنها تا آنوقت رو بشدت نگذاشته بود و این خطر کم کم در کشور های اسلامی محسوس و نزدیك میشد.
هنوز قرن نزده به نیمه نرسیده بود که اوضاع دگرگون گردیده فرانسویها بر الجزیره دستبرد و آنجا را در قبضهٔ تصرف خود درآوردند. روسیه نیز بر قفقاز چیره گشت و درین میان بریطانیه نفوذ و سلطهٔ خود رابیش از پیش در گوشه وکنار هند و ستان بسط و توسعه داد.
از رویداد های سیاسی فوق حکمای اسلام باین نتیجه رسیدند که اگر نفوذ سیاسی و مفکورهٔ استعماری غرب بهمین ترتیب در کشور های اسلامی رخنه کند جهان اسلام را بخطر بزرگی مواجه خواهد ساخت روی این اصل جامعهٔ اسلامی را بمقاومت علیه استعمار ودشمنی با روش استثماری غرب تحریك میکرد و این روش روشن یعنی نبرد ومجادله ودرهم پاشیدن زنجیرهای اسارت و استعمار در کشور های اسلامی آسیایی و افریقائی تا امروز

روی همان خط مشی معین دوام دارد این آتش مجادله علیه استعمار و درهم ریختن هیولای استعمار یون از کران تا کران کشورهای اسلامی شعله‌ور گردید این شعله ها در الجزیره رخنه کرد و در آنجا آتش انقلاب را برافروخت که در سال (۱۸۷۱) آغاز و بنام انقلاب کابین شهرت دارد.

انقلاب مهدی درسودان از تاثیر همین جنبشهای انقلابی بود که مدت درازی دوام کرده لطمهٔ شدید به پیکر استعمار وارد کرد و از قوت انگلیسها بتدریج کاسته خسارات زیادی بر آنها تحمیل نمود.

وقتی کشورهای اسلامی مفکورهٔ استعماری و اثرات مجادلهٔ خود را علیه استعمار و استثمار گران نگریستند باین نتیجه رسیدند که براستی اگر کشورهای اسلامی میخواهند زنجیرهای اسارت را از هم گسیخته و این قوای نامطلوب را از هم تلاشی و نابود ساخته و بنای آنرا از بیخ و بن بر کنند. بایست در تامین وحدت و تحکیم مبانی اسلامی از هیچگونه سعی و مجاهدت دریغ نکنند ولی معتقد بودند که آنها از آموختن علوم غرب و در یافتن عظمت علمی آنها ناگزیر میباشند؟ و برای اینکه نهضت اسلامی را علما پی ریزی نمایند لازم است تا از گامهائیکه غرب در راه معرفت و علم پیموده اند تعقیب کنند البته این یگانه راهیست که اسلام را با مجادله و نجات از چنگک استعمار و نفوذ فرنگی ها کمک میکنند. گذشته ازین زعمای اسلامی میدانستند که آنها خواه مخواه استقلال سیاسی خود را از دول غربی دوباره باز خواهند یافت و این آزادی باید با یک تجدد روحانی، علمی، ادبی و تربیتی پی ریزی شود. وقتی مسلمانان به تزکیه و تربیه مردم پرداخته عزت نفس خود را پایمال نکرده بذلت و خواری تن در ندادند آنوقت هر کاری در راه آزادی و استقلال سیاسی، عمل آسانی خواهد بود چه وقتی مردم یک جامعه معناً تکامل کنند پیشرفت در همه شئون اجتماعی کاری ساده خواهد بود و از همین جا عقاید زعمای روحانی اسلام و مردان آزاد و حدت

نظر پیدا کرد. چه هر دو تجدد روحانی و اصلاح نفسانی میخواستند. زعمای جامعهٔ اسلامی میگفتند: (اسلام گنجینه ایست که برای تجدد روحانی‌واصلاح مردم هر چه لازم دیده شود، در کانون خود نهفته دارد.)

(جامعهٔ اسلامی دو اساس داشت)

جامعهٔ اسلامی سیر منظم دعوت خود را از نیمهٔ قرن (۱۹) آغاز میکند که در آنوقت جامعهٔ مذکور بر دو اساس استوار بود: یکی مبنی بر مسلک جدید دینی ای چون طریقهٔ سنوسی‌ودیگر آن مبنی بر نظریات‌ودعوت عده‌ای از متفکرین و زعمای اسلامی، که سلسله جنبان وپیشوای آن سید جمال‌الدین افغانی بوده.

لوثروب‌درباره اساس نخستین بتفصیل سخن رانده پس از شرح گامهای نوین اسلام در قارهٔ افریقا و کشورهای تاتار، چین، ترکستان و هندچین، باصل دوم که (دعوت کبیر سید جمال الدین) است‌میپردازد.

(دعوت کبیر سید جمال الدین)

سید جمال الدین که در اوایل قرن ۱۹ از یک خانوادهٔ افغانی بدنیا آمده است‌افغانی الاصل بوده و کسانیکه او را ایرانی میدانند کاملاً راه غلطی را پیموده اند سلسلهٔ نسب وی بخاندان نبوت میانجامد چنانچه لقبش بهترین گواهیست بر این مدعا.

سید جمال الدین نابغهٔ بزرگ و خطیب سترگی بود که مادر روزگار تاحال چنان فرزندی نزاده است قلب صاف، برهان قاطع، عزم متین وروح بزرگ‌داشت. وظیفه ایکه سید بانجام‌آن کمر بسته بود امرخطیری بودکه ازعهدهٔ آن هر انسان عادی بدرشده نمتیوانست. مقامی‌را که سید در میان مسلمانان داشت برای دیگران کمتر میسر شده بود.

سید در طول عمرش به بسا از کشورهای اسلامی واروپایی سیاحت نموده درحین جهانگردی اوضاع اجتماعی ملل را مورد مطالعه قرار داده اسرار و غوامض زیادی را کشف کرد این جهانگردی و اطلاع براحوال ملل وی را در اجرای کارهای بزرگی که درپیش رو داشت کمک نمود.

سید جمال الدین با چنان استعداد خاص و بزرگی روح و علو همت و مناعت طبعی که داشت گویی برای پیشوایی و بزرگی آفریده شده بود تا دعوت اصلاحی خود را در جهان اسلام پخش سازد. سرانجام چنین شد که در هر دلی دوستی سید موج میزد و کلامش بر مسلمانان تاثیری عظیم مینمود.

هیچ کشور اسلامی را سراغ نداریم که خاکش پابوس این نابغهٔ توانای افغان نباشد. این قدمهای سید در کشورهای مذکور آمیخته با آتش انقلاب فکری و اجتماعی بود که شعله های آن تابنده و جاویدان ماند.

سید جمال الدین نخستین فرد مسلمان بود که خطر انتشار و بسط نفوذ غرب را در کشورهای اسلامی نیک احساس کرده با نگاه عمیق و عقل سلیم عواقب شوم و ناگوار نفوذ و تسلط غرب را در کشورهای اسلامی درك کرد.

پیش از آنکه این نفوذ تسلط غرب در قلب کشورهای اسلامی ریشه دواند و درخت برومندی گردد سید احساس کرده و سنجید که اگر ممالك اسلامی درحالت سابقهٔ خود قرار داشته باشند چه آسیب بزرگ و عواقب وخیمی دامنگیر آنان خواهد شد؟

بتأسی از همین مفکورهٔ عالی بود که سید برای مبارزه علیه نفوذ غرب جهت بیداری ملل اسلامی قد برافراخت و از مرگ نهراسیده با جانبازی وفداکاری زایدالوصفی آنها را از عواقب شوم نفوذ غرب در کشورهای شان آگاه و مطلع ساخته و به تهیهٔ وسایل دفاع در برابر سیل مدهش نفوذ غرب دعوتشان نمود.

آوانیکه دعوت اصلاحی سید جمال الدین روبانتشار بود حکومات استعماری از وجود وی احساس خطر کرد و برای اینکه سدی در مقابل طوفان عظیم بیداری ملل اسلامی در برابر نفوذ غرب که توسط سید جمال الدین رهبری میشد. ایجاد کنند

دستبهزا را ن حیل و نا بکاری زد ند تا بالآخره سید را بنا م محرك مسلمین از ممالك خویش تبعید نمود ند .

انگلیس بیش از هر کشور دیگر از سید جمال الدین میهرا سید و هیچ دولتی ما نند دولت برطانیه در صدد ظلم بر ابن نابغهٔ آفاق نبر امده است بتأ سی از همین نیات ناپا کشان بود که سید را برای چندی در هند و ستان زندانی کردند اما سید آزاد منش زنجیرها ی اسارت انگلیس را درهم شکسته در سال (۱۸۸۰) بمصر رفت و در انقلا بیکه عربها در مقابل نفوذ غرب برپا کرده بود ند با مهارت تام بمبارزه پردا خته موءثر وا قع شد .

هنگا میکه انگلیس ها مصر را در سال (۱۸۸۲) در قبضهٔ تصرف خود در آوردند با زهم از وجود سید جمال الدین در مصر هرا سید ه و اورا از مصر تبعید نمود ند سید مجبوراً خاك مصر را ترك گفته بمسافرت در کشور های مختلفه پر د اخت تا سرانجا م به قسطنطنیه رسید سلطان عبد الحمید از او استقبا ل شا یانی بعمل آورد و از نزد یکان و مقربین دربار ش ساخت .

پس از چندی سلطان عبدالحمید نظر به ذ کا ی فوق العاد ه ایکه در سید سرا غ کرد عهد هٔ ریا ست جا معهٔ اسلامی را بوی سپرد .

کا میا بی ها ئیکه در عهد سلطان عبد الحمید نصیب جا معهٔ اسلا می گرد ید ه غا لبا زا د هٔ فکر توا نا ی سید جمال الدین بود .

سید در سال (۱۸۹۷) جهان فا نی را پدرو د گفته و تا آخرین رمق حیا ت در راه بیداری عا لم اسلامی کار کرد .

(اجمال مختصری از تعا لیم سید جمال الدین افغا نی)

در ینجا لو ثروب بصورت ا یجاز و اختصا ر از تعا لیم سید جمال الدین سخنرا نده میگو ید : عیسویان با اختلافیکه از حیث عرق و نژاد و عادات با همدیگر دارند در برابر مما لک اسلامی متحد و یکدست بوده دشمن شرق و خاصتاً مما لک اسلامی میبا شند .

(روح صلیبی چون آتش فروزنده و سوزنده در قلب هر یک آنها شعله ورود ل ود ماغ شان از تعصب آگنده است چنانچه روح این تعصب در قلب (بطروس عابد) نهفته بوده حتی چنین مینماید که ضمیر عیسویان را با تعصب و بد بینی سرشته اند و این خون بد بینیها و تعصبات در برابر جهان اسلام برای همیشه در عروق و شرایین آنها سرازیر میشود . چنانچه اگر عمیق شویم همینکه قوانین بین المللی ممالک اسلامی را در بسا امور مهم جهانی با کشورهای نصرانی مساوی و یکسان نمیدانند، بهترین دلیل و گواه هیست روشن بر تعصب و تبعیضی که عیسویان در برابر اسلام روا میداشته اند . کشورهای غربی برای تجاوزات واستعمار و تحقیر و توهین شان بر عالم اسلام بهانه هائی تراشیده میگویند : —

(این کشورها (ممالک اسلامی) در حال انحطاط وزوال اند و این اضمحلال و انحطاط بدرجه ای رسیده است که آنها بخودی خود نمیتوانند امور خویش را حل و فصل نمایند) آنگاه بهزار و یک وسیله که پایان شوم شان پیش ببرد بجنگ و خونریزی می پردازند و کشورها را مجال تفکر درباره چگونگی کشور شان نمیدهند تا آنها خود سرنوشت شانرا تعین نمایند (۱) این روش استعماری طبعاً جنبشی را که مسلمانان در راه نهضت اسلام بپا میکنند، خنثی میسازد.

نصرانیها برای دشمنی با اسلام متفق اند و این اتحاد و اتفاق تنها و تنها برای در هم یختن شیرازهٔ متین اسلام است.

هر احساس پاک و زنده و هر مفکورهٔ ارزندهٔ مسلمانان در نگاه نصرانیها هرزه و بی معنی مینمود و مورد تمسخر و استهزا اقرار میگرفت گذشته از ین نصرانیها هر تعصبی را که مسلمانان مذموم و بد میخوانند نزد آنها بکلمات فرخنده و قومیت مقدس (ملیت) و وطن پرستی تفسیر میشود و آنچه را که در

---

(۱) استعمار را عادت بر اینست که به بهانه آتش جنگ را در بین یک توده برمیافروزند و خود مرام استعماری خود را تعقیب و عملی میکنند مثلا جنگهای هفتساله فرانسه با الجزایر .

غرب بنام عزت نفس ، شرافت وطن و غرور ملی میخوانند در شرق آنرا افراطی و مضر تلقی میکنند .

پس باید جهان اسلام برای حفظ و بقای خود در برابر این رستاخیز غرب با هم متحد شوند و درك نمایند که چه چیزی اسباب تفوق و تقدم غربیها را در برابر مسلمانان فراهم آورده است .

گفتار فوق شمه ای از دعوت سید جمال الدین افغانی است که با منطق روشن و زبان فصیح و براهین قاطع بجهانیان ابلاغ گردید .

این دعوت سید جمال الدین که روح تازه ای در پیکر اسلام دمید مسلمانان را از خواب گران بیدار ساخت بآن دانه های مروارید گون باران بهاری شباهت داشت که هر قطرهٔ آن برخاکهای خشك جان تازه ای میداد .

آتش تجاوز کشورهای عیسوی درجمیع بلاد اسلامی شعله ور شده بود که در اثر آن کشورهای بسیاری در ین آتش تجاوز استعماری سوخت .

لوثروب پس از انکه از تاریخ ترکیه وانقلاب آن در سال (۱۹۰۸) وانقلاب ایران و هجوم ایطالیا بر طرابلس در سال (۱۹۱۱) وهمچنین از جنگهائی کشورهای نصرانی با لقان در برابر ترکیه در (۱۹۱۲) اعلان کرده بودند وبالآخره پس ازانکه از اتفاق و اتحاد انگلیس و روس جهت مختنق ساختن انقلاب ایران استیلای فرانسه برمراکش و نظا برا ینها سخنرانده میگوید :

آنچه را که پیشوایان و زعمای اسلامی راجع بجنگهای صلیبی حدس میزدند ثابت گردید که مرام آن جنگها جز بربادی و نابود ساختن اسلام چیز دیگری نبود و واقعاً چیزها ئیرا که حکیم بزرگ سید جمال الدین افغان احساس کرده بود ودر بارهٔ آن بحث میکرد ، برای مردم روشن وآشکارا گردید

نویسندهٔ بزرگ چارلز آدمس در کتاب (تجدد درمصر) مطالبی نوشته است (۱) که مااز ذکر مختصر گفتار آن در ینجا ناگزیریم اینکه میگویند نخستین تحریکات اصلاحی ازمصر برخاسته و نشئت کرده است دور از حقیقت است چه همهٔ این اصلاحات را زادهٔ انعکاس نظریات وجنبشهای فکری سید جمال الدین افغان میتوان خواند.

سید یگانه شخصیتی بود که وضع جامعهٔ اسلامی را بوجه شایسته تمثیل کرده واز مفکوره های اصلاحی که درراه بیداری و نهضت ملل اسلام و مشرق زمین داشت، مردانه دفاع و مبارزه میکرد که این مفکوره ونظریات وی درا حیای جنبش مصر یها عامل موءثر واساسی محسوب میشود.

(انقلاب عرابی وسید جمال الدین)

مردمان آزادیخواهیکه بگرد سید جمال الدین جمع شده وازمفکوره های اجتماعی وی مستفید میشدند آرزوی اصلاحات و نهضتهای ملی را بدل میپرورانیدند وباجمال الدین عقد بسته وقول داده بودند که اگر زمام اموررا بکف گیرند درراه دفاع وحمایهٔ نظریات اصلاحی سید جمال الدین با وی کمک نمایند. ولی این عده هنوز مصر را بقبضهٔ تصرف خود نیاورده بودند که در سال (۱۸۷۹) امر تبعید سید جمال الدین را از مصر بحیدر آباد دکن صادر نمود.

سید جمال الدین در آنجا بتاءلیف کتابی بنام (ردبر دهریان) بزبان فارسی پرداخت.

در سال (۱۸۸۲) جنبش جوانان مصری که سید جمال الدین آتش آنرا درقلوب جوانان مصر برافروخته بود شروع شده وبالآخره منجر بانقلاب عرابی در آنجا شد.

---

(۱) امیر شکیب ارسلان در تبصره خود میگوید: هنگامیکه کشورهای چهارگانهٔ بالقان با ترکیه اعلان جنگ دادند اعلامیهٔ مشترکی نشر گردید عده‌ای معتقد بودند که این اعلامیه اعلامیه پادشاهان صلیبی قرون وسطی است ولی با آنهم هیچ یک از اوروپائیان نفرت خود را بنشر آن اعلامیه ابراز نکردند

هنگامیکه انقلاب عرابی در مصر شعله ور بود حکومت هندوستان جمال الدین را از حیدر آباد دکن به کلکته دعوت کرده و وی در آنجا مقیم شد و همینکه جنبش ملی مصر خاموش گردید حکومت اجازهٔ خروج بوی اعطا کرد.

(مساعی دامنه دار سید جمال الدین در کشورهای)

اسلامی و ممالک اروپایی

مفکوره های اصلاحی و اجتماعی سید جمال الدین برق آسا در سراسر کشورهای اسلامی و ممالک اروپایی که این مرد شهیر بآن ارتباطی داشت انتشار یافت.

افغانستان که زادگاه اصلی سید بود و ایران و ترکیه و هندوستان نیز که با سید جمال الدین افغانی تماسی داشتند از افکار اصلاحی و اجتماعی سید سخت متاثر شده و در نتیجه متیقظ و بیدار شده اند.

انقلاب ایران را که در برابر احتکار زرع تنباکو (۱) در سال (۱۸۹۱) آغاز شده بود و با وضع قانونیکه در اگست سال ۱۹۰۶ صورت گرفت خاتمه پذیرفت میتوان از نتایج نیک مساعی و کارنامهای سید جمال الدین افغانی محسوب کرد که از حامیان و طرفداران و آتشهٔ آن بود.

(تاثیر سید در ترکیه)

هنگامیکه سید جمال الدین افغانی در استانبول اقامت داشت تحریکات اجتماعی

---

(۱) سید جمال الدین نامه ای به حاجی میرزا حسن شیرازی که یکی از روءسای مجتهدین ایران بود نوشت و در آن حاجی میرزا را به فتوای تحریم تنباکو دعوت کرد و در اثر فتوای حاجی میرزا مردم از کشت تنباکو خودداری کردند و حکومت ایران در اثر این رویه مردم از احتکار آن دست کشیده و شاه ایران امتیاز احتکار تنباکو را بیکی از شرکتهای انگلیسی اعطا کرد چون سید از این واقعه آگاه شد نامه آتشینی بحاجی میرزا حسن فرستاد که در اثر همان نامه حاجی میرزا فتوائی مبنی بر تحریم تنباکو و زرع آن صادر کرد و همان بود که مردم از تدخین آن امتناع ورزیده و شاه ایران مجبور شد که نیم ملیون پوند خساره شرکت مذکور را جبران نماید اینجا نفوذ علماء و مشاهیر در برابر مردم بخوبی درک میگردد که چگونه سید در اثر نامه ای دست بیک اصلاح اخلاقی زده و مردم را از استعمال مسکرات منع کرده.

خودراا دامه دادتا اینکه زمینه‌را برای جنبش آسیای صغیر که‌در سال (۱۹۰۸) (۱) آغازشد فراهم ساخت.

دعوت سید جمال الدین «جنبشهای ملی‌ممالک آزادرا سبب شد»

برنار میشل در بیوگرافی محمد عبده در مورد سید چنین مینویسد : (هر جا که میرفت ازدنبال آتش خاموش ناپذیر انقلابی رامیا فروخت‌و اگرا دعا کنیم که تمام جنبشهای ملی و آزاد یخواهی که‌ازبیست سال باینطرف‌در بر ابر پلانهای اروپا ئیها در شرق صورت گرفته است توسط سیدجمال الدین‌دامن‌زده شده راه‌مبالغه‌رانپیموده‌ایم)

دکترچا لزآدمس در باره‌مرام جمال الدین چنین مینویسد : (۲)

نخستین مرام جمال الدین ازمساعی خستگی ناپذیرش برانگیختن مردم وتحریک جنبشهای ملی بودو آرزوداشت تا وحدت اسلام راتأمین کند این وضع درروزگار پرافتخار ومشعشع اسلام یعنی بیش از آنکه تجزیه وتقسیم ، قوای اسلام‌را ضعیف سازد ادامه‌داشت. اما‌وقتیکه کشورهای‌اسلامی دراعماق بدبختیهاوتجاوزات غربیهافرورفتند برای سید جمال الدین انحلال و اضمحلال جهان‌اسلام فوق العاده رنج‌آور روحزن انگیز بود.

وی معتقد بود که اگرملل اسلامی بیدارشده متحد گردند وبقوهٔ اتحاد واتفاق گریبان خود رااز‌چنگال دیو استعمار خلاص نموده بانفوذ خارجیها مبارزه ومجادله نمایند و با ایجابات ومقتضیات هرعصروزمان همگام و هم آهنگ شوندآنگاه ملل اسلامی‌خواهند توانست‌بپای‌خود ایستادشده‌ومقدرات‌خودراخودشان‌تعیین نمایند.

مشارالیه عقیده داشت که اسلام یگانه دینی است که برای کافهٔ بشرفرستاده شده‌و با روح هر عصر و زمان سازش‌دارد.

---

(۱) این جنبش دامنه دارتر شد تا اینکه درسال ۱۹۰۸ منجر به اعلان قانون عثمانی گردید.

(۲) راجع به نظریات وگفته های چارلزدر همین‌کتاب مراجعه شود .

(وسایلی که برای پیشبرد مقاصد از آن کار میگرفت!).

این مرد دانشمند برای اینکه مقاصد خود را به نحو احسن پیش ببرد بوسایل گوناگون متوسل شده و آنها را بهترین و کوتاهترین راه هائی میدانست که مسلمانان را زودتر بمقاصد شان رسانیده و آزاد خواهد ساخت لذا برای برآوردن این آرزوی خود همواره به تحریك احساسات شان میپرداخت امااز انجائیکه وسایل پیشبرد مقاصد مذکورسروصورت انقلاب سیاسی راداشت میخواست قبل ازوفاتش(۱) ثمرهٔ تعلیمات و تحریکات خود رابچیند چنانچه صرف مساعی دامنه دارمذکوربرای منکوب ساختن وزوال نظام موجوده و عمال آن که ازتسلط و نفوذ اروپائیهادل خوش (۲) داشتند بهترین شاهد و گواه برین مدعای ما ست.

سازش میان اهل سنت و شیعه

سید آرزو داشت تا بحر نحویکه ممکن باشد بین مردم اهل سنت وجماعت و اهل تشیع یکرابطهٔ دوستی را قایم نموده تا حد امکان آنهارا باهم متحد و متفق سازد لذا پیوسته درصدد آن بود تا ریشهٔ نفاق وتعصبات بیجا راکه باعث پسماندگی عالم اسلام شده است از دماغ مسلمانان از بین ببرد.

---

(۱) استاذ رشید رضاء میگوید: سید باخود عهد کرده بود که برای اعادهٔ فر وشوکت ازدست دادهٔ اسلام بکارهای خطیری دستزند وچنانچه همینطور هم شد ولی سید همواره ازشتاب و عجله کار میگرفت ومیخواست ثمرهٔ مجاهدات خودرادرزمان حیاتش بچیند وبرای تأمین این آرزو دانش راوسیله قرارداده ابتداء بتدریس اصول دین وفلسفه در مصرپرداخته سپس سیاست را با علم آمیخت.

(۲) باری سید برای استاذ براون گفت: قبل ازبریدن شش ویا هفت سر! میداصلاح نیست از آنجمله شاه ایران وصدراعظمش بود وبعداً هردوی آنها کشته شدند ص ۴۵ - ۲۸ انقلاب ایرانی. ومستر بلنت در تاریخ سری مصرمیگوید دربهارسال ۱۸۷۹ جدال شدیدی میان طرفداران جمال الدین درباره وسایلیکه آنوا را به خلع ویاکشتن خدیو مساعدت کند زمودارشد و ازکرومر (مصر جدید ص۱۸۶ ج۲) روایت میکند (شیخ محمد عبده گفت: راجع به کشتن اسماعیل مناقشهٔ دایرشده بود ولی بسبب عدم وجود کسیکه به نفاذ آن بپرد ازد علمی نشد).

سید به معارف اسلامی تسلط خاص داشت

سیدازلحاظ وسعت نظروتسلط وحاکمیت برمعارف وعلوم اسلامی مورد احترام کافۀعلمأ وفضلای ممالک اسلامی واقع شده طالب‌العلمان زیادی پروانه واردورش جمع شده ازخرمن فضل‌ودانش‌خوشۀ میچیدندو باعزازواکرامش میپرداختند .

(طعن و اعتراض علمای ازهر بر سید)

درمیان علمای ازهر وسید جمال الدین هیچگونه تفاهمی وجود نداشت واین‌وضع منجربه کاهش‌طلاب‌علوم دینی‌شد . نهضت ادبی درطبقۀ طربوش پوشان‌ویاطبقه‌ای که‌به اخلاق فرنگ‌تربیت یافته اند ظاهرشد اماعلمای محافظه کار بااندیشه های‌جدید سید مخالفت کردند ازآنجمله تدریس فلسفه را حرام قرار دادند وآنرا دشمن دین صحیح وانمود کردند . (۱)

آدمس راجع بدعوت سیاسی افراطی سید گوید :

بآسانی میتوان دانست که چگونه تخم دعوت سیاسی افراطی سیدجمال الدین زمین‌مساعد یافت‌وبرای قبول‌این‌دعوت دلهای بیدار جوانان وطن پرست‌آمادگی‌نشان داد . این جوانها که جنبشهای سیاسی برای آنها نه‌تنها وسائل تأمین‌استقلال ملی را آماده میکردبلکه زمینه رابرای اظهار عواطف صحیح و تفکر عمیق ایشان نیز مهیا میگردانید درحالیکه شمارۀ هواخواهان اصلاحات سیاسی روز بروز کم میشد زیرا اصلاحات‌اساسی ارامش وتوازن بیشتر بکار دارد .باوجود آن اثر افکار انشائی سید

(۱) شیخ عبده درصفحه ۲۴ جزء اول تاریخ خود گوید : در اوائل ماه محرم سال ۱۲۸۷ به فیض صحبت‌سید رسیدم وقسمتی ازعلوم ریاضی و حکمت (فلسفه‌وعلم کلام) راازاو فراگرفتم‌ومردم‌را به آموختن‌آن تشویق کردم . مشایخ وطلاب ازهرنه تنها برما دروغ تافتند بلکه چنین می پنداشتند که آموختن این علوم عقائد صحیح را متزلزل میسازد وانسان‌را گمراه میکندتاآنکه‌خیردنیا وآخرت را از دست بدهد . شیخ علیش از مخالفان سرسخت‌سید جمال‌الدین وشیخ عبده بود .وچنانچه درجای‌دیگر همین کتاب آورده ایم دراثر مناقشه‌های‌که‌میان سید وعلمای‌از هر روی داد سید بخانهء خود انزوا گزید وحلقهء درس خود را در آنجا دایر کرد .

که‌بمنزلهٔ تهذاب نصا یحش بشمار میرفت بوضاحت در حیات محمد عبده که یکی از شاگردان سید بود بمشا هده میر سد . ادمس‌درینجافصل اخیر کتاب‌ردبرد هریان را باختصار نقل کرده است وما متن کامل‌آنرا درین کتاب خواهیم آورد .

سخنان ادمس بااین نکته‌ها به‌پایان میرسد : (دوتن از موءرخان ونویسندگان نامی شرق وغرب (براون‌وجرجی زیدان) شخصیت‌جمال‌الدین را باختصار بیان کرده‌اند.

براون گوید : سیدجمال‌الدین اخلاق ثابت‌داشت‌ومردی دانشمند ودر عین‌حال جسور ودلاور بود فصاحت وی در سخنوری ونو یسند گی نظیر نداشت ومردم اورا سخت محترم میداشتند در فلسفه ونویسندگی وروز نامه نگاری وارد بود و گذشته از این سیاستمداری بود که‌در نظر هموطنان خود مردی وطن‌دوست ودردید دشمنانش آدم فتنه انگیز بشمار میرفت .

جرجی زیدان (۱)نخست به‌تفصیل ثابت میکندکه مرامی که سیدتمام مساعی‌اش متوجه‌آن بود وهمچنان تمام اعمال واقوالش بدور آن میچرخید (وحدت اسلام) بود وبس . آنگاه میگوید : وی درراه رسیدن باین آرزو ازهیچ‌زحمت‌ورنجی بیم نکرد و کوشش بیشمار بکار برد تاآنجا که ازعالم گسیخت نه‌زنی به عقد نکاح درآورد و نه حرفه‌و کسبی برایش برگزید.باتمام‌این‌احوال‌باراده‌وآرزوی خود نرسیدوجز رسالهٔ‌ردبر دهریان ومقالات پراگنده‌ای‌چند اثر مهمی برجای ننهاد.او ظاهراً‌ناکام‌ازجهان‌رفت.

اما درحقیقت‌موفق بودز یرا در دلهای‌دوستان وطرفداران خویش‌روحی‌دمید که در نتیجه ازدانش واندیشهٔ‌آنان جهان مشرق بهره‌مند گشت وپس‌ازین هم مستفید خواهدشد . (۲) بروگلمان مستشرق المانی درکتاب تاریخ ملل اسلامی تحت عنوان (حرکت تجدد دینی‌جمال الدین افغان) (۳)مینویسد که : (بهرحال اسلام پیوسته حاکم زندگی در مصر بود و این امر از کوششهای سید جمال الدین منشاء میگیرد .)

(۱) مشاهیر الشرق ص ٦١ ج ۲.
(۲) اسلام و تجدید درمصرص ۷ - ١٤ .
(۳) ص ۱۰۲ ج ٤ .

اثر سید در ترکیه

وقتیکه سید جمال الدین آهنگ رفتن استانبول کرد آوازهٔ وی بحیث یکعالم بزرگ قبل از رسیدن خودوی در آنجا پهن گردید درحالیکه تا آنوقت اثری هم از او بطبع نرسیده بود. حکومت ترکیه و حلقه های علمی آنجا از او دوستانه استقبال کردند. مخصوصاً سخنرانیهایی که وی در جامعهٔ جدیدالاحداث ایراد کرده توانست در دلهای بسیاری اثر عمیق بگذارد ولی شیخ الاسلام بالآخره موفق شد که آن فیلسوف آزادفکر را باشتباه معرفی کند و از پایتخت تبعیدش نماید.

سید جمال الدین و جوانان مصر

از آنجا به قاهره رفت و مورد استقبال گرم قرارگرفت. اگرچه سید در مصر برای پیشرفت مرام خویش آزادانه فعالیت میکرد ولی تا ظهور انقلاب عرابی لقب وعنوان رسمی نداشت. سید در دلهای جوانان مصری این امید و اطمینان را تولید کرد که اگر ثقافت مادی غرب و طرق علمی آنها را تعقیب کنند میتوانند از نفوذ اروپائیان نجات یابند و نیز از آئین اسلام بحیث دینی که ازلحاظ مساعدبودن برای پیشرفت و ترقی کاملاً بینظیر است بخوبی دفاع کرده خواهند توانست.

درینجا نویسنده اظهار عقیده مینماید که جریدهٔ عروه الوثقی هرچند مدت بسیار کوتاهی منتشر شد ولی باوجوداین اثر آن خیلی عمیق بود. (۱)

سید جمال الدین و گولد سیهر (۲)

از کسانیکه سرگذشت سید جمال الدین را نوشته اند یکی گولدسیهر خاورشناس مجارستانی است که تصانیف متعدد دارد و از دانشمندان نامی عصرخویش است ما خلاصهٔ گفتار این مستشرق را ازدائرهٔ المعارف اسلامی درینجا نقل میکنیم:

سید جمال الدین پسر صفدر از بزرگترین شخصیتهای قرن نوزده بشمار میرود. وی

---

(۱) راجع به جریدهٔ عروه الوثقی درهمین کتاب فصل خاصی پرداخته میشود.

(۲) ص ۳۰۱ — ۳۰۳ عالم اسلام حاضر.

بعقیدهٔ بروان فیلسوف وخطیب وژورنالست وبیش از همه یکمرد سیاسی بود دوستانش اورا مبارزملی ودشمنانش فتنه انگیز خطرناك میخواندند اثر سید در جنبشهای آزادیخواهی وتمایلات انقلابی ایکه درسالهای اخیر درحکومت های اسلامی پدیدآمد بخوبی روشن است. هدف دعوت سید آزادکردن کشورهای اسلامی ازقید سلطه ممالك اروپائی ورهائی بخشیدن آنها ازقیود بیگانگان درعین حال تنظیم اموردا خلی هر کشوری بوسیلهٔ تأسیس دولت آزاد بود. گذشته ازین او میخواست همه کشورهای اسلامی را زیر عنوان (خلافت اسلامی) جمع کند تا بدان وسیله ازمداخلهٔ کشورهای اروپایی در مسایل مربوطه به آنها جلوگیری شود بدین ترتیب میتوان گفت که سید جمال الدین مفکورهٔ جامعهٔ اسلامی را به بهترین وجهی با قلم وزبان تمثیل کرد نویسنده درینجا به نسبت سید که از طریق ترمذی محدث مشهور به حسین بن علی پسر ابوطالب میرسد اشارت میکند آنگاه در بارهٔ معارضهٔ او با رینان فرانسوی گفتگو مینماید و پس از آنکه داستان تبعید هندوستان و سفر وی را به اروپا شرح میدهد گوید: درین وقت مشهورترین و پرنفوذترین جرائد عصر با سید جمال الدین مکاتبه داشتند و مقالات سودمندی در بارهٔ سیاست شرق که مورد نزاع و اختلاف روسیه و انگلستان بود نشر میکردند همچنین نسبت اوضاع مصرو ترکیه و فعالیت های مهدی سودانی مضامین مفید ی چاپ میشد. درهمین هنگام میسو رینان دانشمند فرانسوی راجع به اسلام و علم در پوهنتون سربون کنفرانسی ایراد کرد ودر آن گفت که اسلام قابلیت تولید علمی را ندارد. سید جمال الدین مقالتی بنوشت ودران گفتار رنان را رد کرد و آن مقاله به المانی ترجمه و در جریدهٔ الدبا نشر شد اندکی بعد کنفرانس رنان بضمیمهٔ ردی که عاصم افندی بر آن نوشته بود ترجمه و چاپ گردید ماجرای ملاقات سید افغانی با نویسندهٔ فرانسوی ودنبالهٔ مقالهٔ دانشمند مجارستانی درجای دیگر این کتاب مورد بحث قرار میگیرد.

مستر بلنت در کتاب (تاریخ اسرار استعمار برطانیه در مصر) مینویسد:
بخت با من یاری کرد که تو سط رو گرز یك یکی از مستشرقان نامی باد انشمند جوانی بنام محمد خلیل که با پوهنتون ازهرارتباط داشت آشناشوم.
این جوان هر روز برای تدریس زبان عربی بخانهٔ من می آمد و بعدهافهمیدم که مقام علمی اش ازاستادی که پیشهٔ وی فقط تدریس قرآن باشد برتر بوده است. وی ازشاگردان مدرسه ای بود که شیخ محمد عبده دران تدریس میکرد ومرد پرهیز گاروبی تعصب وبی ریا بود و بدین خویش افتخار داشت. شیخ جوان در تفسیر قرآن نظر بسیار وسیع داشت و تمام ادیانی را که به وحدانیت خداوند اعتراف وتصدیق دارند محترم ومعتبر میشمرد.
او یهودیت و نصرانیت موجود را صورتمغشوش آن دینی میدانست که ابراهیم ونوح علیهما السلام برای مردم آورده و تبلیغ کرده بودند. چون عقاید پیروان این دودین را به آئین اسلام نزدیك میدانست بنا برین اجازه نمیداد ادیان مذکور مورد طعن و بدگویی قرارگیرد وی این کینه ها و بدبینیها را میراث جنگهای دیرینه میدانست و نیز عقیده داشت که دنیا دراثر خلع سلاح و تحکیم علائق برادری میان ملل پیشرفتهای شایانی خواهد کرد و جوامع بشری در سایهٔ آن حیات مسعودی خواهند یافت.
هنگامیکه این افکار معقول را از شیخ خلیل شنیدم و او هر یك را به حد کفایت برایم شرح وبسط داد وبه آیات و اصول قرآنی تایید کرد و تصریح نمود که تمام آنها اندرزهای حقیقی اسلام اند خیلی مسرور شدم زیرا با اندیشه‌های من بسیار نزدیك بود در حالیکه من از وجود آنها در دین اسلام بی خبر بودم مخصوصاً وقتی بیشتر خوشحال شدم که وی گفت طبقات ازهری معاصر و سائر دانشجویان کشورهای اسلامی همه این افکار را قبول کرده اند.

همو برای من حکایت کرد که چگونه این نظریات در مراحل اولی تعلیم او در دانشگاه مذکور بوجود آمد تا آنجا که گفت فضل وافتخار این اصلاح در میان علمای ازهر به کدام مرد عربی یا مصری و یا عثمانی عائد نیست بلکه به نابغه افغانی بنام سید جمال الدین افغان تعلق دارد و البته این توضیح برای من بسیار شگفت انگیز بود . این نابغه قبل از ورودش بمصر فقط در آسیای وسطی سیاحت نموده بود . نامبرده در افغانستان متولد شد و در بخارا تربیت مذهبی اش را تکمیل کرد وبدون آنکه در مراکز کشورهای اسلامی با دانشمندان عصر خویش تماس داشته باشد در روش تدریس وطرز تفکر به ایجاد قواعد و اندیشه هایی نائل آمد که امروز به خودش منسوب است .

مستر بلنت پس از آنکه درباره زادگاه وتعلیمات سید سخن میراند گوید :
پیش از جمال الدین جنبشهای اصلاحی اسلام سیر قهقرائی داشت وهرگز راه تطور نمی پیمود . هرچند در طول دو قرن اخیر واعظین ومبلغان زیادی ظهور کردند ومصلحینی در ترکیه بوجود آمد ولی ایشان نتوانستند اصلاحات خود را با قواعد واصول قرآن وفق دهند .

نبوغ سید جمال الدین

سید جمال الدین بسیار کوشید تا کشورهای اسلامی را از طریق وعظ وارشاد به جلو براند ونگذارد بیش از این راکد وبی حرکت بمانند . وی درین کار از علم جدید وروش ادبی استفاده کرد ومخصوصاً اطلاع وسیع سید از قرآن وحدیث برا و قدرت بخشید که پاره از آیات واحادیث را چنان درست وحقیقی ونیک تأویل نماید که ثابت گرداند اسلام قابلیت تطور را به بهترین وجهی دارا میباشد . حافظه سید آنقدر قوی بود که اگر کتابی را از آغاز تا انجام یکبار از نظر می گذراند کلمه ای از آنرا فراموش نمیکرد .[۱] ومسلمان حقیقی کسی را میدانست که میتواند در میان

نفس خویش و عالیترین تمایلات نفس بشری و آنچه زندگی جدید آنرا ایجاب میکند سازش برقرار گرداند.

سید جمال الدین ومذاهب اسلامی

همهٔ مذاهب اسلامی وحتی مذهب ابوحنیفه (۱) که خود سیداز پیروان آن بود مورد اشکال وخورده گیری وی واقع شد مردم انتقادهای اورا میشنیدند ومی پذیرفتند او میخواست اسلام را از قید بند ها وبرگ وسازی که بر او بسته اند نجات بخشد و با براهین استوار ثابت میکرد که اسلام دین منجمد نیست بلکه همواره با تحول اوضاع بشردرتمام اعصار سازش کرده از تطور امتناع نمی‌ورزد.

مستربلنت پس ازشرح ماجرایی که برای سید رخ داده واورا مجبور ساخت دیار ترک را ترک گوید مینویسد :

سید جمال الدین در اثر طغیان استبداد دینی به مصر بازگشت ولی این مراجعت هنگامی صورت گرفت که تخم انتقادات دست نشانده او بارورشده بود ومردم همه به یکصدا اصلاحات مذهبی را آرزو میکردند واین جزو همان جنبشی بود که به انقلاب مدحت پاشا (سال ۱۸۷۱م) منتهی شد (۲) کوشش عثمانیها که در بدو امر خواستند بجای حکومت موجود یک حکومت قانونی بوجود آرند نتیجهٔ مجاهدات سیدجمال الدین افغان بود زیرا او در پایتخت ترکیه اقامت داشت وسخنان نافذ و صحبتها و خطابه هایش اثر خود را کرده بود.

مصر در عهد تاریک مذهبی

در سال ۱۸۷۱ که سید از آستانه عازم قاهره شد مصر از لحاظ دینی در دورهٔ

---

(۱) سید جمال الدین در آغاز از پیروان مذهب حنفی بود این مطلب راشیخ محمد عبده نیز تاییداکرده است. سپس از هیچکس پیروی نکرد و آنچه را بلنت بیان نموده شاید اززبان خود سید نقل کرده باشد زیرا او خودا: دوستان صمیمی وی بود. (۲) اکثر مورخین بدین حقیقت اعتراف دارند فی المثل به گفتار چارلس آدمس در همین کتاب رجوع شود.

تاریکی قرار داشت. بدین معنی که فساد حکومت مخصوصاً در عهد اسماعیل همه طبقات را فاسد کرده شعلهٔ مردانگی وهمت وآزادی را در سینهٔ دانشمندان خاموش ساخته بود ولی دیری نگذشت که این چراغ مرده بدست سید افغان دوباره روشن گشت وگروهی از جوانان مصری بسان جوانان آستانه در پرتو آن گرد آمدند. یکی از ین جوانان دلیر وبا همت شیخ محمد عبده و دیگری شیخ ابراهیم عجمی (۱) ژور نالست معروف بود که سید جمال الدین اسرارگنجینهٔ دانش خویش‌را بی‌دریغ بر آنها فاش کردودر کالبدآنان روح انتقاد وجراءت دمید مصر آنروزباین جراءت و شهامت وصراحت بهمه جوانان خویش کمال‌احتیاج داشت زیرا حکومت مستبد اسماعیل روح مقاومت وپایداری را از همه سلب کرده بود و هیچکسی نمیتوانست مطلبی راآزادانه برزبان راند مقامات عالیه مذهبی و ماورین عالی رتبهٔ دولتی در برابر ظلم وبیدادساکت شده‌بوددرچنین موقعیکه اوضاع ادبی وعقلی در مصرمختل گردیده بود ستارهٔ جمال در افق آن‌کشور بدرخشید وشهامت آن مرد مبارز مردم‌را بر آن داشت که بدون واهمه وهراسی از دستگاه حکومت به اندرزهای سید گوش‌فراد هند.

سید جمال الدین در سالهای اخیر سلطنت اسماعیل آزادانه سخن می راند و پولیس اورا منع نمیکرد ولی هنگامیکه زمام حکومت بدست توفیق افتاد ومصر در تحت حمایت انگلیس وفرانسه در آمد اورا بدون محاکمه از مصر تبعید کردند اما درین هنگام سید وظیفهٔ مقدس خویش راانجام داده بود وهر ازهری بیدار و هشیار از اصل انتقاد واصلاح قلباً طرفداری مینمود.

بلنت گوید: بار گران اصلاح بدوش کسی افتاد که ازعهدهٔ آن به خوبی برآمد ومبالغه نخواهد بود اگر بگوییم که شانهٔ مردد ومیش از نخستین نیرومندتربود.این مرد شیخ‌محمد عبده شاگرد سید جمال الدین بود که در (حزب اصلاحی ازهر) خلیفهٔ سید شد.

---

(۱) این وصف درشان ابراهیم لقانی بیشترصادق است زیرا نامبرده پس از شیخ عبده مرید سید بود. ص ۲۵٤ تاریخ اسلام تاءلیف استاد امام.

بلنت آنجا که حوادث آغاز انقلاب مصری را بیان میکند نوشته است:

سید جمال الدین و شاگردان او بملاحظهٔ بیدادو ستم روز افزون حکمروایان ممالک اسلامی باستناد اساسات اسلامی فتواصادر کردند که رژیم حکومت باید جمهوری باشد. گفتند: هر فردجامعه حق دارد که هر وقت بخواهد خطابه ای ایراد نماید و تعمیل فرمان حکام بر این اصل استوار است که حاکم از شریعت اسلامی پیروی کند و مردم به او بیعت کرده باشند. علمای ازهر به اسماعیل طعنه داده میگفتند: او از قانون تجاوز کرده و ظالم سیاسی است در بهار سال ۱۸۷۹ چندین بار موضوع خلع اسماعیل را مطرح بحث قرارادند و در بارهٔ اینکه به چه وسیله ای میتوانند او را عزل نمایند گفتگو کردند.

(بعقیدهٔ من اسماعیل دو خطری را که از داخل و خارج مصر، آنرا تهدید مینمود احساس کرده بود) بلنت راجع به روش نامطلوب توفیق در مقابل سید جمال الدین گوید:

توفیق از آغوش مادر و مراحل اولیهٔ تربیت خویش ضعیف بار آمد. بدین معنی که مادر او از زنان صورتی حرم سلطنتی بود و پدرش اسماعیل رویه ای که در خوریک ولیعهد باشد باوی نمیکرد. گذشته ازین مادر توفیق همواره وی را در معرض تهدید اسماعیل قرار میداد و کاری نمیکرد که میان پدر و پسر رشتهٔ انس و الفت استوار گردد. توفیق روزگار کودکی اش را در میان زنان حرم شاهی بسر برد و بدینترتیب بی اراده و ناتوان بار آمد و چون در برابر مرد با اراده ای قرار میگرفت جز اطاعت چاره ای برای خود نمیدید. ولی در عین حال میکوشید خواسته های خویش را پنهانی و مخفیانه جامهٔ عمل بپوشاند. ازینرو همیشه در رفتار و کردار او حس حسادت و رشک و انتقام بمشاهده میرسید. گویند او را بر هیچکس اعتماد نبود هر که بروی اعتماد میکرد از او جز خیانت و غدر نمیدید (۱).

---

(۱) ص ۹۴-۹۶ همان کتاب.

وضع فکری در مصر

مولفان تاریخ مطول عرب (۱) دا کتر فلیپحیتی و دا کتر ادوارد جرجس و دا کتر جبرائیل جبور آنجاکه درباره شیخ عبده سخن میرانندگویند: (... اتحاد اسلامی یکی از اساساتی است که هر مسلمان باید پیش از وحدت عرب بدان توجه نماید و درراه تاءمین آن بکوشد...)

اما این اصل فقط در آخر قرن نوزده در اثر نوشته ها و خطابه های شیخ محمد عبده در مصر مورد توجه قرارگرفت و مساعی این مرد محیط مصر را برای قبول چنین اندیشه هایی آماده کرد و در همین موقع نباید فراموش نمود که وی هرچند به عالیترین مقام مذهبی یعنی منصب افتای مصر نایل آمد ولی خودیکی از شاگردان سید جمال الدین افغان بود.

پدیدآورندهٔ روح تجدد در اسلام

سید جمال الدین نخستین کسی است که روح عصری و تجدد پسندی را در اسلام پدیدآورد اودر افغانستان متولد شدو هندوستان و مکه مکرمه وقسطنطنیه را پیش از آنکه در مصر اقامت گزیند سیاحت کرد. در مصر پیشوایی جنبش و نهضتی را به عهده گرفت که به انقلاب عرابی منجر شد.

سید جمال الدین عقیده داشت که باید برای انجام وظیفهٔ اصلاحی به انقلاب سیاسی دستزد اما شیخ عبده معتقد بود که برای این کار باید نخست مسلمانان را از لحاظ دینی بیدار کرد.

در ینجا باید گفت که این دو مرد نسبت به هر نویسندهٔ معاصر دیگر در دریدن پرده های محافظه کاری و کهنه پسندی آنکه اسلام را از قرون وسطی به بعد احاطه کرده بود سهم گرفتند.

---

(۱) ایضاً ص ۱۸۸.

ما به نقل اقوال بعضی از دانشمندان و نویسندگان اروپائی و امریکائی راجع به شخصیت سید اکتفی میکنیم. هرچند نوشته های ریناندر برابر غربیان که پیوسته دربارهٔ فضل و دانش او و مقالاتی منتشر مینمایند بسی اندك و ناچیز است. آخرین کسی که تا ایندم در حیات سید و نیروی شخصیت او به خوبی بحث کرده است ویلیام مکلوری نویسندهٔ کانادائی است (۱).

که در کتاب خود بنام جنبشهای تنویری درشرق میانه فصل مشبعی دربارهٔ سید نگاشته. مکلوری درآغاز مقال خویش گوید: (سید جمال الدین افغان درخشانترین مشعل فکری وادبی را درشرق برافروخت وفروغ این مشعل مجالسی را که درآن فرزندان مصرو کشور های دیگر عربی تربیت یافتند گرم وروشن کرد.)

اکنون وقت آن فرا رسیده که پاره ای از نوشته های عربی را یاد کنیم وچون بدون شبهه هیچ نوشته ای درینباب بهتر و رست تر ازآنچه استاد امام (شیخ محمد عبده) نگاشته است وجود ندارد بنا برین ما اقتباس خویش را ازسخن وی که اورا خلیفه و وارث دعوت اصلاحی سید خوانند آغاز میکنیم. زیرا چنانکه استاد بلنت گفته است باوگران اصلاحاتی راکه سید جمال الدین مصلح به شانه داشت پس از او بدوش مردی افتاد که به خوبی توانست آنرا به سرمنزل مقصود برساند این مرد همانا شیخ محمد عبده بود ودر این گفته اغراقی نیست.

بدین سبب یقیناً شیخ محمد عبده نسبت به هرکسی دیگر دربارهٔ سرگذشت استاد خویش اطلاع و معلومات بیشتر دارد وازین جهت شایسته دیدم کتاب خود را با نوشته او آغاز کنم زیرا آنچه این شاگرد ازقول استاد خود گوید همانطوریکه خودش نوشتهٔ است مبتنی بر تجربهٔ عمیق و معاشرت طولانی میباشد ولی البته ما برای آنکه این اثر کاملتر وعمیق ترگردد بسیار کوشیدیم تا اقوال علماء و نویسندگان غرب را نیز تا آنجا که بدست آید درین کتاب بیان نمائیم.

(۱) جریدهٔ الاخبار درضمن بحث براین کتاب مینویسد: فصلی که دربارهٔ سید جمال الدین نوشته شده است پنجاه صفحه را اشغال کرده.

مختصر سوانح سید جمال الدین
بقلم شیخ محمد عبده

مردم درباره سرگذشت سید جمال الدین با هم اختلاف دارند و بعضی بااطلاعی بسیار اندك راجع به سید خیالاتی در دل میپرورانند این مساءله مارا بران میدارد که شمه ای از حالات سید را برنگاریم زیرا وی به «حقیقت کلی» ماند که در هر ذهنی به شکلی دیگرجلوه گرمیشود یا به نیروی روحی شباهت دارد که در برابر هر نگاهی به طرز دیگری نمودار میگردد. در هر حال حقیقت اینست که این مرد در صفای گوهر وپاکی طینت به غایت رسیده بود. آنچه بنده بهوی مینویسم محصول تجربهٔ عمیق شخصی ومعاشرت طولانی من با وی میباشد.

این سید محمد جمال الدین بن سید صفدر (۱) که در خانوادهٔ بزرگی در افغانستان چشم بگشود نسب شریفش بسلسلهٔ محدث مشهور سید علی ترمزی به حسین بن علی بن ابیطالب کرم الله وجهه میرسد. سید از طائفه بزرگی است که در منطقه کنر که سه روزه راه از کابل دوراست زندگی بسر میبرند مردم مقام این خاندان را بسیار محترم میشمارند وچون نسبت ایشان به خاندان نبوت منتهی میگردد ازینروقسمتی از خاك افغانستان به حکم این طائفه تن داده بودند وآنان برمردم آنجا فرمان روایی میگردند. تا اینکه امیر دوست محمد خان «۲» این امارت و فرمانروایی را از ایشان گرفت و بفرمان وی پدر سید جمال الدین

---

(۱) سید جمال الدین غالباً زبان عربی را به لهجه افغانی ادا میکرد چنانچه حسین دانش این ادعا را در اثرخویش ثابت کرده است. ازانجمله وقتی که نام پدرخود را برزبان میراند بجای دال آن تا تلفظ میکرد. این کلمه راکه بدال نوشته میشود اکثر افغانها به تا تلفظ مینمایند ازینروکسانیکه نام پدرجمال الدین را از زبان خود وی می شنیدند باشتباه می افتادند واین اشتباه راپاره ای از تذکره نگاران نیزمرتکب شده اند.

(۲) شیخ عبده این سرگذشت را در سال ۱۸۸۵ که درشام اقامت داشت برشته تحریردرآورد ودران وقت کتاب رد بر دهریان سید را با خود داشت.

وبرخی از خویشان او بکابل نقل مکان کردند.

سید جمال الدین در سال ۱۲۵٤ در قریهٔ اسعد آباد(۱) کنر متولد شده چندی بعد با پدر خویش بکابل نقل مکان نمود. در هشت سالگی بکسب دانش آغاز کرد و با آنکه استعداد ذاتی وقوای فطری اش بحد کمال بود(۲) پدرش نیز توجه مخصوصی نسبت بتربیهٔ وی مبذول میداشت همان بود که وی در تحصیل علوم متوقف نماند. علومی را که لیاقت سید در آنها ثابت شد به ترتیب ذیل میتوان نام برد: علوم عربی مانند صرف، نحو، معانی، بیان، انشاء، تاریخ عام و خاص، علوم شرعی مثل تفسیر، حدیث، فقه و اصول فقه و علم کلام و تصوف علوم عقلی همچون منطق، حکمت عملی فن سیاست و تدبیر منزل وحکمت نظری طبیعی و الهی وعلوم ریاضی ازقبیل حساب، هندسه، الجبر، هیئت، تشریح و نظریات مربوطه به علم طب این علوم را ازاستادان ما هر بر روشی که در آنجا معمول بود فرا گرفت و تحصیلات خویشرا در سن ۱۸ سالگی به پایهٔ تکمیل رسانید آنگاه وطن را بقصد هندوستان ترک گفت و یکسال و چندماه در آن کشور بماند در همین موقع ریاضیات را با ساس روشهای جدید غربی مورد تدقیق قرار داد. سپس برای ادای فریضهٔ حج بصوب حجاز رهسپار شد و این مسافرت یکسال را در برگرفت. شهرها و کشورهای مختلفی را سیاحت کرد تا در سال ۱۸۵۸ میلادی بمکه مکرمه رسید و دراین سفر طولانی بعرف وعادات مردم چندین مملکت آشنا شد و به کنه اخلاق آنان پی برد وفوائد بیشمار علمی اندوخت. پس از بجا آوردن مراسم حج بوطن اصلی خویش بازگشت و در رشتهٔ رجال حکومت امیر دوست محمد خان منتظم شد. ازهنگامیکه امیر دوست محمدخان برای فتح هرات بدانسمت

---

(۱) اگرچه این اسم به عین (اسعد) نوشته میشود ولی افغانها (اسد) تلفظ میکنند زیرا ایشان حرف عین غالب کلمات را که تلفظ آنهادشوار باشد درمحاوره حذف مینمایند.

(۲) راجع بقوه حافظه وذکاوت عجیب سید درهمین کتاب از قول مستربلنت خواهید خواند: هر کتاب را که یکبار از اول تا آخر مرور میکرد محال بود کلمه‌ی از آن ازذهن وی فرارکند. جورج کوتشی در رساله (شیخ جمال الدین وراز نوانی عبدالحمید وم)) میگوید: سید جمال الدین ازروزگار کودکی با ذکاء درخود وتمایلیکه بفنون عسکری ازخود نشان میداد چشمها را متوجه خویش گردانید.

حرکت کرد تا وقتیکه آن شهررا ازتحت ادارهٔ داماد و پسرعم خویش سلطان احمد خان، درآورد و بدست خود گرفته با وی همراه بود ودر روزهای محاصره شهر نیزازوی جدا نشدتااینکه امیر، داعی اجل را لبیك گفت و شهر پس از محاصرهٔ طولانی فتح شد وجانشین او امیرشیرعلی خان درسال ۱۲۸۰ برتخت امارت نشست ووزیرش محمد رفیق خان بحبس برادران امیر، مخصوصاً آنهائی که سناً ازامیربزرگ تر بودند مشورت داد. این وزیربه شیرعلیخان گفت که اگراین کاررانکندبرادرانش بامردم فتنه انگیز همدست شده برای براوردن آرزوهای خود شورش و فتنه برپا خواهند کرد .

نا گفته نماند که سه تن از برادران امیر در لشکرهرات موجود بود: محمداعظم خان محمداسلم خان و محمدامین خان ولی سید جمال الدین به محمد اعظم خان محبت خاصی داشت. هنگامیکه آنان از نیرنگ وتدبیر امیروو زیرآگاه شدند هریک بولایتی که بفرمان پدر را مارت آنجارا داشتند فرار کردند واز اهالی آنجا کمك خواستند. بالآخره فتنه بروز کرد وآتش جنگ درداخل کشور مشتعل شد .

پس ازچندجنگ شدید امیرمحمد اعظم خان و برادرزاده‌اش عبدالرحمن خان کامیاب شدندوپایتخت رااشغال کردندومحمدافضل خان پدرعبدالرحمن خان‌را از زندان غزنی بیرون آورده امیر افغانستان ساختند. محمد افضل خان پس از یکسال امارت درگذشت و برادرش محمد اعظم خان زمام امور را بدست گرفت. این رویدادهای سیاسی و ماجراهای جنگی مقام سید جمال الدین را درنظرحکمران جدید آنقدر بالا برد که او را به منصب نخست وزیری رسانید و مورد اعتماد خود قرار داد و در امور مهم و غیر مهم از مشورهٔ وی استفاده میکرد .

اگر حکومت افغان بهمین صورت از تدابیر و آرای صایب وپسندیدهٔ سید جمال الدین کار میگرفت یقین کامل بود که حکومت مدت درازی برای امیر محمد اعظم خان بماند ولی چون این امیر نسبت به خواص دربار

خویش بدگمان بود بنا برین در صدد شد که امور مهم دولت را به پسران بی تجربه و کوچک خویش بسپارد. یکی از آنها که حکومت قندهار را داشت به جنگ کاکای خود شیر علی خان حاکم هرات بر آمد و با دو صد نفر عسکر صفوف دشمن را دریده آنانرا سخت دز هراس افگند. نزدیک بود هزیمت اختیار کنند که محمد یعقوب خان سپهسالار شیر علی خان بر امیر که از سپاه دور شده بود حمله برد و او را اسیر کرد. عساکر قندهار پراگنده شدند و امیر شیرعلی خان غالب شده بر قندهار یورش برد و آنرا در حوزهٔ تصرف خود در آورد و جنگ دوباره در گرفت. درین وقت انگلیسها به حمایت شیر علی خان برخاستند و یکمقدار طلا به او دادند تا به سران و همکاران محمد اعظم خان تقسیم نماید همان بود که امانت ها فروخته و پیمانه ها گسیخته و خیانت ها تجدید شد. پس از نبرد خونینی شیر علی خان بر محمد اعظم خان غالب آمد محمد اعظم خان به ایران گریخت و در نیشاپور اقامت گزید و برادرزاده اش عبدالرحمن خان به بخارا فرار کرد. درین وقت سید جمال الدین در کابل بود و امیر غالب بپاس احترام خاندان رسالت و نیز از ترس انتقام عوام که بخاندان نبوت و بالنتیجه به سیدموصوف سخت علاقه مند بودند نتوانست بوی اذیتی برساند ولی قلباً در پی فرصت بود که ازاو انتقام بگیرد چون سید جمال‌الدین از حیله و اندیشهٔ امیر آگاه شد بهتر دانست که هرچه زودتر از افغانستان بیرون رود بنا برین آهنگ حج کرد و از امیر اجازت خواست شیر علی خان بدین شرط باو اجازه داد که از ایران نگذرد زیرا میترسید در آنجا با محمد اعظم خان ملاقات نماید وموجب دردسروی را فراهم گرداند.

در سال ۱۲۸۵ هـ (۱۸۶۸ میلادی) سه ماه پس از شکست محمد اعظم خان از راه هندوستان بعزم ادای حج بر آمد. هنگامیکه به سرحدات هندوستان

ر سید از طرف حکومت با پذیرائی گرمی (۱) استقبال گردید اما به وی اجازه داده نشد مدت درازی در آنجا اقامت گزیند و نیز علما را گفتند که تا نفر وظیفه‌دار حاضر نباشد حق ندارند با سید ملاقات کنند. ازین جهت نامبرده بیش از یکماه در آنجا نماند و بوسیله کشتی به پول حکومت هندوستان از سواحل آن کشور به بندر سویس منتقل شد. سید چهل روز در مصر اقامت کرد و در خلال این مدت به جامع از هر رفت و آمد کرد و جمعی از دانشجویان سوریایی بدور ش گرد آمدند و تمایل شدیدی به صحبت وی نشان دادند و از و

(۱) چون سید این استقبال پرحرارت را مشاهده کرد گفت: این غرض ! ست نه پذیرائی او چون خواست بخانهٔ یکی از دوستان خود برود برایش گفتند شما مهمان حکومت هستید. پرسیدند چند روز در هندوستان خواهید ماند؟ جواب داد بیش از دو ماه نخواهم ماند بعلاوه حکومت جاسوس هایی برگماشت تا هر که میخواهد سید را ملاقات کند سبب ملاقات اورا بپرسند باوجود همه این سختگیریها تعداد مراجعین سید روز افزون بود و هنوز یك هفته نگذشته بود که شهرت او در گوشهٔ وکنار هندوستان پهن شد و دانشمندان ومتنفذان بزیارت سید شتافتند چون حکومت این وضع را مشاهده کرد و نتایج آنرا سنجید اخطارنامه ای به سید جمال الدین فرستاد و به او تذکر داد که وضع موجود کشور بیش ازین بماندن شما در هندوستان اجازه نمیدهد. سید گفت: من برای این به هندوستان نیامدم که حکومت برطانیه کبیر را بترسانم و نه امروز آماده هستم که دربرابر آن فتنه‌ای برانگیزم یا بر کردارهای ان انتقاد کنم ولی درهرحال ترس این حکومت ازیك مرد بی اسلحه نشان میدهد که عزم برطانیه ضعیف شده وعدالت نزد آن مفهومی ندارد و معلوم است چنین حکومتی ازمردمیکه یوغ استعمار اورا به گردن دارند تاتوانتر است آنگاه به مراجعین وزائرین خویش التفات فرموده گفت: ای مردم هندوستان! به اسرار عدالت وعزت حق سوگند که شما درحالیکه شماره تان به صدها ملیون میرسد اگر بشکل مگس درمی آمدید به طنین خود گوش برطانیه عظمی را کر می کردید و اگر خداوند شمارا که تعداد تان به صدها ملیون بالغ میگردد بصورت چلپاسه خلق میکرد و در بحر فرو میرفتید وجزائر برطانیه را از هر طرف احاطه میکردید میتوانستید آنرا به قعر بحر بکشانید وآزادانه به هندوستان برگردید سید گفته های خودرا به آخر نرسانده بود که اشك از چشمان مردم سرازیر شد پس از آن جمال الدین ازجای خود بلند شد وبه بانگ رسا فرمود: خوب آگاه باشید گریه کردن بزنان می زیبد - سلطان محمود غزنوی گریه‌کنان به هندوستان روی نیاورد بلکه بااسلحه برندآنرا فتح کرد. بهوش باشید! هر گروهی که مرگ را در راه آزادی با دهن پر خنده استقبال نمیکند در حقیقت زنده نیست. (از خاطرات سید جمال الدین)

خواهش کردند کتاب شرح الاظهار (۱) را به آنان درس دهد.
سید جمال الدین تقاضای ایشان را پذیرفت و جزوی از آن کتاب را تدریس کرد.
سید جمال الدین از عزم حجاز منصرف شده آهنگ آستانه کرد و چون بدانجا رسید
و چندروزی بگذشت باعالی پاشا صدر اعظم ترکیه ملاقات کرد. صدراعظم درضمن صحبت
بمقام علمی و فضل سیدجمال الدین آشنا شد و او را آنقدر بدربار مقرب گردانید که سابقه نداشت.
دلهای امرا و وزرا از دانش و فضلی که در او دیدند. بدوستی اش
می طپید و آوازهٔ نیك وی زوایای مملکت را فرا گرفت. با وجودی که
از لحاظ زبان و لباس و عادات در آن کشور، بیگانه مینمود مگر ستایش
دین و دانش و هدف های عالی وی زبان بزبان میگشت. ششماه بعد بحیث
عضو مجلس معارف انتخاب شد و آراء و افکارش در پختگی و دقت ممتاز
جلوه کرد. او میگفت معارف باید عمومی باشد تا هر فرد جامعه از فیض آن
بهره مند گردد ولی همکارانش با وی موافق نبودند نظریهٔ سید خشم شیخ
الاسلام «حسن افندی» را بر انگیخت زیرا از رزق او میکاست. در رمضان
سال ۱۲۸۷ه نوامبر ۱۸۷۰ م تحسین افندی مدیر دارالفنون از و خواهش
کرد کنفرانسی در بارهٔ تشویق صنائع ایراد نماید. سید نخست بعنوان اینکه
زبان ترکی را خوب نمیداند معذرت خواست ولی باثر اصرار تحسین افندی
مقاله مفصلی درین زمینه نوشت و قبل از ایراد آنرا به صفوت پاشا وزیر معارف
و علی شروانی زاده آمر اداره پولیس و علی دو کومنیف مدیر معارف که
عضو مجلس هم بود فرستاد. آنان همه مقاله را پسندیده ستایش و تمجید کردند.
روزی که برای ایراد کنفرانس معین شده بود فرارسید مردم از هرطرف

---

(۱) «الاظهار» متن مختصری است در علم نحو که «برکوی» آنرا تالیف کرد و در انرقت نزد ترکها و باشندگان کشور های عربی کود ردایره حکمفرمائی آنها واقع بودند بسیارشهرت داشت.

به دارالفنون گرد آمدند و در حالیکه عدهٔ زیادی از رجال دولت و وزراء و روزنامه نویسان و دانشمندان برجسته حضور داشتند سید جمال الدین بر منبر خطابه بالارفت و آنچه لازم دانست گفت. در این موقع حسن افندی کلمات و جملات سید را بدقت هر چه تمامتر می شنید تا مگر در جایی نقطهٔ قابل ایرادی بیابد و بر آن بتازد.

سید جمال الدین در خطابه اش معشیت انسان را به بدن زنده تشبیه کرد و بیان داشت که هر صنعت بمنزلهٔ عضو آن بدن است و منفعتی را بار می آورد. مثلا پادشاهی را به عقل و دانش، آهنگری را به بازو، زراعت را به جگر. و کشتیرانی را به دو پا تشبیه نمود و آنگاه تمام صنائع را به اعضای بدن مثل زد. پس از آن گفت: این چیزی است که جسد سعادت انسانی از آن ترکیب میشود و بدیهی است که جسد نمیتواند بی روح زندگی کند. روح هر جسدی یا نبوت است و یا حکمت و فرقی که میان این هر دو وجود دارد اینست که نبوت بخشش خداوندی است که دست کاسب در آن دخلی ندارد و جز به ارادهٔ خداوند به کسی داده نمیشود. لیکن حکمت از جملهٔ مکتسبات است و از راه تفکر و تمرین بدست می آید. دیگر آنکه پیغمبر معصوم است و خطا نمیکند حالانکه حکیم ممکن است بسیار خطا کند. گذشته از اینها اندرزها و احکامی را که پیغمبر برای مردم تبلیغ میکند بر علم خداوندی تکیه دارد و عقیده بدان از مقتضیات ایمان است ولی پیروی اندیشه های حکیمان واجب نیست و البته اگر با شرع آسمانی مغایر نباشد قبول آن بهتر است. بیانات سید جمال الدین با اجماع علمای شریعت اسلامی مطابق بود ولی حسن افندی به زعم خود در آن رخنه ای پیدا کرد تا بمرام زشت خود نائل آید. از این جهت درمیان مردم چنین آوازه انداخت که جمال الدین نبوت و صنعت را یکی میداند و برای اثبات این ادعا ذکر نبوت را در کنفرانسی که دربارهٔ صنایع ایراد کرده بود دلیل گرفت و به واعظان مساجد اشارت کرد که این گفته را به منابر یاد کنند و نکوهش نمایند.

سیدجمال الدین برای دفاع از گفتار خود خواهش کرد شیخ الاسلام را محاکمه نمایند و بر این تقاضای خویش اصرار ورزید زیرا معتقد بود تا حسن افندی به محکمه کشانده نشود برائت سید و اثبات آنچه گفته است غیر ممکن میباشد. ولی بهر حال محاکمه شیخ الاسلام چگونه امکان داشت هر چند بعضی از یاران و یاوران صمیمی سید باو یادآور شدند که دنبال این کار نگردد و خاموشی گزینند زیرا زمانه خود این پروپاگندهای بی اساس را از بین میبرد اما او به سخنان ایشان گوش نداد و راه لجاج پیش گرفت تا آنکه مردم دو دسته شدند: دسته ای به طرفداری سید و گروهی به هواخواهی شیخ برخاستند و در نتیجه حکومت وقت بملاحظهٔ خرابی اوضاع به سید امر کرد برای مدتی از آستانه بیرون رود تا آتش فتنه و ناامنی خاموش گردد و این حادثه از خاطره ها فراموش شود. همان بود که سید جمال الدین در حال مظلومیت و مغلوبیت آستانه را ترک گفته رهسپار مصر گردید ودر اول محرم (۱۲۸۸ ه) (۱) بدانجا رسید و همین بود مختصر ماجرای زندگی سید جمال الدین افغان در آستانه (۲).

سید جمال الدین بغرض تفریح بسوی مصر (۳) رفت و نمیخواست در آنجا مقیم گردد ولی وقتیکه با صاحب الدوله ریاض پاشا ملاقات کرد و مورد توجه وی قرار گرفت. ریاض کوشش کرد او را باقامت در مصر مایل و قانع سازد. چنانکه ماهانه یکهزار قرش مصری برایش منظور نمود ولی البته اعطای این مبلغ در مقابل اجرای کدام کار معین نبود بلکه بغرض احترام سید پرداخته میشد تا آنکه سید از عزم

(۱) مطابق روز پنجشنبه ۲۳ مارچ ۱۸۷۱ میلادی.

(۲) سید بار اول درسال ۱۸۷۰ میلادی به مصر وارد شد.

(۳) چون سید باردوم به مصر بازگشت آن کشور را گرفتار اسراف اسماعیل وضعف توفیق ومشکلات اجتماعی و بحرانهای سیاسی واقتصادی وفکری نگریست وتصادم قدیم وجدید ومداخلهٔ بیگانگان را در هر گوشه وکنار آشکارا ملاحظه کرد.

خود منصرف شد و در مصر اقامت گزید. در آنجا جویندگان دانش در اطرافش حلقه زدند و از او خواهش کردند بعضی کتابها را تدریس کند سید پذیرفت و کتبی در فنون علم کلام و حکمت نظری چه طبیعی و چه اخلاقی و همچنان علم هیئت، افلاك وتصوف و اصول، فقه اسلامی را به آنان آموخت. اما باید گفت که این درسها از آغاز تا انجام در خانه خود ش بدانشجویان القا شد و او حتی یک روز (۱) هم برای تدریس به پوهنتون ازهر نرفت. البته گاهگاهی به ازهر میرفت ولی نه بمقصد تدریس و از همین جهت غالباً روزهای جمعه از انجا دیدن مینمود.

شاگردان سید که در ضمن استماع دروس وی، آنچه را بروایت خوانده بودند به گوش خود می شنیدند خواه مخواه مقام استاد را خیلی ارجمند و بلند می یافتند و از دیدار وی در بشش در شگفت گردیده زبان به ستایش او می گشودند تا آنکه آوازۀ فضلش سراسر کشور مصر را احاطه کرد.

سید جمال الدین ازین موقع استفاده کرده در صدد شد اذهان مردم را از اوهام و خرافات رهائی بخشد و در اثر همین کوششهای سید بود که عقل ظاهر وعقل باطن آنان هر دو روشن شد گذشته ازین سید شاگردانش را به نوشتن مقالاتی در ادب و حکمت و همچنین تهیه فصولی در علم دین تشویق میکرد. در اثر مساعی این مرد، فن نویسندگی در مصر انکشاف یافت و پیش از او جز عبدالله پاشا فکری، محمد پاشا، سید احمد، خبری پاشا. مصطفی پاشا و استاد وهبی نویسندگان دیگر، سجع نویسان نامه های خصوصی بودند وگاهی در فنون عربی و فقه و مشکلات آن رساله هایی می نوشتند.

از ده سال باینطرف (۲) در مصر نویسندگان نامی و برجسته ای ظهور کرده اند که اگرچه از لحاظ عمر کوچک اند ولی از لحاظ مهارت در فن و وسعت اطلاع بزرگ میباشند. اینان مستقیماً یا غیر مستقیم از فیض

---

(۱) راجع به موقف ازهر در برابر سید جمال الدین در ص... این کتاب به تفصیل بحث شده.

(۲) این سرگذشت طوریکه قبلاً نیز یادکردیم در سال ۱۸۸۵ نوشته شده.

جمال الدین بهره وراند البته کسانی که این مطلب را انکار میکنند یا عنادی درینباب دارند یا میخواهند از یک حقیقت روشن چشم پوشند.

این شاهکارها رشک بعضی از حسودان را برانگیخت (۱) و این حاسدان باستناد و اتکای اینکه برخی از متاءخرین برتحریم خواندن کتب فلسفی فتوی داده اند بر فلسفه حمله کردند تا در نتیجه آن جوانان را از میدان بیرون برند درحالیکه اگر نظر علمای متاءخر را بدقت و بی غرضانه مطالعه میکردند درمی یافتند که حکم آنها مطلق نیست بلکه فقط گروه کوته نظر را از خواندن فلسفه منع کرده اند تا ازانحراف عقائد ایشان جلوگیری شود. ورنه آنانی که ایمان راسخ و اندیشهٔ نافذ دارند مجازاند که در دانسته های متاءخرین و متقدمین خواه با افکارشان مخالف باشد یا موافق غور کنند. و از آن ها سرسری نگذرند زیرا این طرز تفکر بصیرت مذهبی آنانرا روشن ترمیگرداند و بیقین شان می افزاید. برای اثبات این مدعا ازروش پیشوایان اسلام دلائل بسیار میتوان آورد که اینجا مجال آن نیست.

دشمنان و حسودان سید موضوعات فلسفی را بنام آراء شخصی او میان عوام ساده و نادان انتشار دادند و علاوه برین عدهٔ زیادی از پیروان مذاهب مختلف که برای شنیدن سخنان سید جمال الدین در مجلس او حاضر میشدند چون به حقیقت معنای گفتار او پی نمی بردند بنابران در نقل بیانات وی تحریفهای بسیار روی میداد ولی با وجود تمام این عوامل مقام سید در نظر خردمندان و دانشوران از آنچه که بود پائین نیامد و شهرت نیک او پامال و نابود نگردید.

---

(۱) این گروه رشک بروحسود همانا علمای ازهر بودند. این طائفه درهر زمان و مکان مانع دعوتهای اصلاحی میشدند وصفحات تاریخ ازینها نعتهای ناروای ایشان بزشتی یاد میکند. شیخ محمد عبده دردم آخرحیات درباره آنان چنین گفت:

اگربگویند محمد عبده شفا یافت یا درزیر بارگناه جان داد با کی ندارم زیرا من به اصلاح دین بسیار دعوت کردم ولی ازآن می ترسم که مبادا این گروه دستاردار همه راتلف نمایند.

هنگامیکه زمام امور مصر بدست توفیق افتاد او را با سید هیچگونه مخالفتی نبود بلکه سید جمال الدین از جملهٔ طرفداران و مروجین وی بشمار میرفت لیکن برخی از مفسدان بشمول فیفیان قونسل انگلیس روابط آندو را برهم زدند و بالآخره توفیق فرمان تبعید سید و نوکرش ابوتراب را از مصر صادر کرد.

جمال الدین در سال ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۷۹ میلادی (۱) مصر را به قصد هندوستان ترك گفت و در حیدر آباد دکن اقامت گزید. رساله نیچریه را در همین هنگام بنوشت و چون عرابی در مصر انقلاب کرد، حکومت هند برطانوی او را به کلکته خواسته مجبور کردند در آنجا زیست کند تا آنکه فتنه مصر و آتش جنگ انگلیس خاموش شد و سید جمال الدین اجازه

---

(۱) عجبتر آنکه توفیق پیش از تبعید سید با و گفته بود که « یگانه امید من در مصر توئی » ولی در هر حال روش ستمگران مستبد همواره چنین است. سید در شب شنبه ۶ رمضان (۱۲۹۶ هـ - ۲۴ اگیست ۱۸۷۹م) با نوکرش بسوی خانه می رفتند. پولیس ایشان را از راه بهاداره برد و فرداً بدون آنکه اجازه دهند کالای خود را بگیرد توسط موتر سر پوشیده به ایستگاه ریل نقل دادند و از آنجا تحت مراقبت دقیق شدید به بندر سویس اعزام داشتند سید از راه بحر به بوشهر رسید و سپس به حیدر آباد دکن رفت و یک سال در آنجا بماند و خاطرات خود را به دو زبان فارسی و پښتو و همچنان رساله معروفش رد بر دهریان را در همانجا بنوشت.

هنگامیکه آتش انقلاب عرابی در مصر مشتعل شد حکومت هندوستان سید را به کلکته خواست تا انقلاب عرابی خاموش شود. زیرا حکومت برطانوی گمان داشت که جمال الدین در انقلاب مصر دست دارد. بنا برین با او چندان به جور رو بید ادرفتار کردند که وقتی به ساحل رسید جزیک پیراهن بر تن نداشت وچون تابستان بود حرارت آفتاب چندجای بدن او را مجروح ساخته بود همچنین در جیب وی بیش از سه پوند عثمانی و چند قرش نقره وجود نداشت که آن را نیز در بندر سویس ربوده بودند. احمد بیک نفاوی، قونسل ایران در بندر سویس، که از این واقعه آگاه شد برای خدمت او رسید و مبلغ هنگفتی بحضورش تقدیم کرد ولی سید نپذیرفت وگفت « شما باین مال از من محتاج ترید - شیر هرجا برود شکار خود را گم نمیکند » نا گفته نماند که در تبعید سید از مصر گذشته از کوششهای قونسل انگلیس کینه و آزردگی علمای ازهر که از اندیشه های فلسفی سید رنجیده بودند نیز بسیار دخیل بود.

یافت هر جا میخواهد برود همان بود که سید راه اروپا در پیش گرفت و به شهر لندن و از آنجا به پاریس رفت و سه سال در آنجا بماند.

هنگامیکه «جمعیت العروة الوثقی» (۱) جمال الدین را به تأسیس جریده ای تکلیف کرد که مسلمانان را به اتحاد و یگانگی دعوت کند و آنها را در پیرامون خلافت اسلامی گرد آرد سید از من خواهش نمود به نگارش آن همت گمارم و من این تقاضا را برآوردم.

این جریده در قلوب شرقیان مخصوصاً مسلمانها چنان اثر داشت که در نوع خود کاملاً بیسابقه بود. علت آن نیز تنها نیت خالصی بود که در تحریر مقالات آن وجود داشت. دیری نگذشت که این نشریه را از بین بردند. نخست درواز هٔ هندوستان را بر روی آن بستند و سپس حکومت انگلیس آنانی را که در نشر عروة الوثقی همکاری میکردند مورد تعقیب وآزار قرارداد.

(سید جمال الدین) مدتی را که در اروپا بسر برد چند ماه در پاریس و چند ماه در لندن می بود تا آنکه در آغاز جمادی الاول بسال ۱۳۰۳ھ (۲) اروپا را بقصد ایران ترك گفت «۳» در ینجا شیخ عبده مذهب دینی ومرام سیاسی و مقام علمی و اخلاقی سید را بدین شرح نقل میکند:

مذهب: سید ازپیروان مذهب حنفی (٤) بود و بهمذهب متصوفین تمایل شدید داشت و از سنت صحیح انحراف نمی ورزید. او فرایض مذهبی خویش را بلاانقطاع ادا میکرد و این پابندی وی به آداب مذهبی از نظر معاصرین

(۱) سید جمال الدین این جمعیت را از مسلمانان مصر و سوریه و افریقای شمالی تأسیس کرده بود (ص ۱۷۲ کتاب اد مس) و همچنین وی در مکه جمعیت ام القرا را بنیان گذارد که به نفع جامعهٔ اسلامی تبلیغ مینمود و سلطان آنرا از بین برد (ص ۱۵ انقلاب ایرانی).

(۲) مطابق اول فروری سال ۱۸۸۶.

(۳) نوشتهٔ شیخ عبده دربارهٔ سرگذشت سید در ینجا بپایان میرسد.

(٤) سید در آغاز از مذهب حنفی پیروی میکرد ولی بعدها در پرتوعقل سرشار خویش عمل مینمود به گفتار بلنت در ص ...همین کتاب مراجعه شود.

پوشیده نبود جمال الدین عملی را که در مذاهب پیشین جائز نبود روا نمیداشت. و اصول مذهب حنفی را با دقت رعایت مینمود و درد وستی و پرستش آئین اسلام بینظیر بود.

مرام سیاسی :- مرام سیاسی سید که در طول حیات آنرا تعقیب کرد و رنجهای بسیار متحمل شد تا در حصول آن موفق گردد این بود که ممالک اسلامی را از حضیض ذلت و ناتوانی برهاند (۱) و به اوج ترقی و قوت برساند. او آرزو داشت این کشورها بتوانند خود را به کاروان تمدن برسانند و مجد و عظمت از دست رفتهٔ اسلام را دوباره بدست آرند او میخواست بنیان نفوذ شوم انگلیس را بر کند و ملل اسلامی را از پنجهٔ استعمار نجات بخشد.

مقام علمی :- مقام دانش و علم سید را در ینجا نمیتوانیم بطور کامل بیان داریم از ینرو تنها به اشاره‌ای اکتفا مینمایم : این مرد بزرگوار در فهم معانی باریک و دقیق دارای نیروی دراکهٔ شگفت بود و نکات مشکل را به نگاهی حل میکرد در موضوعاتی که مطرح میشد چنان بدقت سخن میگفت و زوایای پوشیدهٔ هر مطلب را طوری روشن میکرد که تصور میرفت طرح سوال از خود وی باشد. در موضوعات هنری و فنی استادانه اظهار رای میکرد و در فنون شعری قدرت ابداعی اش مسلم بود در جدل از ملاحت کلام استفاده میکرد و برهانرا با مهارت عجیبی پی ریزی مینمود برای اثبات این نکته همین تذکر کافی بنظر میرسد که بگوییم وی با هر کسی داخل بحث و مجادله لفظی شد اورا ملزم گردانیده پس از مردم شرق اروپائیان نیز باین فضل سید اعتراف کردند خلاصه اگر گفته شود که سید جمال الدین از لحاظ نیروی ذهنی و وسعت نظر و نفوذ بصیرت درمیان بشر کمتر نظیر داشت سخن به گزاف نرفته .

(۱) در مقام تنبیه و رهنمایی مسلمانان به یگانگی و اتحاد میگوید : مقصود من از ین سخن این نیست که زمام امور کافهٔ مسلمانان روی زمین را یکنفر بدست داشته باشد زیرا این کار بسی دشوار است بلکه میخواهم تنها قرآن کریم بر همه حکم راند و دین اسلام شیرازهٔ وحدت و یگانگی همه باشد و هر مالک حتی الامکان باید بکوشد ملک دیگران را محترم و مصئون شمارد زیرا حیات و بقای یای افراد و ملل به یکدیگر بستگی دارد (ص ۱۳۹ عروة الوثقی).

اخلاق: جمال الدین دل بی آلایش داشت و مردی بردبار بود. بهمه چیز به نگاه مهر و محبت می نگریست وفقط وقتی که شرافت و آئین وی درمعرض خطرقرار میگرفت حوصله وبردباری اش بکینه وخشم سوزنده ای بدل میشد. او که درمهربانی وبردباری بمانند پدر دلسوز بود در قبال ناگواری ها همچون شیردرنده ای خشمگین می‌شد. سید مرد سخی بود وهرچه را بدستش میرسید بی پرواصرف میکرد. بر خدای یگانه اعتمادی تمام داشت و برمصائب وناملائمات زمانه با بی اعتنایی بسیار مینگریست وی در پی مرام سیاسی اش که قبلاً بدان اشارت رفت بدانسان چشم دوخته بود که وقتی در افق دید ارش بارقهٔ امیدی میدرخشید با شتاب تمام بدانسو میدوید و همین سرعت وتندی بارها سبب حرمان او میشد. اوبمال و متاع دنیا علاقهٔ اندک داشت و کارهای بزرگ را دوست داشته بامور کوچك توجهی نمینمود ازمرگ هراسی بدل راه نمیداد وتندی مزاجش گاهی آنچه را دانش وعقل اوپی ریزی کرده بود ویران میکرد سید بنسب خویش که بسید پیامبران میرسد افتخار میکرد. خلاصه آنکه فضل و عملش بموازات هم قرار داشت.

شمایل: سید ازلحاظ اندام بساکنان حرمین شباهت داشت گوئی شکل وصورت پدران نخستین خودرا حفظ کرده بود چهره اورابطورمختصر میتوان بشرح ذیل در قلم درآورد: قد میانه، رنگ گندمی، سربزرگ، پیشانی فراخ، چشمها گشاده و متناسب با حدقه های بزرگ، سینه سطبر و رخسارها بردار(۱).

(۱) ادیب اسحق نوشته است که حکیم ما گندم رنگ ومیانه قدوتنومند ودارای نگاه نافذبود وموهای درازداشت قباوازارسیاه اونشان میداد که از طبقهٔ زحمتکشان است ومانند علمای آستانه عمامهٔ سفید برسرمیگذارد. هرچند از دواج نکرد ولی باوجود این بسیارعفیف و پاکدامن بود. غالب شبهارابیدار می نشست وپاره آخرشب راتا چاشت می خفت. روزانه فقطیکبار غذا میخورد ولی درنوشیدن چای وتدخین افراط میکرد. بمناظره و بحث بسیار متمایل بود. دلیل وبرهان قوی داشت و محفوظات آفاقی اش غنی بود ولی درعین اینهمه فضایل خیلی تند مزاج مینمود سلیم عنجوری گوید: جمال الدین اندام لاغروقدبار یک داشت نگاهش نافذوزبانش فصیح وچهره اش جذاب بود. خیلی شیوا بیان و بذله سنج وسخی وبشاش بود وازز نان دوری میجست و ازشهوترانی اجتناب داشت وجز یکمرتبه در روزچیزی نمیخورد. درنوشیدن چای وتدخین افراط مینمود وجز رساله ای در تاریخ افغان اثر مطبوع ندارد. هرگاه میخواست مقالتی بنویسد آنرا به نویسنده ای مانند ابراهیم لقانی دیکته میکرد و خیلی کم اتفاق می افتاد که مقاله را دوباره بخواند بلکه از آغاز چنان با نظم ونسق می آمد که به کمی وزیادی نیازی حس نمیشد.

نکتهٔ جالب

اکنون میخواهم نکته ای را دربارهٔ سید یادآور میشوم که جائز نیست به سکوت برگزار شود. وآن اینست که جمال الدین درمصر از بعضی امور مباح استفاده میکرد مانند نشستن درتفریح گاهای عمومی وجاهاییکه برای استراحت مسافرین ومردمان اندوه رسیده اختصاص داشت. سیددرین مواضع باادب ووقاری می نشست ومجلسش ازفوائد علمی خالی نبود وگاهی امرأو منصبداران عالیرتبه نیزدر همانجا بدورش حلقه میزدند.

گروهی ازحاسدان این عمل سید را نقص پنداشته اورا قابل نکوهش میانگاشتند ولی درحقیقت شاید ایشان فراموش کرده بودند که خداوند همانطورکه اجرای اوامرخویش رادوست دارد خوششش در می آید که بندگان اوتعالی از چیزهای مباح استفاده نمایند. راستی، چه میشود اگرمرد باایمانی ازطریق اعمال مباح غم و اندوه‌خویش را تخفیف دهد؟

این بود مختصراخلاق سید که آنرا برای رفع افترای جهال یادکردیم و اگر به تفصیل بیان‌میکردیم سخن به درازی میانجامید.

حالا بنقل قسمتی‌ازنامهٔ شیخ عبده که پس ازتبعید خود ازمصربه بیروت بعنوان سید جمال الدین نوشته بود میپردازیم. نامه شیخ چنین آغازمیشود:

(حکمتی ازتوآموختم که باآن توانم‌درقلوب واذهان اثرعمیق واردکنم ومشکلات واسرار نهفتهٔ مردم رابرخود آشکارگردانم. تودرمن عزمی تولیدکردی که با آن میتوانم چیزهای پایدار رامتزلزل سازم وبزرگترین دشواریهارا از بین برم. من تا وقتی درراه حق ثابت قدم واستوارخواهم ماندکه خود حق ازمن راضی‌شود... ماسه سال دربیروت‌بسرمیبریم بی آنکه گناهی مرتکب شده باشیم واین حرمان کیفرآن باشد حکمت تو نسبت بمامقام و حیثیت الهام رادر دلهای مخلصین و وصد یقین دارد.)

شیخ درمرثیهٔ کوتاه خود گوید: (پدرم بمن حیاتی بخشید که درآن با محرو سن و علی انبازشدم ولی‌درزندگی ایکه سید بمن اعطاکرد با محمد وابراهیم وموسی

وعیسی علیهم السلام واولیا وقدیسین شریك وهمدم گشتم . من دررثای اوشعری نسرودم ونثری ننوشتم زیرامن شاعرونثرنویس نیستم ولی مرثیهٔ سیدرا بشعور ووجدان خودگفته ام ، چه من انسانی هستم که اندیشه وشعورد ارم .))

تتمـــهٔ سرگذشت

نوشتهٔ شیخ محمد عبده دربارهٔ حیات سید جمال الدین بسفراوازاروپا بایران (۱۲۳۰ھ۱۸۸٦م)ختم میشود . برای تکمیل آن لازم دیدم بخشی ازنبشتهٔ استاد مصطفی عبدالرازق رانیزدراینجا اقتباس نماییم .

چنانکه میدانیم سید جمال الدین درسال ۱۸۸۳ که درپاریس بودباریننان فیلسوف فرانسوی مواجه شد وفیلسوف مذکوراین موضوع رادرنامهٔ مورخ ۱۹ می همان سال شرح داده است چون ما قصد داریم ملاقات سید وریننان را درآینده بتفصیل بیان کنیم بنابرین دراینجا ازنقل نوشتهٔ استاد عبدالرازق راجع به آغاز آشنایی این دو مرد نامی خودداری مینماییم باری استاد نوشته اند :

سیدمدتی دراروپا ماندودرپاریس ولندن گردش کرد وبادانشمندان ونویسندگان وشخصیتهای سیاسی تماس گرفته مقالاتی درجراید آنجا منتشر کرد . بالآخره (بلنت) موجب شد تالارد سالسبری وچرچیل باوی ملاقات نمایند ودربارهٔ انقلاب مهدی سودانی مفاهمه کنند . این موضوع درآنوقت باعث نگرانی وتشویش مردم شده بود وازامکان بعید بنظرمیرسید که طرفین بموافقتی برسند .

سید جمال الدین درجمادی الاول ۱۲۰۳ هجری مطابق ۱۸۸۷ میلادی باثر دعوت ناصرالدین شاه عازم ایران شد . درآنجا متنفذین وامراومردم روشنفکر پیرامون سید گرد آمدند وموفق شد پس ازمدت کوتاهی جمعی رادررشتهٔ ماسونیه (۱) درآرد . این اقدام درنظرشاه گران آمدوازنفوذروحانی سید در دل توده که باوسخت احترام داشتند درهراس شد . چون سید تغییر وضع شاه را دریافت ازایران بیرون ورهسپار روسیه شدودرآنجانیز مورداحترام فراوان

(۱) سید این جمعیت راهنگام اقامت خویش درمصر تاءسیس کرده بود .

قرار گرفت ومحافل عالی روسی از او استقبال شایانی کردند و در جراید روسی مقالات مهم و بلند آوازهٔ سیاسی نوشت (۱).

---

(۱) سید جمال الدین در سفر خود بروسیه از شهرهای بزرگ آن کشور مانند مسکو و پطرسبورك دیدن کرد و به تقاضای قیصر روس بدربار رفت و با وی گفتگو کرد قیصر علت مخالفت سید را با پادشاه ایران از وی پرسید. سید درجواب وی راجع به حکومتی که بر اساس شوری قرار داشته باشد صحبت نمود وعلاوه کرد که شاه ایران از این مسئله امتناع میورزد. قیصر گفت: من شاه ایران را حق بجانب میدانم زیرا یك پادشاه چگونه راضی خواهد شد که دهاقین وکشاورزان بر آن حکومت کنند.

جمال الدین با کمال جرأت و فصاحت توضیح داد و الاحضرتا! من عقیده دارم اگر مردم دوستدار مقام سلطنت باشند بهتر از آنست که دشمن آن باشند و انتظار زوال آن برند وآتش انتقام در سینه های خویش نهفته دارند. قیصر از این پاسخ در خشم شد و چین در جبین افگند و با سید طوری وداع کرد که از پذیرایی اش بسیار فرق داشت وازآن پس به رجال دربارخود اشارت کرد که وی را بزودی ازخاك روسیه خارج کنند (ص ۵۸- ۵۹ خاطرات جمال الدین).

سید جمال الدین چهار سال درروسیه بسر برد و درخلال این مدت بسیار سعی کرد قیصر را قانع گرداند که بامسلمانان آن دیار به نیکی رفتار کند و اجازه دهد قرآن کریم وکتب مذهبی دیگر چاپ شود. (ص ٤٥ ج ۱ تاریخ استاذ امام).

سید به شیخ عبد الرشید تتاری گفت: ای پسر! یقین دارم تو نماز جنازه قیصر روس را خواهی گذارد ودر مشایعت جنازه امپراطوری بریتانیا درهند وستان شرکت خواهی کرد).

بشارت نخستین در سال ۱۹۱۷ و مژده دومی در سال ۱۹٤۷ محقق شد.

عجبتر آنکه سید بوسیله همان مرد به جمعیت سری ای که بر یاست کاکای قیصر در پایتخت روسیه تشکیل شده بود را پوری فرستاد وبرا یش گفت. این مکتوب را بفلان غرانذوق ببر وبدانکه یاکشته میشوی ویا به مقصد میرسی چنانکه ازوقایع برمی آید پیك سید آن نامه را به مرجعش رسانید وغراندوق باحترام وی برپا خاست. نامه را بگرفت وسپس آنرا توسط خودش بیونان فرستاد تادرآنجابزبان روسی طبع شده ودوباره برایش ارسال شد. آنقدر مال بوی عرضه کردند که ازشمار بیرون بود ولی او درقبال مشکلاتیکه متحمل شد و دربرابر امری که حیاتش را بخطر افگنده بود از آن مال جز مقداری اندك و ضروری نه پذیرفت. (تاریخ استاذ امام ج ۱).

در سال ۱۸۸۹ عازم پاریس شد تا از نمایشگاه بزرگ آن دیدن نماید. در مونیخ با ناصرالدین شاه که از پاریس به میهن خویش بازمیگشت ملاقات کرد. ناصرالدین شاه از سید خواهش کرد با یران بازگردد و آنقدر اصرار ورزید که وی مطمئن شد و به ایران بازگشت. ایرانی ها چنان با گرمی وحرارت از او پذیرائی کردند که شاه از دیدن آن هراسان شد.

طرفداران سید نه تنها بیانات عمیق او را با علاقهٔ فراوان می شنیدند بلکه امیدوار بودند در پرتو مساعی وی دستگاه اداره و عدالت وقانون اصلاح گردد. صدر اعظم ترسید مبادا نفوذ روحانی این مرد کاخ اقتدار او را ویران کند و بنا بر این شاه را بروی خشمگین کرد.

جمال الدین بشاه عبد العظیم در بیست کیلومتری تهران رفت. ولی در آنجا نیز او را آرام نگذاشتند زیرا طبقات روشنفکر ومنور بشمول برخی از صاحبمنصبان عسکری. مخفیانه در شاه عبد العظیم به خدمت وی میرسیدند.

پادشاه مطلق العنان از این ما جرا آگاه شد و پنجصد سرباز مسلح را امر کرد بدانجا حمله نمایند پنجاه تن از آنان فرمان شاه را اجرا کردند و سید را از خاك ایران بیرون راندند.

سید جمال الدین در بصره

سید جمال الدین مدتی در بصره بیمار شد وچون شفا یافت نامه هائی به طرفداران خود در ایران بنوشت. این نامه ها از یکسو آتش ملیت خواهی را در سینهٔ هوا خواهان وی می افروخت از سوی دیگر بیداد گری شاه در مقابل سید کینهٔ مردم را نسبت بان پادشاه ستمگر بر می انگیخت.

در سال ۱۸۸۰ میلادی حکومت ایران انحصار تنباکو را به شرکت انگلیسی به امتیاز داد سید از این موقع استفاده کرده نامه ای به میرزا حسن شیرازی زعیم مجتهدین ایران نوشت ودران این اقدام حکومت را که صدمهٔ بزرگی بر پیکر اقتصاد آنکشور وارد میکرد وبه بدخواهان فرصت میداد مصالح ملی را در معرض خطر قرار دهند بشدت نکوهش نمود مجتهد شیرازی در اثر آن نامه فتوائی مبنی بر تحریم

داخنیات صادر کرد و در نتیجه حکومت ایران مجبور شد امتیازی را که داده بود لغو کند و خسارهٔ شرکت را نیز جبران نماید. همچنین حس آزادیخواهی و اصلاح طلبی در ایران چنان شدت یافت که کاخ استبداد ناصرالدین شاه را به لرزه درآورد.

در سال ۱۸۹۲ م سید بار دیگر به لندن رفت و هشت ماه در آنجا اقامت گزید. درین مدت در مقالات و سخنرانی های خویش بر ضد ناصرالدین شاه مبارزه کرد و تمام توجه خود را به رهائی مردم از چنگال بیداد آن پادشاه مستبد معطوف داشت در مجله ای که بنام ضیاء الخافقین به دو زبان عربی و انگلیسی ماهانه در لندن منتشر میشد مقالات تند و شدیدی نوشت و به فعالیت اصلاحی خویش ادامه داد و بحیث یکی از فعالترین موسسان آن مجله شناخته شد.

درین وقت سلطان عبدالحمید بوسیلهٔ سفیر ترکیه در لندن نامهٔ فریبنده ای به سید جمال الدین فرستاد و او را به آستانه دعوت کرد و چون سید از قبول آن دعوت معذرت خواست سلطان نامهٔ فریبنده تری بنوشت و تقاضا کرد که دعوت وی را بپذیرد سید نامهٔ دوم او را به تلگرام جواب داد و یادآور شد که بشرطی دعوت اعلیحضرت را می پذیرم که پس از ملاقات بمن اجازه دهند به اروپا بروم.

دومین سفر سید جمال الدین به ترکیه

هنگامیکه سید به قسطنطنیه رسید سلطان عبدالحمید خانهٔ قشنگی در بلندی (نشان طاغ که از قصر خودش در یلدز چندان دور نبود) برای وی داد و ۵۷ پوند ترکی برایش معاش مقرر کرد و خواست بدینوسیله او را بفریبد چنانکه جمال الدین به ناچار پنج سال در میان مظاهر فریبندهٔ عطوفتهای خائنانهٔ سلطان و دسائس خاصگان (۱) قصر سلطنتی به سر برد. درین مدت بارها اجازهٔ مسافرت خواست ولی بنا بر وصف چنانکه یکی از جهانگردان المانی که در سال ۱۸۹۶ با سید ملاقات کرد او را (در بند طلائی نما) نگهداشتند و نگذاشتند از آنجا بیرون رود.

---

(۱) و نیز رجال دین.

سید جمال الدین بساعت ۱۲ و ۱۳ دقیقه روز سه شنبه ۹ مارچ سال ۱۸۹۷ در اثر درد شدیدی جهان فانی را وداع کرد و به مجرد وفات وی سلطان برخی از خاصان قصر را مامور ساخت که اوراق و آثار سید را ضبط کنند.

بعضی از نویسندگان ایرانی و کسانیکه سوانح سید را نوشته اند بدین عقیده اند که مرگ وی طبیعی نبوده استزیرا در لبهایش مادهٔ زهر آلودی بمشاهده رسیده بود که مرض شبیه سرطان را سبب میگردد. در این واقعه المناك دست ناجوانمرد مکاری بنام ابوالهدی صیادی دخیل بود. (۱)

سلطان از ترس طرفداران سید که مبادا دردسری برای وی فراهم کنندامر داد فورا جسد وی را دفن نمایند و دو ساعت بعد جنازهٔ آن مصلح نامی را در پناه سلاح سربازان به خاك سپردند. مرد بزرگی که بیست سال در حوادث شرق نقش بسیار مهمی داشت و هیچ یك از معاصران وی را آن اثر و نفوذ نبود بدین وضع اسفناك از جهان چشم پوشید و جسد پاکش بدین سان به خاك سپرده شد.

سید جهانگرد

سید جمال الدین از روزگار کودکی تاآخرین دورهٔ زندگی از کشوری به کشوردیگر سفرمیکرد چنانچه از شبه جزیرهٔ عربستان ومصروترکیه دیدن کرد ومدتدرازی در افغانستان وهند و ایران بزیست. درافغانستاندر جوانی‌اش در سلك رجال دولتی درآمد و در جنگ داخلی‌آن کشور سهم گرفت.

رویهمرفته در هر مملکتی که مدتی اقامت گزید دربیداری‌مردم آن بکوشید وبا برین توان گفت که‌در تمام جنبشهای ممالك شرقی نقش فروزان وی هویداا ست. سید در کشورهای اروپایی نیز سیاحت کردو درجرائد مهم

---

(۱) این موضوع‌را درفصلی‌که راجع به دورهٔ‌اخیر زندگی سید درا ستانه میغویسیم بیشترتوضیح خواهیم داد.

آنها مقالات تندی نوشته سخنرانیهای آتشینی در محضر دانشمندان و شخصیت های سیاسی آنجا ایراد نمود. وی همواره با دسیسه های استعمار بریتانیا که همه را در هندوستان و ایران و ممالک دیگر بچشم خویش دیده بود مبارزه میکرد و این مجاهدات موجب شد که انگلیسها او را درمصر و کشورهای دیگر تعقیب کنند و راه را بروی مسدود نمایند چنانکه جریدهٔ مشهور عروه الوثقی را که ناشر اندیشه های انقلابی او بود پس از مدت بسیار کوتاهی از بین بردند.

توان گفت که سید در اثر عوامل فوق به هیچ وطنی دل نبست و مفکوره ملیت بدین معنی در مذهب اجتماعی وی وجود نداشت. رویهٔ ناشایستهٔ انگلیسها در برابر سید... همیشه یکی از دشمنان کینه توز و سرسخت بریتانیا گردانید. او در ضمن سیاحت های خویش دریافت که کشورهای اروپایی روز بروز راه ترقی و مدنیت را می پیمایند ولی ممالک شرقی متاءسفانه بر عکس رو به انحطاط میروند.

نفوذ بیگانگان و آثار زشت حکمروایان مستبد مشرق زمین از نگاه نافذ سید پنهان نمیماند و او را بر آن میداشت که تمام کشورهای شرقی را بیک نظر بنگرد و در راه پیشرفت و انکشاف همهٔ آنها مردانه رنج بر دو کوشش نماید. او معتقد بود که این کشورها را نخست باید بر اساس مفکورهای آزادی در برابر نفوذ بیگانه و فرمانروایان جابر و بیداد گر مجهز کرد و آنگاه زمینه را طوری تهیه نمود که ممالک شرقی بتوانند متحد آراه کمال و پیروزی را طی کنند اگر سرگذشت پر ماجرای این مرد بدقت مطالعه شود آنسانکه مستر براون نوشته است. در حقیقت بعلل تمام مصائب و بدبختیهایی که افغانستان وهندوستان، نروز را عموماو ترکیه ومصروایران را خاصة فرا گرفته بود به خوبی میتوان پی برد. در سه کشور اخیر الذکر هنوزهم آثاری که بدان اشارت رفت. مشهود است.

قبر سید جمال الدین افغان تا وقتی در آستانه متروک و مجهول ماند که مستر کربین امریکائی آنرا کشف کرد و برای تعمیر آرامگاه وی مبلغ هنگفتی صرف نمود.

سید ما را همین افتخار بس است که افکار دلآویز و دستورهای عمیق مصلحانهٔ وی پس از مرگش مورد توجه دانایان شرق و غرب قرار گرفت وقبرش در آستانه زیارتگاه روشندلان شد. عظمت مقام سید از آنجا بهتر روشن میگردد که تاریخ جدید شرق او را نخستین مبارزی میشناسد که در راه دعوت اصلاحی خویش دست از جان بشست و در طریق یک هدف عالی شهید شد (۱).

سید بی تعصب

استاد عبدالرازق درشرح حال سید که در مجلهٔ ثقافت منتشر کرده است گوید: سیدجمال الدین خواه سنی بوده باشد یا شیعه قدر مسلم آنستکه از تعصب و تمام مظاهر آنکه باعث هزاران بدبختی و فلاکت میشود سخت متنفر بود. اگر وی مردم مشرق را بر ضد غربیان برانگیخت ازین کار غرضی جز آن نداشت که بایشان درس دهد چگونه در برابر ظلم و استبداد مقاومت کنند و توهین کشورهای غربی را بر خود تحمل ننمایند. بعقیدهٔ استاد عبدالرازق هرجا سخنی از نهضت جدید شرق بمیان می‌آید باید سرگذشت سید جمال الدین مورد تاءمل قرار گیرد زیرا به هیچوجه نمیتوان ناگفته گذشت که در حقیقت:
((سیدجمال الدین افغان پرچم نهضت نوین را درمشرق زمین برافراشت)).

سید جمال الدین و ادیب اسحاق

ادیب اسحق که از شاگردان سیدجمال الدین و یکی از اعضای حزب وی بوده مقالهٔ مفصلی دربارهٔ استاد خود نبشته است که مختصر آن بشرح ذیل است:

---

(۱) العروة الوثقی ص ۸ - ۱۴.

سید جمال الدین حسینی افغان در شهر کابل در خانواده‌ای که به دانش و شرف مشهور بود متولد شد. علوم عصر خویش را بر روشیکه درمیان دانشمندان وطنش معمول بود بدو زبان فارسی و عربی بیاموخت ودرمعقول ومنقول تبحریافت و با استعدادعالی وروشنی که داشت حکیم وخطیب ماهرونامورشد.
بعد ازان سید از آستانه به وادی نیل رفت وچنانچه در سرگذشت وی میخوانیم حکومت خدیویه بشرط آنکه به تدریس اشتغال ورزد معاش کافی برایش تعیین نمود درآنجا میان جمال الدین و علمای ازهر همواره مناظره رومیداد که متأسفانه به تنفرطرفین ازهمدیگر منجر شد و دراثراین واقعه سید درخانهٔ خویش انزوا اختیار کرد ولی چنانچه ازوی توقع میرفت درخانه اش بیکار ننشست بلکه حلقهٔ درسی تشکیل داد که نه تنها دانشجویان بلکه جمعی ازمعلمان نیزدرآن شرکت کردند. همین مدرسه خصوصی درمدت کوتاهی مرجع وملجأ شخصیت های برجستهٔ حکومتی وارباب حل وعقد شد. سید ازین موقع استفاده کرده با فکرآزاد ونطق فصیح خویش ذهن آنانرا روشن نمود و گروهی دیگررا از پنجهٔ جهل وخرافات رهایی بخشید و سپس آن اندیشه های ارجمند را درجریدهٔ مصرمنتشر کرد. نشرآثار سید وطرفداران اوطبقهٔ عوام راکه تا آنوقت به ارزش وی پی نبرده بودند مرید وهوا خواه او ساخت. مقالات سید که شهرت وآوازهٔ آن درهمه جاپیچید گاهی با معنای حقیقی وی و گاهی بنام مستعار (مظهربن وضاح) وغیرآن چاپ میشد.

سید جمال الدین به آزادی وسیاست بسیارعلاقمند بود ودرنجات مصراز پنجهٔ خواری وذلت رغبت فراوان داشت. هنگامیکه مداخلهٔ کشور های بیگانه در امورمصر کسب شدت کرد ونظام اقتصادی آنمملکت را مختل ساخت سید باین عقیده شد که اوضاع موجوده هرچه زودتر باید تغییر نماید. ازین جهت درحزب ماسونیه داخل شد تا شاید ازراه تأمین وحدت ویگانگی به حصول آزادی موفق گردد. آنقدر دراین حزب فعالیت کرد که دررد یف زعمای آن قرارگرفت سپس،

(مجمع) را تشکیل دادو دانشمندان متنفذعضویت آنراپذیرفتند . تعداد اعضای این مجمع به سه صد نفر رسید وخود (توفیق) نیزتمایل نشان داد که یکی از اعضای آن باشد .

سید جمال الدین نسبت به انگلیسها شدیداً تنفرداشت وچندین بار نفرت خویش را علنا بیان کرد . سید درجریدهٔ مصرمقالاتی نوشته است که این حقیقت را نیکوروشن میکند این مقاله ها راجراید لندن ترجمه ونشرکردند وبه آنها اهمیتی بسیارقائل شدند تاآنجا که گلاد ستون شخصا داخل مجادله شد ترقی روزافزون این کانون ملی قونسل انگلیس راسراسیمه و هراسان کرد و حکومت بریتانیا به مشورهٔ اورقیبانی جهت فتنه انگیزی بدان مجمع فرستادند اوضاع مصرمختل شده بود وسید جمال الدین میدانست که خدیو اسماعیل بزودی خلع خواهد شد بنابرین پرده ازروی سیاست خویش برداشت . اتفاقا در همین هنگام مستربریکو جنرال قونسل فرانسه با نماینده تایمز ملاقات کردواززبان حزب بزرگی باوی سخن گفت واین امربعضی از امرای مصری را بهراس افگند خدیوتوفیق که تازه روی صحنه آمده بود فرمان داد که سیدرا ازخاك مصربیرون کنند .

درینجا نویسنده تذکرمیدهد که من درخلال اقامتم در قاهره واسکندریه با سید جمال الدین آشنا شدم ودرحلقهٔ ارادتمندان ودوستداران اودرآمدم وآنچه دربارهٔ سرگذشت این مردنامی نوشته ام براساس چشمدیدها ومشاهدات دقیق شخص خودم است ودرتمام اینها بدون آنکه هوای نفس خود را دخیل گردانم کوشیده ام وقائع وحقایق را چنانکه دریافته ام بیان دارم آنگاه میگوید : سید مرد پاکدامن وخداپرست بود و جزپارهٔ اخیرشب را نمی خفت وروزانه جز یکبار غذا نمی خورد . در تدخین و نوشیدن قهوه افراط میکرد . به مباحثه ومعارضهٔ علمی وسیاسی تمایل بسیاردا شت نیروی حافظه و قوت برهان و استدلال وی مورد اتفاق همگان بود ولی بداشتن تمام این فضائل مرد تند مزاج و شدید اللحن

بود. او زبان فرانسه را بدون معلم آموخت و میتوانست از ان ترجمه کند. فقط الفبای این زبان را از کسی فرا گرفت و این را گواه راستین استعداد شگفت و عقل سرشار وی توان شمرد. همچنین وی جریان فرهنگ‌و اختراعات عصر را تعقیب میکرد و اطلاعاتی که در اثر کوشش‌ها و تتبعات شخصی در بارهٔ علوم مخترعات حاصل کرد به پایه‌ای بود که گویی در مدارس عالی اروپا درس خوانده باشد.

یکی از دلائل شهامت و جراءت و بزرگواری سید اینست که وقتی وی‌را به اتهام جرمی بزندان میبردند نه تنها کوچکترین اثر ترس در چهرهٔ او نمایان نشد بلکه به شیری شباهت داشت که بسوی شکارگاه رود همچنین هنگامیکه به بندر سویز فرود آمد قنسل ایرانی آن بندر که سید نقاوی نام داشت با چندتن از تاجران آن کشور بدیدن وی رفتندوضمنا مبلغی را بنام تحفه یا قرض حسنه به‌سید تقدیم کردند. سید افغان درحالیکه دستش به کلی از پول و مال خالی بود مبلغ مذکور را نه پذیرفت و بایشان فرمود: مال خودرا نگهدارید زیرا شما از من بدان نیازمندترید. شیر هرجا که برود شکار خودرا گم نمیکند.

سید جمال الدین و سلیم عنجوری

سلیم عنجوری در شرح دیوان (سهرهارون) در شرح این شعر (معشوقه ام بمن‌چنان خشمگین مینگرد که گویی من بیکو نسفیلد عصر خویشم و او در کینه وتنفر سید افغان) مینویسد: بیکو نسفیلد وزیر برطانوی سخت مشهور است اما سید افغان همانا سید جمال الدین دانشمند وفیلسوف مشهوری است که درافغانستان چشم بدنیا گشود و در آنجا ادبیات زبان فارسی وعلوم دینی و منطق رافرا گرفت و درهند وستان از بزرگان برهمنی و علمای اسلام بو آموختن علوم شرعی و تاریخ پرداخت

و درز بان سانسکریت که ما در زبانهای شرقی بشمار میرود متبحر گشت پس از انکه مدتی در هندوستان بسر برد به پایتخت دولت عثمانی مسافرت نموده با امین عالی پاشا ، صدر اعظم ترکیه تماس گرفت و دیری نگذشت که زبان ترکی را نیز آموخت . . .

هنگامیکه به مصر رسید دانش و فضل وی او را مورد احترام ریاض پاشا قرار داد و مورد اعتماد و مرجع دانشجویانی که فکر روشن و منور داشتند واقع شد .

ریاض پاشا در محلهء یهود برای او خانه ای داد که در مدت کوتاهی محل اجتماع علما و ادبا وطلاب علوم مختلف شد . سید برحسب عادت خویش روزها را در خانه میگذرانید و شبانه به کافی البوسطه که نزدیک باغ ازبکیه بود میرفت و در صدر جماعتی که دراطراف وی به شکل نیم دائره می نشستند جای میگرفت . در ین مجمع زبان شناسان منطق دانان، دانشمندان فزیک و کیمیا ، موءرخان و جغرافیه‌نگاران وانجنیران حاضر میشدند و مسایل دقیق و مشکل را طرح کرده بران مناقشه میکردند، سید جمال الدین با تسلطیکه در زبان عربی داشت معضلات و پیچیدگیهای هر مساءله را چنان استادانه بیان میکرد که معترضان بسان مرده گنگ، خاموش میشدند و انگشت تعجب بدندان می گزیدند این گفتگو های علمی تا وقتی ادامه مییافت که (سفیدی روشنی صبح میدمید) .

اعجوبهٔ افغان پس از انکه مصرف کافی قهوه را می پرداخت بخانهٔ خویش باز میگشت .

این نویسنده درضمن آنکه رابطهٔ ادیب اسحاق را با سید جمال الدین توضیح میدهد ومیگوید که چگونه مشارالیه با مشاهدهٔ آثار نبوغ سید امتیازجریدهٔ مصر رابرای وی بگرفت سید در آن مقالات عالمانهٔ خویش را منتشر کرد وهمچنان ادیب مذکور امتیاز جریدهٔ تجارت را حاصل کرد ودوتن از نویسندگان مشهور

(شیخ محمد عبده واستاد ابراهیم لقانی) را بهمکاری آن جرائد برگماشت وخود نیزدر آنها مقالات بدیع وابتکاری بنوشت، آنگاه مینگارد:

سید جمال الدین درجریدهٔ مصردومقاله نشر کرد یکی دربارهٔ حکومت های شرقی وانواع آنها ودوم مضمونی که به (روح بیان انگلیس وافغان) شهرت یافت.

این دومقاله دانشمندان عصررا به طرب درآورد وحکام سیاسی ازآنها به غایت درشگفت شدند گلاد ستون زعیم آزادی در انگلستان با وجود آنکه سید را سرسخت ترین دشمن انگلیس میشمرد درمقالتی که دریکی از جرائد انگلیسی بنوشت اورا ازنوابغ شرق وازعالمان بزرگ معاصر خواند.

یکی از صفات پسندیدهٔ سید این بود که منسوبین علم وادب را یاری میکرد. او دربرابر فرمانروایان هرگز عزت نفس خویش را از دست نمیداد وبا آنان همیشه متکبرانه رفتار میکرد ولی بالعکس درمقابل دانشمندان وکسانیکه درراه پیشرفت علم سعی میکردند اظهار فروتنی وتواضع میکرد وبه اندازهٔ توان خویش دررفع احتیاجات این گروه میکوشید ودرهر حال آنانرا محترم میداشت وهیچگاه بینوائی وگمنامی ایشان ازاحترام وی نسبت به آنان نمی کاست.

سید جمال الدین درسال ۱۸۷۸ بمقام درخورشان خویش نائل آمد وشخصیت عالی وی شناخته شد وی که اهمیت خویش را درجهان سیاست ثابت کرده وریاست حزب ماسونی را احراز کرده بود با برخی ازصاحبمنصبان مانند محمود پاشا بارودی وعبدالسلام وکیل شورای مصروبرادروی که مأمورادارهٔ پولیس بود طرح دوستی افگند. نویسندگانی چون شیخ محمد عبده، ابراهیم لقانی، مظهرزرقانی شاعر، ابوالوفای قونی در قاهره (۱) سلیم نقاش، ادیب اسحاق وعبدالله ندیم در اسکندریه درمسلک پیروان ونا شران افکار وی در آمدند.

(۱) استاد عنجوری دراینجا ازسعد زغلول یادی نکرده زیرا وی درانوقت نام ومقامی نداشت واز شاگردان سید بشمار نبود. براستی زغلول پاشا را باید شاگرد شیخ عبده شناخت که اوخود شاگرد شاگرد سید جمال الدین افغان است.

در این هنگام که یاوران وهواخواهان سید زیاد شده بود وی روش سیاسی خویش را اندکی تغییر داد بدین معنی که خویشتن را به عوام وتوده نزدیکتر کرد ودر ضمن سخنرانیهای خویش مفهوم آینده را با یشان توضیح داد وفرمود:

مردم مصر! شما در قید بندگی بدنیا آمده ودر آغوش استبداد پرورش یافته اید هرچند از دورهٔ ملوك رعات قرنهاسپری شده ولی هنوز شما یوغ فاتحین را به گردن دارید وظلم و بیداد آنانرا تحمل میکنید ، حکمرانان برشما ستم روا میدارند وشما راذلیل وخوار مینمایند وشما نه تنها شکیبا وصبورهستید بلکه از ین اوضاع راضی مینمایید . این گروه ستمگر نظام زندگی شما را مختل کرده اند ومواد غذایی تانرا که با عرق جبین بدست می آورید به تاراج ظلم می ربایند و شما درخواب غفلت فرو رفته اید . اگر درخون شما کرویات زندگی ودر سرهای تان اعصابی که عزت وحمیت را برمی انگیزد ، وجود میداشت هرگز در مقابل این همه ذلت وخواری تن نمیدادید وخنده کنان بر آتش نمی نشستید ملوك رعات وپس ازان یونانی ها، رومی ها، ایرانی ها، عربها، کردیها، فرانسوی ها، مملوك ها وعلوی ها به نوبت آمدند وگوشت شمارا به نشتر حرص وطمع پاره کردند واستخوانهای شما را بآلهٔ آزو بیداد شکستند وشما همچون سنگی که در صحرا افتاده بی حس و کرخت افتاده اید وصدای تان در نمیآید . به اهرام مصر وآثار طیبه وهیکل های نفیس ودور نمای سیوه و قلعه های دمیاط نظری افگنید اینها همه شاهد نیروی پدران و نشان عزت وبزرگی نیاکان شما است .

اگر نمیتوانید با آنها همسری کنید لااقل نقش پای آنها را تعقیب کنید زیرا رستگاری در پیروی بزرگان است . از خواب غفلت بیدار شوید بخود آیید و غبار جهل و غباوت را متلاشی سازید و همچون ملل دیگر آزاد و مسعود زیست کنید و یا بمیرید ودر ردیف شهیدان جای گیرید .

از ین سخنان آتشین سید آتش نفس ، که اگر آب را حرکت میداد آتش میگشت ، نهضت فکری در مصر پدید آمد ، دامنه دار شد و مردم با دلتنگی

از حکومات خویش شکوه آغاز کردند و در پرتو رهنمایی های وی به حقایق آشنا گشتند.

نخستین شراره ء انقلاب

ازین هنگام نخستین شراره ء انقلاب اعرابی زبانه کشید (موءلف در جریده مراة الشرق تحت عنوان (در میان خاکستر اخگری می بینم شاید که شعله ء آن هنوز — خاموش نشده باشد) باین موضوع اشارت کردم) برخی از صاحبمنصبان عسکری بر (بولسن و دبلییز) دو وزیر اجنبی بر آشفتند و آنها را مورد توهین و حمله قرار دادند. گروهی از اعیان وطن پرست و متنفذین قریه ها در خانه ء شیخ کبری و از آن بعد در خانهء راغب پاشا گرد آمدند و عزل نوباری و توفیق و زیران بر سر اقتدار را خواستند سپس اندیشه های انقلابی یکی در دنبال دیگر پدید آمد ا جراید ملی چنان مورد توجه قرار گرفت که درمترقی ترین کشورهای آنروز مردم بدان پایه به مطبوعات خویش اهمیت قائل نبودند...

دیری نگذشت که اسماعیل خلع شد و توفیق که نسبت به سید جمال الدین سخت بدبین بود بر جای وی نشست. خدیو جدید دریافت که سید جمال الدین مایل است حکومت مطلق العنان را به حکومت مشروطه تبدیل کند ولی در هر حال وی نیز اندکی بعد از بین رفت و سحرگاهی که بخانه ء خویش باز میگشت بوسیلهٔ سر بازان کشته شد.

استاد عنجوری درینجا حکایت قنسل ایرانی ماسونی وتقدیم صد دینار را به سید جمال الدین نقل میکند و به تفصیل بیان میدارد که چگونه سید در حالیکه یک درهم در جیب نداشت از قبول آن خودداری کرد آنگاه میگوید: حکومت وقت کتابخانه سید را ضبط کرد وابو تراب خادمش را که با وجود بیسوادی از فیض صحبت ملازمت وی فیلسوف کوچکی شده بود بزندان افگنده سپس آزاد نمود نسیم انقلاب در سراسر

مصر بوزیدن آغاز کرد و تبعید بزرگمرد افغان آن نسیم را به تند بادی مبدل ساخت که چراغ نیم مردهٔ ستمگران را خاموش کرد. نویسنده گفتار خود را به جملهٔ ذیل خاتمه میدهد:

سید جمال الدین افغان علامهٔ قرن نوزده و یکی ازمعجزات این قرن بود.

سالگرهٔ مجله البیان

شیخ ابراهیم یازجی ادیب و لغت شناس معروف در جزء دوم البیان که در اول اپریل سال ۱۸۹۸ منتشر شد در ذیل عنوان (سید جمال حسینی افغان) می نویسد:

این قبر سید جمال الدین افغان است وه که این قبر چه گوهری را در آغوش گرفته بر مردی باید گریست و غمگین شد که بفقدان آن دنیا سید جمال الدین را از دست داد جرائد آستانه خبر مرگ انسانی را پخش کرد که مصدر فضائل و کمال و مجمع انوار حکمت و مرکز دائرهٔ علوم و مرجع بلغا و پیشوای صاحبدلان بود. سید جمال الدین که شهرتش جهانرا فرا گرفته شاخه از شجر پاک سیادت است. آوازهٔ مرگ او بر دلها و چشمها اثر عمیقی بنهاد. خامه ها در وصف او بکار افتاد و کاسهٔ چشم حقیقت خواهانرا پر اشک کرد. چرا چنین نباشد؟ مگر این همان سخنور بزرگ شرق نبود که شهرت خطابه هایش آفاق را پر کرده بود؟ تا او زنده بود انوار یقین از آسمان بر ما میدرخشید و آیا همو نبود که از دل وزبانش پیوسته حکمت و دانش موج میزد؟ آفتاب بلاغت از افق اندیشه و بیان او سر بر آورده و چشمه های معرفت میان قلم و سر انگشتانش جاری بود در دیده ما نسرطان که درمیان فلک و سینه وی جای گرفته بود و در کانون فصاحت او بیرحمانه سیر میکرد آخر الامر سید را از بین ما برد و در گورستان مشایخ بخاک سپرده شد چنین انگارم که هر وقت ماه از پس افق نمایان میشود و یا پرندهٔ کوچکی

بر شاخهٔ درختی نغمه سرائی میکند بر روان سید رحمت می فرستد.
شیخ یازجی پس از نقل نوشتهٔ استاد محمد عبده گفتار خود را چنین ادامه میدهد:
اخیراً سرگذشتی که از سید بزبان فرانسوی تهیه کرده اند، بدستم افتاد. درین مقاله نوشته شده که وقتی سید جمال الدین از اروپا به نجد بازگشت نامه ای از ناصرالدین شاه برایش رسید که در آن اورا بایران دعوت کرده بود. سید دعوت آن شاه را پذیرفت و چون وارد تهران شد مورد استقبال بسیار گرم قرار گرفت و منصب وزارت دفاع یافت و پادشاه خواست امور صدارت را بوی واگذارد. بدین ترتیب مدتی در ایران اقامت گزید ودرین مدت آوازهٔ علم و فضل او در میان طبقات مختلف آن کشور منتشر شد.
متنفذین عصر از رجال حکومتی و گروه علما دسته دسته بدورا وجمع میشدند و چون اطلاعات وسیع و کامل سید را در مسائل سیاسی و تاریخی وعلوم قدیم وجدید و موضوعات دینی میدیدند و بخطابه های او گوش فرا میدادند به او می گرویدند و در مقابل شخصیت علمی و اخلاقی او سر تعظیم فرود می آوردند.
نفوذ و اقتدار روز افزون سید پادشاه را بهراس افگند و شاه وضع خویش را در برابر سید جمال الدین تغییر داد. ازین رو سید اجازه خواست و از ایران بیرون شد.
نویسنده پس از انکه سرگذشت سید را چنانکه ما شرح دادیم بیان میکند نکات ذیل را می افزاید: از آنچه در بارهٔ فعالیت های سیاسی سید جمال الدین بما رسیده روشن میگردد که او هدف بسیار عالی و عظیمی داشته است. او مجسمهٔ خوبی وفضیلت بوده و گویی برای بیداری جهان اسلام برانگیخته شده بود. سید افغان در راه تحقق بخشیدن بمرام پاکش آرام نداشت واز ینجهت در هیچ شهر و کشوری مستقر نمیشد و از دعوت به مسلک خویش باز نمی ایستاد. زبان حال وی قول شاعر بزرگ عرب متنبی است که بدین عبارت آنرا میتوان ترجمه کرد:
(میگویند چرا اینهمه در هر دیاری آواره می گردی؟ مگر ارمان بزرگی داری؟)

آری! من چیزی میخواهم که مشکل است بر آن نام گذارد. آرزوهای دراز من بهمکاری مردان بزرگ بر آورده خواهد شد و آنرا به یاری خدای میتوان تأمین کرد اگر قضای الهی از نصرت و یاری دریغ ورزد هیچ مددگاری را توان مساعدت نیست. مخصوصاً که راه سفر ناهموار و پر خطر است و بنا بر این عجب نباشد اگر طرفداران از همراهی باز مانند و مریدان از کمك خودداری کنند و سستی و تهاون نشان دهند... در هیچ کشوری رفیقی که دلم میخواست نیافتم و شاید چنین است که در مقاصد عالی کمتر کسی میتواند انسانرا مدد فرماید.)

روح بزرگ سیدجمال الدین اورا بکارهایی وا داشت که جز از نیروی لشکر مجهز و مسلحی ساخته نبود. راست است که او نتوانست چنانکه خود میخواست موفق شود ولی آنچه مسلم است اینست که وی عمری در راه هدف خویش جهد کرد و رنج برد و اراده‌ء عالی اش هیچگاه بسستی نگرایید و خستگی و ناتوانی نشان نداد.

متنبی چه خوب میگوید:

(اگر روح آدمی بزرگ باشد. تن از بر آوردن آرزوهای او خسته میشود) و نیز همین شاعر گفته است که (تا چند شهرها و کشورهای دور و نزدیك را بپیمایم — درحالیکه ستاره ام پایان می آید و همتم بالا میرود).

اگرچه متنبی و سید جمال الدین در دو کشور و دور از هم بدنیا آمدند ولی میان کشورهای ایشان مخصوصا از لحاظ روش تربیت تشابه بسیار است زیرا هر دو در میان چکاچاك شمشیر و شیهه‌ء اسپ پرورش یافتند و در محیطی بزرگ شدند که جز قأنون زور و شمشیر، قانونی نمیشناخت، بنابر کسانی که در چنین محیطی تربیت شوند سخت دل و پر آرزو بار می آیند مخصوصاً که نظری به گذشتهٔ پر افتخار خویش داشته باشند.

نگارنده نمیتوانم از تعجب خودداری کنم که سید جمال الدین با آن

روشن بینی و بآن اطلاع وسیعی که از تاریخ گذشته و معاصرش داشت چگونه بر یاست و سیاست تمایل نشان داد زیرا سزاوار آن بود که وی با آن ذهن نافذ و اندیشهٔ تابناك و معلومات عمیق، زندگی خویش را به اندوختن و سپس افادهٔ دانش وقف میکرد و مطالبی را که اسلاف گرانمایه اش فرو گذاشته بودند با قلم سحار به آیندگان می رسانید. یقین دارم اگر وی بدین راه می رفت منافع سرشار معنوی بهچنگ می آورد و زندگی مسعود و مرفهی میتوانست داشته باشد تا آنجا که باستناد قرائن موجود میتوان حکم کرد که وی استعداد و شایستگی آنرا داشت که پیشوای علمی عصر خویش گردد. و آفاق را از انعکاس نورعلمش پر گرداند و آن نور قرنهای دراز باقی ماند.

سالگرد مجلهٔ الهلال

جرجی زیدان مؤسس ماهنامهٔ مشهور الهلال گوید:

قرنها می گذرد و نسلها یکی دنبال دیگری می آیند نیازمندیهای حیات مردم را چنان اسیر و مقید میگردانند که نتوانند شایسته را از ناشایسته بخوبی تمیز دهند تا آنکه مادر دهر فرزندی بوجود آرد که پرده را از راز زندگی بر دارد و شرایع و نوامیسی را که مردم گرفتار و مبتلا از ان غافل بودند در مد نظر ایشان قرار دهد. این گروه که آنها را اقطاب علم و انوار عالم توان خواند گاهی در لباس فلاسفهٔ طبیعی پرده های جهل را پاره میکنند و مبهمات طبیعت را روشن میگردانند و راه اختراعات علمی را باز و هموار میسازند و گاهی بعنوان فیلسوفان عقلی. اسراری را که در ورای بینش عادی فرزندان آدم قرار گرفته فاش مینمایند و فواهدی را که آفریده گار هستی درجهان آفرینش به امانت گذارده است به بشر معرفی میکنند.

تاریخ بشر شهادت میدهد که طبیعت هربار این سخاوت را فقط پس از گذشت چند قرن از خود بروز داده است ومردم چند نسلی از آن برخوردار شده اند تا آنکه آهسته آهسته باز راه گمراهی رفته وبه پرتگاه نزدیک شده اند آنگاه دست قدرت مرد دیگری را برانگیخته که بشر را با روح عالیهٔ خویش از خواب غفلت وجهل بیدار کند وبه جادهٔ صواب رهبری فرماید واین وضع تکرار شده تانوبت به فرد سومی رسیده است .

از آغاز پیدایش تا کنون وضع جهان بهمین منوال بوده است . سقراط وافلاطون وکسانیکه پیش از ایشان پا به هستی نهاده اند ویا پس از آنها آمده اند چون فلاسفهٔ یونان وروم وفارس وعرب وغیره همه این وظیفه را داشته اند وما هنوز هم در پرتو اندیشه های پاک آنان زندگی میکنیم .

خداوند در آفرینش خویش حکمتی دارد که عقول بشر از درک درست آن عاجز است چنانکه در برخی از طبقات اتفاقاً افرادی بوجود می آید که دارای نیروهای شگفت اند واستعداد عجیبی دارند ولی در آغوش محیطی پرورش می یابند که قابلیت پروراندن نهال خود را ندارد وسعی آنان در چنان محیط نامساعد بهدر میرود . درنتیجه چون ارزش هر کاری به تناسب نبود ومفاد آن سنجیده میشود وبعضی از این مردانی که گفتیم درمیان مردم ناسپاس وبی معرفت نمیتوانند نفع وجود خویش را بدرستی ثابت کنند از یندرو غالباً ناشناخته میمانند ومردم به اهمیت آنان پی نمی برند تا آنجا که گاهی کتب تاریخ نیز از ذکر نام ایشان خود داری مینماید . سید جمال الدین افغانی فیلسوف وخطیب نامی شرق یکی از این بزرگ مردانی است که ما قدرش را چنانکه باید نشناخته ایم . این مرد که درحیات خویش از اقطاب فلسفه وسیاست بشمار میرفت تا دم مرگ نه کتاب مهمی نوشت ونه کار بزرگی را به سرحد اکمال رسانید ولی این امر از مقام وارزش او نمی کاهد زیرا سقراط ، فیلسوف بسیار بزرگ یونان نیز کتابی از خود برجای ننهاد بلکه شاگردانش پس از وی فلسفهٔ

اورا که نیکوآموخته بود ند تدوین کرد ند و به نسلهای آینده بارث گذاشتند شاید میان شاگردان وارادتمندان سید هم مردانی وجود داشته باشند که چنین کاری را انجام دهند.

نگارنده وبنیان گذار الهلال، پس از شرح حالات سید آئین سخنوری وی را بدینسان می ستاید: سید جمال الدین جزبزبان فصیح وعبارات روشن سخن نمیگفت واگرنیازشنوندگان را به شرح مطلبی درمی‌یافت آنگاه مقصد را به عبارت واضحتر بیان میکرد و چنانچه مستمع وی از طبقۀ عوام میبود با او عامیانه صحبت مینمود حاصل آنکه:

(سید جمال الدین افغان درعصر خویش درفن خطابه در شرق همانند ونظیر نداشت)

سید جمال الدین در آستانه

استاد نامی امیرشکیب ارسلان درضمن تبصره اش بر کتاب (عالم اسلام حاضر به تألیف لوثروب راجع به دورۀ آخرحیات سید در آستانه تحقیق نغزی کرده اند که درمآخذ دیگر بنظر نرسید بنا برین مقالت اورا با حذف نکاتی که درکتب دیگرنیزآمده است درینجا نقل میکنیم:

سید جمال الدین فیلسوف اسلام وروشنگرحقیقت وستارۀ اصلاح درظلمت مطلقی ازافق مشرق طالع شد. نبوغ ذاتی این مرد اورا درهمه کشورهای عربی مخصوصاً درمصروشام چنان مشهورساخته است که به بیان سرگذشت وی نیازی دیده نمیشود. این سخن موردا تفاق تمام دانشمندان است که رسیدن سید درمصرمبدأ آزادی فکری شد.

این آزادی که از آنروز آغاز گردید تا امروز درکافۀ ممالک عربی وشرقی بیدرنگ نمو میکند هدف این فکرعالی اندوختن ثقافت وفرهنگ مغربزمین وبراندا ختن نفوذ غربیان از کشورهای شرقی و تجدید عظمت از دست رفتۀ خاورزمین است.

سید افغان در انجمنی که در خانهٔ خویش تشکیل کرد همین اندیشه را پی ریزی نمود. در این انجمن ادیبان شهیری شامل بودند که شیخ محمد عبده، شیخ عبدالکریم سلیمان؛ ابراهیم افندی لقانی، سیدو فای قونی و سعد زغلول پاشا (۱) از آنجمله اند. جمعی دیگر مانند ادیب اسحاق، سلیم نقاش، و سعید بوستانی در تحت رهبری سید به نوشتن مقالات و ایراد خطابه ها پرداختند و نکاتی را که از سید می آموختند بزبان و اسلوبی که مردم بآن آشنا نبودند ودر نظرها نو مینمود، به گوش آنان رسانیدند. این سخنها که بسلسلهٔ آنها از قرنها پیش قطع شده بود جنبش بی سابقه ای در مصر پدید آورد و روح تازه ای در مردم آن دمید انقلابی که سید جمال الدین در جهان سیاست برانگیخت از انقلابی که در زمینه های فکری بوجود آورد کمتر نبود زیرا این دو انقلاب همواره توام اند و کمتر اتفاق می افتد که محیطی از فیض علم روشن شود اما آوازهٔ آزادی از آن بلند نشود. نخستین اثر اقدامات سیاسی سید جنبشی است که در اواخر دوران خدیو اسماعیل پدید آمد و به خلع خدیو منجر شد.

خیانت توفیق :

چون خدیو توفیق زمام امور مصررا بدست گرفت از مساعی و مجاهدات سید جمال الدین رضایت و خورسندی نشان داد. ولی این رضایت طول نکشید زیرا سخن چینان بدبخت که با قتضای طبع خویش بسان گژدم در پی آزار خلق اند، سعایت آغاز کردند وتوطئه ها چیدند و در تمام دسیسه‌های خویش به توفیق چنان وانمود کردند که سید خیال انقلاب دیگردارد ومیخواهد رژیم فعلی را تغییر داده جمهوریت را بجای رژیم شاهی روی کار

---

۱) سعد زغلول، چنانکه درجای دیگر این اثرنیز نوشته‌ام، شاگرد سید نبود بلکه شاگرد تلمیذش محمد عبده بود وشکیب ارسلان به حواله گفتار برخی دیگر نوشته است که زغلول در روزگار اخیر سید به خدمت وی رسید.

کار آرد و درهر حال او در موقعیکه اکنون دارد به هیچ روی متوقف نمی ماند. خدیو توفیق را دسائس آنان موءثر افتاد و بفرمان وی سید را از مصر خارج کردند و انقلاب عرابی در غیاب وی صورت گرفت . . .

. . . شبهه یی نیست که نهضت عرابی ثمر نهال دست نشاندهٔ سید بود . هرچند تند باد جهل و نقصان تربیت سیاسی مردم از یکسوی ، و دسائس خائنان و بیگانگان از سوی دیگر شگوفهٔ این نهال را پژمرده ساخت ومیوهٔ آنرا معیوب گردانید ولی با وجود همه اینها نیروی حیاتی آنرا نتوانست از بین ببرد و چنانکه دیدیم درخت انقلاب عرابی نیکو ریشه دوانید و مستحکم شد وشاخه‌های آن بهر جانب سایه افگند (۱)

طوریکه مشاهده شده غالب‌جنبش های شرق بهمین سرنوشت گرفتار بوده‌اند و باید بگوییم که اگر عمر سید وفا میکرد و مردانی را که در راه بدست آوردن آزادی مصر قدم بقدم او رنجها بردند و جهدها کردند میدید یقیناً متعجب می شد .

سید در آستانه

سلطان عبدالحمید در سال ۱۸۹۲ بار دوم سید را به آستانه دعوت کرد و او بخواهش سلطان راه آن شهر در پیش گرفت. سید یکمرتبهٔ دیگر در عهد سلطان عبدالعزیز نیز ازآستانه دیدن کرده بود . باری نویسنده بوسیلهٔ شیخ عبده با سید جمال الدین مکاتبه داشتم و در روزهایی که میخواستم

(۱) اخراج قوای برطانوی ازمصر به یمن با انقلاب سال ۱۹۵۲ به پایان رسید. سید جمال الدین از برافتادن پرچم برطانیه از فرازهند وستان و مصر وایران شاد گردیده امیدوارم بخواست خدا سایهٔ شوم آن بر فراز هیچ کشوراسلامی وشرقی نماند . این انقلاب فرخنده سراستعماررا بشکست و استقلال مارااز دهن شیر بریتانیا بیرون آورد وآزادی مصر با ملی شدن کانال سویس از همه جهت تکمیل شد .

به اروپا سفر کنم از قصد وی باخبر شدم. هانری روشفور نویسندهٔ فرانسوی که در لندن با وی آشنا شدم راجع به سرنوشت سید اظهار نگرانی کرد و مرا به تشویش افگند. این شخص سید جمال الدین را صمیمانه دوست داشت و به فعالیت های وی بدیدهٔ احترام می نگریست تا آنجا که در کتاب خویش بنام (ماجراهای زندگی من) اورا باین عبارات وصف کرد: سیدجمال الدین مردی بود افغان و از سلالهٔ نبی من از آن جهت نسبت بوی احساس دوستی و مودت میکنم که او را مرد مبارز وانقلابی شناخته ام.

بهر حال وقتی که سید وارد آستانه شد سلطان با حرارت از او پذیرایی نمود و در مهمانخانهٔ (نشان تاغ) جای برایش تعیین کرد و از هیچ کمکی نسبت بوی دریغ نورزید نماز جمعه را همواره با سید میخواندند و دروازه اش همیشه بروی او باز بود.

مکر صیادی

در روزگار سید یکی از سلاحهای برنده ای که علیه مردان روشنفکرومبارز بکار می رفت سلاح تکفیر بود ازین جهت یکی از مکاران بی انصاف که موقف خویش را با وجود وی درخطر میدید از چنین سلاحی برضد او استفاده کرد. این مرد ابوالهدی صیادی بود که سید را درحضور سلطان به کفر والحاد متهم گردانید. در منشوری که صیادی منتشر کرد از سه تن نام برده شده بود: سید فضل حضرمی امیرظفار، شیخ طاهرمدنی، شیخ طریقهٔ شاذلی، سیدجمال الدین افغان این هر سه از مقربان درگاه سلطان بودند و صیادی که آنانرا دشمن خویش میشمرد بر هریك تهمتی بسته بود از آن جمله سید را به فساد عقیده والحاد متهم کرده بودوگماشتگان سلطان تمام حرکات وسکنات او را تحت نظر داشتند.

علت آزردگی سلطان

سلطان عبدالحمید از سید جمال الدین آزرده شد. علت آزردگی او را چنین گفته اند که سید همواره در مجالسی حاضر میشد که مشمولین آن با شاه ایران مخالفت داشتند و او را مورد طعن وایراد قرار میدادند این امرسبب شد که سفیر ایران از سیدجمال الدین به سلطان شکایت برد و سلطان ترك به سید افغان بگوید: (سفیر از من تمنا کرد تا از شما بخواهم که از بدگویی پادشاه ایران خود داری کنید و من با اطمینانیکه نسبت بشما داشتم تأمین این آرزوی وی‌را با ووعده دادم) هنگامیکه نگارنده از اروپا باز گشتم سید جمال‌الدین خود ش بمن گفت که توقع سلطان‌را باین‌عبارت‌پاسخ گفته بود:

(هرچند اراده نداشتم تا شاه ایران رابه قبرفرونبرده ام از او دست بردارم، اما اکنون که سلطان چنین امرمیفرمایند بنده را جزاطاعت چاره ای نیست) بیگمان اینگونه سخنان بر سلاطین سخت ناگوار است. اما سید صریح اللهجه همیشه پادشاهان مقتدررا بهمین روش مورد خطاب قرارمیداد واز عکس العمل گفتار تند خویش هرگز بیم نداشت.

هنگامیکه سید جمال الدین در زندان قزوین محبوس بود با مردی با بی مذهب بنام رضا آقا خان که وی نیز زندانی بود آشنا شد با او طرح دوستی افگند. چون سیدرا آزاد و به بغداد تبعید کردند آنها واز هم جدا شدند. پس از مدتیکه رضا آقاخان از حبس رها شد وخبر رفتن سید را به آستانه شنید خودرا به خدمت وی رسانید. سید ازدیدن رفیق ایام محبس خود خوشنود گشت و چندین بار راجع به بدبختی و ادباری که ملت ایران در اثر اداره سوء ناصر الدین شاه بدان گرفتار بود با وی صحبت کرد. روزی آن مردبابی گفت:

من آماده ام برای نجات ملت ایران جان خودرافدا گردانم. سید فرمود: (اگراینطور است برووآنچه خواهی بکن.) همان بود

که رضا آقا خان راه ایران پیش گرفت و چند ماه بعد ناصرالدین شاه بدست وی کشته شد. وقتی که این خبر به سید رسید بسیار مسرور گشت و گفت: اکنون بر من محقق شد که ملت ایران نمرده زیرا ملتی که یکی از فرزندان آن ستمگری را که در راس حکومت قرار گرفته با نتقام بیدادش در خون غوطه میگرداند معلوم است هنوز دارای نیروی زندگی میباشد.

گماشتگان سلطان هر کلمه ای را که از دهن سید جمال الدین بیرون میشد برایش می رسانیدند و بنا برین سلطان عبدالحمید یقین داشت که سید در قتل شاه ایران دست داشته است. گویند ناصرالدین شاه از سلطان خواهش کرده بود سید را در دربار خود بخواهد و (نظر بند) نگهدارد تا از شرا و ایمن باشد و سلطان با نامه ای که بقلم صیادی (۱) نوشته شده بود جمال الدین را بآستانه دعوت کرده بود.

---

(۱) سید جمال الدین ضمیری بی آلایش و پاک داشت و از ین رو به استقبال گرم و احترامی که از صیادی نسبت به خود مشاهده کرد فریب خورد. صیادی پس از مدتی کوتاهی سلطان را با سخن چینی های خود بر سید بدگمان کرد و او را برآن داشت که سید را تحت نظر جاسوسان قرار دهد. این مرد مکار کار را بجایی رسانید که به نسب وعقیده سید تعرض کردند و بر کسانیکه نام وی را به نیکی یاد میکردند اذیت وآزار روا داشتند وبالآخره سیدرا با زهرجفا شهید کرده چنانکه شیخ محمد عبده واستاد عبدالرحمن کواکبی ، پیراوان وفادارجمال الدین نیز بهمین منوال شربت شهادت نوشیدند. جریده المقطم در شماره مارچ سال ۱۸۹۷ خود بنوشت که قرار اطلاع واصله صحت سید خوب نیست و روزبروز ضعیفترمیشود وپس از عملیاتی که صورت گرفته سید از سخن گفتن باز مانده است قسمت ازز بان اورا بریده وانگاه سفلش را کشیده اند.

جریده مذکور در شماره دیگر خویش خبرداد که سید جمال الدین افغان رحمت الله علیه درساعت ۷ و ۱۲ دقیقه روان خویش را به آفریدگار سپرد. چون وفات سید محقق شد ، حسن باشا ، ضابط بشطاش ، بفرمان سلطان اوراق وکتب سیدراضبط کرد و باجاسوسان که همراه داشت منزل اوراد قیقاً (تلاشی) نمود هنوزپوره سه ساعت نگذشته بود که سلطان امرداد جسد سید راد ر مقبره (شیخلر مزارلغی) در (نشان تاغ) بخاک بسپارند. درین وقت یکی از دوستان صمیمی سید بنام سید جرجی افندی خبرد رگذشت اورا به دوستان و طرفدارانش ابلاغ کرد ولی جز سهل باشا پسرفضل باشا ، ملا باری وعلی قبودان ، راغب مصری کسی برای مشایعت جنازه سید حاضرنشده همان بود که چهارتن حمال در حالیکه افراد پولیس اطراف آنها را احاطه کرده بود جسد راتاگورستان بشانه رسانیدند

چو ن سلطا ن عثما نی کیفیت قتل شا ه ا یرا ن را تحقیق کر د . خشمگین شد ه فر ما ن دا د که سید را تحت مرا قبت قرا ر دهند و ا ز آنر و ز به ا مر سلطا ن هیچ کس حق نداشت با سید تماس بگیرد این قیود ، بحدی شد ید و نا گوا ر بو د که سید مجبو ر شد ا ز فیس مو ر یس مستشا ر سفات بر طا نیه خوا هش کند ا و را توسط کشتی ا ز آ ستا نه بیرو ن نما ید و لی چو ن ا ین خبر به گو ش سلطا ن رسید یکی ا ز در با نا ن خو یش را نز د ا و فر ستا د و بنا م ا سلا م خوا هش نمو د که با ا ین کا ر خو د به خلیفه ا ها نت ننما ید و تا ا ین حد به تحقیر ا و را ضی نگر د د . د ر ا ثر ا ین پیش آ مد حمیت سید و ی را برا ن دا شت تا بکس ها ی خو د را که برا ی سفر آ ما د ه کر د ه بو د دوبا ر ه جمع نما ید و (هر چه با دا با د) گفته ا ز عزمش منصرف گر د د

بقیه پا و رقی ص (۸۸)

وما تند گمنا م ترین فردی د را مپرا طو ری عثما نی د فن کرد ند . سید مد ت پنجماه د ر پنجهٔ مرض مر گبارسرطان گرفتا ر بود و درین مد ت سلطان ا ز دادن معا ش مقرر ه اش نیز خوددا ری کر ده بود . بد ین تر تیب ا ز یک طرف شد ت مریضی وا ز جا نب د یگر فقرو تنگد ستی بر آن سید آزادی خوا ه فشا ر می آورد و لی ما موران سرکا ر آوا زه انداخته بودند که معا ش سید قطع نشده ا ست و شید رضا برنوشته المقطم ا ینطور تبصره کرد : برخی ازا ربا ب ا طلاع روا یت المقطم را تا یید کرده اند و نیز نوشته ا ند که جرجی افند ی د و صد لیره د ر بیما ری سید خرچ کرد . سید د ر د قا یق ا خیر ز ند گی اورا خواست و چنا نکه ا فندی خود ش میگو ید وقتی بر با لین وی رسید سید د رحالت احتضار بود و الله الله می گفت. جو رجی افند ی علاو ه میکند که من به حیرت افتا د م و ندا نستم چه بگو یم و تا د قیقه ا ی که روح ا ز بد نش مفا رقت کرد ا ز کنا ر بسترش د ور نشد م (ص ۹٤ تا ر یخ ا ستا د ا ما م).

پستی و د نا ئت صیا د ی به پا یه ای بود که پس ا ز مرگ سید نیز ا ز نا روا گو یی نسبت با و خو د دا ری نکرد حا لا نکه مرگ همه گو نه کینه و بد دلی را ا ز بین می برد . د ر روزها ئیکه ر شید رضا فضا ئل سید جمال ا لد ین را د ر شما ره ها ی مسلسل المنا ر منتشر میکرد ا ین دجال خبیث نا مه ای برای او فرستاد و در ان بنوشت که ((جر یده تو ا ز ا عما ل جمال الدین منا فق که ا ز د ین خا رج شد ه بو د پر ا ست) ا ین نا مهٔ ننگین د ر ۱۹ ر جب سا ل ۱۳۱٦ یعنی یکسال پس ا ز فو ت سید نو شته شده و د ر صفحه ٤ مجلد ۱۲ مجلهٔ المنا ر چا پ شد ه ا ست .

و در همانجا بماند. از کشته شدن پادشاه ایران بیش از چند ماه نگذشته بود که در قسمت فک سید جمال الدین اثر مرض خطرناک سرطان تشخیص گردید. چون بیماری شدت یافت سلطان امر کرد جراحی کنند ولی هر چند عملیه جراحی توسط بزرگترین جراح (همان قصر) یعنی قصبور زاده اسکندر که از مقربان درگاه سلطانی و جراح بسیار لایق بود انجام یافت ولی مفید نیفتاد و سید پس از چند روز برای ابد از جهان چشم پوشید.

این سرطان چگونه پیدا شد؟

راجع به قضیهٔ سرطان و عملیهٔ جراحی اقوال مختلف موجود است. از آن جمله یکی اینست که چون این مرض کمی بعد از قتل شاه ایران و نیز اندکی پس از آنکه وسوسه ودسیسهٔ سلطان عبدالحمید معلوم گردد در وجود سید پیدا شد بنا برین میگویند عمل جراحی، طوریکه لازم بوده اجرا نشده است.

کونت لاون استروگ یکی از دوستان ارادتمند سید جمال الدین، برای من گفت که سید پس از اجرا شدن عمل جراحی مرا نزد خود خواست واظهار داشت که سلطان جز به جراح شخصی خود بدیگری اجازه نداد در مساءلهٔ جراحی من مداخله نماید پس از گذشت چند روز که مرض شدید تر شد سید از کونت لاون خواهش کرد یک جراح آزادفکر فرانسوی را برای معاینهٔ او بفرستد. لاون طبیبی را بنام داکتر لاردی که هنوز زنده است (۱) و در جینوا بسر می برد. فرستاد تحقیق داکتر لاردی باین نتیجه رسید که واقعاً عملیهٔ جراحی چنانچه باید، بدقت انجام نشده ومحافظتی که در صورت عدم آن شفای مریض ممتنع به نظر میرسد بعمل نیامده است. اندکی پس از بازگشت داکتر این خبر غم انگیز را به استروگ برسانید سید جمال الدین چشم از جهان پوشید.

---

(۱) این در سال ۱۹۲۳ بود.

یکی از وابستگان دربار سلطان عبدالحمید حکایت جالب وشگفتی بمن نقل کرد باین شرح: مردی بنام جارح از مردم عراق، طبیب دندان بود غالباً برای تداوی دندانهای سید نزد وی میرفت. مدیر پولیس با دادن یکمشت پول این مرد را به جاسوسی و نظارت بر سید گماشت روزی خواستم جارح را از آمیزش با سید مانع شوم امامدیر پولیس مخفیانه بمن اشارتی کرد که از آن فهمیدم ادارهٔ پولیس از رفت و آمد جارح در نزد سید خبر دارد ولی سید که کوچکترین اطلاعی از این ماجرا نداشت جارح را ارادتمند و شایستهٔ اعتماد میدانست. آنچه من میدانم اینستکه چند ماه پس از قتل شاه ایران در فک جمال الدین از طرف داخل، مرض سرطان پیدا شد و عملیهٔ جراحی ای که به ناکامی منجر شد اجرا گردید ودرتمام این مدت جارح پیوسته ملازمت بیمار را به عهده داشت پس از درگذشت سید این مرد عراقی بسیار دل شکسته و غمگین شده بود وچنین مینمود که او را در فاسد نگهداشتن موضع جراحی شده، سهمی بوده است ویا آنکه در ایجاد مرض دست داشته و چون خود را قاتل یا شریک قتل یک بزرگمرد بیگناه می شناخت. وجدانش وی را سرزنش میکرد واو از چنین خیانت فجیعیکه در برابر چنان مرد کریم مرتکب شده بود در رنج میبرد.

ملاقات شکیب ارسلان با سید

در سال ۱۸۹۲ که از اروپا باز گشتم یکروز پس از رسیدنم به آستانه بدیدن سید رفتم و مورد استقبال بسیار گرم وی واقع شدم. مدتی با او بودم و چون مجبور شدم به وطنم برگردم با یک جهان اندوه وغم اورا وداع کرده به سوریه آمدم.

بهر حال در ضمن صحبتها یک روز سید جمال الدین از فساد اخلاق مسلمانان اینطور شکایت کرد:

اخلاق مسلمانها به حدی منحط شده که امید اصلاح شان موجود نیست. کاش کسانیکه بیش از دوازده سال عمردارند زنده نمی ماندند آنگاه شاید نسل آینده طوری تربیت میشد که جز براه راست وصلاح نمیرفت.

سلطان عبدالحمید درصدد شد سید جمال الدین را به مال و اولاد بفریبد واورا به زینتهای دنیا منهمک گرداند بنابرین درباره نکاح وزن گرفتن باوی صحبت کرد. اما سید سخن سلطان را نه پذیرفت وبدینسان جواب داد: (من میخواهم مانند پرنده ای که ازشاخهای به شاخ دیگرمی پرد، زندگی بسربرم وهرگز نمیخواهم درآخرحیات دل به فامیل واولاد بربندم.) شبی در مجلس اونشسته بودم که موضوع ازدواج دربین آمد. یکی ازدمشقیها با احترام تمام ازسید پرسید که چراازدواج نمیکند تا خلف صالحی ازوی برجای ماند؟ سید آن پرسش را نه پسندید وچون ازگفتگوبا آن مرد فارغ شد روبمن کرد و گفت (هنوزروح فلسفة درین مردم ندمیده) مقصدش این بود که فلاسفه به اولاد واحفاد، علاقه وتوجهی ندارند بلکه درباره اموردیگرمی اندیشند.

سید جمال الدین ومنصب ومال

سید جمال الدین به ثروت واموال چنان بی اعتنا مینگرسیت که گویی به سنگ وخاك مینگرد. نه مال می اندوخت ونه ازطریق بهره برداری آن آگاه بود. فقط همان مقدار را نگهمیداشت که احتیاجات اولیهٔ زندگی وی را رفع نماید. درحین اقامتش درآستانه حساب دادوستدرا به کسی دیگرسپرده بود وخود ازدخل وخرجش آگاه نبود.

سلطان عبدالحمید میخواست رتبهٔ علمی مانندرتبهٔقاضی عکسری (۱) بوی بدهد

(۱) نشان این رتبه عبارت ازیک قبای رنگین بود. وقتی آنرا به سید عرضه کردند ازپوشیدنش اباورزید وقاصدرا گفت به سلطان بگوی که سید جمال الدین رتبهء علم را بلندترین رتبه ها میداند ونمی خواهد مانند قاطران برسینهاش زنگ بیاویزند. سید جمال الدین با این سخن خود بهصیادی که به عالیترین رتبهءد ولتی نائل شده بود تعریض روا داشت.

اما او نه آن منصب را پذیرفت ونه خلعت زیبای آنرا پوشید. علاوه برین وی هیچگاه (نشان) علمی را قبول نمیکرد. وقتیکه علت این امر را ازاو پرسیدم گفت: نمیخواهم مانند قاطری باشم که درسینه وگردنش زنگ میآویزند.

بدین ترتیب نه اورا ازطریق تشویق می توانستند مطیع گردانند ونه ازراه تخویف. زیراانداختن مال ومتاع دنیوی تنفرداشت ولی هرگزاز کسی دردل هراس نداشت.

امیرشکیب گوید که وقتی سخن ازشیخ محمد عبده بمیان آمد. من گفتم او یکی ازمصریها است. سید درجواب گفت: (نظیراو درمصر وجود ندارد.)

امیرشکیب ارسلان درپایان نوشته اش گوید

سرگذشت حکیم بزرگوارشرق راازآن جهت بدینوقت نقل کردم که بدون معارض وباتفاق جمهور(بزرگترین بیدارکنندهٔ شرق است) مرام ومبادی این مرد بزودی درسراسرمشرق زمین منتشرخواهد گردید تا آنگاه که آیندگان دربارهٔ جزئیات ماجرای حیات او وتحقیق کنند ودرگرد آوری افکاروآثارش تلاش ورزند چنانکه امروز اروپائیان برای بدست آوردن اخبار وآثار گذشتگان خویش حریصانه اقدام میکنند. والبته این یکی از شگفتی های مربوط به جنبش بشر است که، همیشه بزرگان بشری را پس از مرگ آنان مورد قدردانی وتوجه قرار میدهند و درزندگی بایشان چندان وقعی نمی نهند. روش ما دربرابر سید جمال الدین وشیخ محمد عبده ازین اصل مستثنی نیست چنانکه هم اکنون مردم ما به گفته های اینان روی آورده آنچه بدست آرند بخط طلا مینویسند. سید جمال الدین چنانچه میدانیم به کثرت تاءلیف ونگارش اهتمامی نداشت وآنچه ازوی مانده راجع به ملل وممالک است مانند رساله ای در رد دهریها و مقالات پراگنده و کتابی در تاریخ افغان.

مورخ معاصر استاد عبدالرحمن رافعی تحت عنوان (جمال الدین باعث و بنیانگذار نهضت نوین شرق) در ستایش سید سخن بدین جمله آغاز کند: (نهضت سیاسی و فکری ملل شرق مرهون زعیم و فیلسوف بزرگ سید جمال الدین است) و آنگاه مینویسد: ملل شرقی قرنها یوغ رکود فکری و پسماندگی علمی و بردگی سیاسی رابگردن داشته‌درخواب عمیقی فرو رفته بود تا اینکه خداوند، حکیم بزرگ افغانی‌را بیافرید و بوسیلهٔ وی در کالبد شرقیان روح بیداری دمید و بر خفتگان خاور زمین نعره زد که برخیزند و حرکت آغاز کنند. او عقول تخدیر شده را به جنبش در آورد و اقوام و ملل‌را به‌تکاپوی آزادی وا داشت. از ین‌رو ما دعوت اصلاحی سید را یکی از مهمترین اسباب نهضت جدید میشماریم.

اگرخواسته باشیم اهمیت اصلاحاتی را که سید جمال الدین روی کار آورد و فضل و مقامی را که این مرد دارا بود، درست تربیان کنیم باید بگوییم که سید جمال الدین فیلسوف، حکیم و زعیم سیاسی و مصلح دینی بود. وی بیگمان پیشوای سیاسی، فکری و روحانی عصر خویش‌بود وتوانست تمام این عهده را بخوبی انجام دهد. از لحاظ دینی، اصلاح و تجددی که او پدیدآورد میتوان گفت تا حدی شبیه کاریی بود که مارتین لوتر در مسیحیت اجرا کرد. بدین معنی که بر ملل اسلامی نعره زد تا به حقیقت و کنه اسلام پی برند و پرده از روی مبادی صحیح و فطری این دین بردارند و چهرهٔ تابناک این آئین حقهٔ آسمانی را از خاک و گرد اوهام و خرافاتی که موجب پسمانیهای مسلمانان شده است بیرون آرند. ازلحاظ فکری وظیفهٔ را انجام داد که فلاسفهٔ اندیشه و تفکرچون ژاك روسو ومونتسکیو وغیره در اروپا انجام دادند یعنی ذهن مردم را روشن کردند و افکار را به جستجوی حقایق متوجه ساختند و عقل‌ها را از قید رکود و تقلید کورکورانه آزاد

گردانیدند. از لحاظ سیاسی نیز توان گفت که روح همت را در مردم برانگیخت و کرامت نفس و عزت و بزرگ منشی را در آنها بیدار ساخت. دلها را در هوای بدست آوردن آزادی به تپش درآورد و تخم نهضتهای ملی را در کشورهای مختلف شرقی کاشت و کارهایی را در شرق انجام داد که زعمای جنبشهای سیاسی مانند واشنگتن و جاریبالدی و مارینی و کوشوت و غیره در غرب ایفا کردند.

مردیکه اجرای تمام این وظایف را به تنهایی متعهد شود و آنهم در وقتیکه تاریکی جهالت اطراف او را فراگرفته و وحدت و اتفاق موجود نباشد و آنگهی بتوانند تا حدی موفق گردد چنین کسی را باید از لحاظ قوت روحی و نیروی اندیشه و وجدان در ردیف نوابغ قرار داد.

شکی نیست که ملل شرق، چنانچه باید و شاید، حکیم خود را نشناختند و احترامش نگزاردند ولی البته بمرور زمان قدر و قیمتش ظاهر خواهد گردید.
چون قسمت اعظم نهضت سیاسی و فکری که در دوران اسماعیل پاشا بوقوع پیوست به دعوت اصلاحی جمال الدین ارتباط دارد (۱) بنا برین وظیفهء خود میدانیم سرگذشت وی را در اینجا بیاوریم اما در نگارش این سرگذشت بیشتر به نوشتهء شاگرد بزرگ او شیخ محمد عبده (۲) اتکا خواهیم کرد. (۳)

---

(۱) به صفحه ۱۴۸ جز دوم کتاب (عصر اسماعیل) مراجعه شود.

(۲) مؤلف آنجاکه ازکارهای این مرد (۱۸۵۶-۱۸۷۹) سخن میراند گوید:
((عامل جدیدیکه در نهضت فکری نقش بارزداشت. آمدن سید جمال الدین به مصر است چه این مرد نامی درهرجا قدم گذاشت، پرچم آزادی را برافراشت وبا هرکس مقابل شد روح آزادی ومجادله با ستمگری رادراو بیدارگردانید وآزادی اندیشه و بیان بدو آموخت (ص ۱۳۷ ج ۲ کتاب عصر اسماعیل)).

(۳) ما متن سخنان شیخ عبده راکه قبلاً درین کتاب آمده دراینجا نیاوردیم بلکه تنها به نقل تحلیل های فاضلانهٔ استاد رافعی اکتفا کردیم.

آغاز حیات علمی سید

رافعی راجع به وضع سید پس از بازگشت از مکهء مکرمه(۱۲۷۳ ﻫ ۱۸۵۸م) به افغانستان چنین گوید: سید با فغانستان برگشت و در سلك رجال حکومت امیر دوست محمد خان شامل شد. نخستین کار او پس از اشغال وظیفهء جدید این بود که با پدر خود در فتح هرات یکی از شهرهای مهم افغانستان اشتراك ورزید. پوشیده نیست که تربیهء جنگی انسانرا با شهامت و مبارزو مخاطره جوی بار می آورد. یکی از صفاتیکه سید جمال الدین را از دیگران ممتاز مینماید همین صفت شهامت است. دیدن میدانهای جنگ و نبرد شجاعت و جرئت پدید می آورد مخصوصاً در آنانیکه شهامت و دلیری را بارث برده باشد. نگاهی به آغاز حیات سید جمال الدین و تربیتیکه وی در جوانی آموخت ما را به اخلاق و شخصیت معنوی سید بخوبی آشنا میگرداند.

سید جمال الدین در خانوادهء شریفی بدنیا چشم گشود که امیران قوم خویش بودند.

وی در تحت توجه پدر خود در مهد عزت پرورش یافت و بدین ترتیب وراثت و آغاز تربیت در شخصیت وی موءثر بود و بدون شبهه شرکت او در جنگی که بدان اشارت رفت نیز در استحکام شخصیتش خالی از تاءثیر نبود.

این سه نکته (وراثت ، محیط ولادت و تربیهء ابتدائی) طرفی از شخصیت سید را روشن میکند. سید جمال الدین با عساکر امیر دوست محمد خان برای فتح هرات جانب آن شهر رفت و در مدت محاصرهء هرات با امیر یکجا بود تا آنکه امیر در گذشت و ولیعهد وی شیر علی خان در سال ۱۲۸۰ هجری مطابق ۱۸٦٤ میلادی بر تخت نشست و شهر پس از محاصرهٔ طولانی فتح گردید.

میان امر شیر علی خان و برادرانش اختلافی پدید آمد زیرا امیر بر آنان بدگمان شده قصد حبس ایشان کرده بود و در نتیجه آتش جنگ داخلی در گرفت. سید جمال الدین که در محمد اعظم خان اثر خیر و علامهٔ نیکی دیده بود بد و گروید و بالآخره هم امیر اعظم خان فائق شد و زمام کشور افغانستان را بدست گرفت. این شخص مقام جمال الدین رامحترم شمرده او را به نخست وزایری خویش برگماشت و نزدیک بودبه‌حسن تدبیر سیدسلطنت افغانستان محمداعظم‌خان‌را کاملا مسلم گردد لاکن بتوطهٔ اجانب جنگ داخلی سر از نو بر افروخته شد.

مقام سید جمال الدین درمیان قوم

سید جمال الدین پس ازشکست محمد اعظم خان درکابل بماند وامیر غالب بنام حرمت خانوادهٔ وی وترس انتقام عوام که به منسوبین خاندان نبوت سخت ارادت داشتند نتوانست، آسیبی بوی برساند. همین مسأله بذات خود علومقام سید را درآغاز جوانی اش درمیان قوم اونشان میدهد واستعداد اورا برای احراز مقامات عالیتر روشن میگرداند. بهرحال سید درهمان هنگام کوشش بسیار کرد پایهٔ سلطنت امیری را که به او تمایل داشت استوار گرداند اما تند باد سیاست ودسیسه های انگلیسی تخت امیرجدید (محمد اعظم خان) را سرنگون ساخت و آن امیربا یران پناه برد تا درچنگ دشمن نیفتد وازآنجا بعالم بالاشتافت. سید جمال الدین درپایتخت باقی ماند بدون آنکه قهرامیر فاتح اورا بهراس افگند. اونه تملق گفت ونه درصدد جلب وکسب رضایت امیرجدید برآمدد رحالیکه منفعت‌جویان چنین نکنند. مردانیکه‌در مقابل محنت‌های بزرگ وشکست های فاحش ثابت .میمانند عظمت‌روح خویش رانشان‌میدهند.

اثرمرحلهٔ اولی درموقف سیاسی سید

این مرحله حیات سید جمال الدین درموقف سیاسی آن نقش بارزی داشت وشما کوشش های سیاست انگلیس را درتولید اختلاف ونزاع وایجاد دسایس

در افغانستان وبرافروختن آتش فتنه داخلی وپیدا کردن طرفداران میان امرای آن مشاهده گردید.

این رویداد نقاب از چهرهٔ سیاست شوم انگلیس برداشت وسید را نسبت با ستعمارجویان اروپایی عموماً ونسبت با نگلستان خصوصاً بد بین ساخت ومبداء کرده ها واندیشه ها و نظریات سیاسی آیندهٔ او براین اصل استوار گردید.

مسافرت سید به هندوستان

امیرشیرعلی خان سید را خوب نمیدید و دربی بهانه میگشت بنا برین سید مصلحت را درآن دید که افغانستان را ترك داده فضای مساعدتری برای کارپیدا نماید ازبن رواجازهٔ حج خواست وبسال ۱۸۹۶م ۱۲۸۵ هبه‌هندوستان رفت.

با وجود اینکه انقلاب سال ۱۸۵۷ خاموش شده بود مگرهنوزوضع هندوستان ناآرام بود. چون قبل از ورود سید بآن کشورهرطرف آوازه اش پهن شده بود هیجانی که ممکن بودورود سید درهندوستان تولید نماید، توجهٔ حکومت برتانوی هندرا بخود جلب کرده بود بنا برین علی الرغم استقبال محترمانه وبا حرارت سید، اقامت وی را درهندوستان برای مدت زیادی اجازه نداد.

گرچه درهمین مدت کم علمأ وفضلا بدورسید جمع شده ازدانش وفضل او بهره ها اندوخته وبه اندرزهای وی گوش میدادند. حکومت برتانوی هند ماموربن خود را برای مراقبت ونگرانی باین تماس ها گماشت تا اینکه دراثراین اوضاع ناگوار، سید بسواری یک کشتی هندی به بندرسویز رفت.

چرا سید در مصر اقامت گزید؟

را فعی‌ورود سید را به مصردفعهٔ اول دراوایل سال ۱۸۷۰م و اواخر ۱۲۸۶ ه و مسافرتش را به آستانه ورویدادهای آن جاوعودت ازآستانه‌به مصر را دفعه دوم در سال ۱۲۸۸ ه (مطابق ماه مارچ ۱۹۷۱) میلادی واقامتش رادر مصر متذکرشده می پرسد:

چه چیزی باعث گردید که خدیو اسماعیل، حکیم افغان را دعوت تا قامت بمصر داده واو را مورد اکرام قرار دهد؟ واقعاً کاری عجیب است زیرا گذشتهٔ سیاسی و اخلاقی سید چنان بود که شاهان مستبد همه از و نفرت داشتند. تملق پیشه هم نبود که توجه ورضائیت ایشان را جلب مینمود تا وظیفهٔ برایش می سپردند.

مگر وقتی بدانیم که خدیو اسماعیل یك صفت ستودهٔ علم پروری وتعمیم علم داشت چون درانوقت شخصیت علمی سید برازنده تر از شهرت فلسفی و شخصیت سیاسی وی بود عجیب بنظر نخواهد آمد که خدیو چنین عالمی محقق را که مصر از دانشش مستفیض گردد مورد اکرام و احترام قرار دهد زیرا سکونت سید در مصر فتح علمی شمرده میشد واثر آن تاءسیس یکی از چندین مکاتب عالی است که در دوران خدیو اسماعیل افتتاح یافت.

علاوه برین چون در آن وقت (۱۸۷۱) خدیو اسماعیل به اوج سلطه واقتدار خود رسیده حکمرانی مطلق العنان و صاحب امر و نهی شمرده شده مقررات وطن واهالی را بدون رقیب و محاسب تعیین مینمود. مجلس شورا بازیچه او و مجرا ید مداحانش بودند. و حیثیت و مقام وی تا آنوقت هدف مداخلهٔ خارجیها قرار نگرفته بود (۱) بنا برین از اندیشه های سیاسی حکیم شرق و تنفرش از استبداد و سلطهٔ مطلق تشویش و نگرانی نداشت.

مداخلهٔ خارجی ها در سال ۱۸۷۵ صورت گرفت

قبل ازین مداخله چیزی که سلطهٔ اسماعیل را از داخل یا خارج تهدید کند وجود نداشت. نهضتیکه در اثر تشویق اسماعیل توسط سید رویکار آمد نهضت علمی وادبی بود و با اینکه در سال ۱۸۷۶ به مرحلهٔ سیاسی درآمد متوجه اسماعیل نشد بلکه متوجه مداخلهٔ خارجی بود.

---

(۱) وصف تام حالت مصر در دوران خدیوی اسماعیل که استاذ امام محمد عبده در کتاب (اسباب انقلاب عرابی) بیان نموده در آینده پیش کرده میشود.

نقطهٔ دیگری در ین جا قابل اشاره است : سید فضای آستانه را برای نهضت علمی و فکری مساعد نیافت بنا بر آن آستانه را ترك گفته رو بمصر آورد.
اخبار وقایع آستانه قبل از ورودسید بمصر رسید. اسماعیل با حکومت آستانه در مقام و نفوذ سیاسی هم چشمی داشته و آنرا حقیر میشمرد ونمی خواست مصر تابع ترکیه و خودش غلام حلقه بگوش سلطان عثمانی باشد ودرین راه مساعی هم صرف نمود میخواست مصر از ترکیه منفصل گردد چنانچه در نمایشگاه پاریس (۱۸٦۷) بحیث پادشاه مستقل تظاهر نموده ودعوت سلطان را برای حضور در جشن کانال (۱۸٦۹) پس گوش کرده ودر آن جشن برا علان استقلال نام مصر عزم داشت و فتوریکه بین خدیو سلطان بوجود آمد ، قریب بود روابط شان را قطع نماید مخصوصاً فرمانیکه در نوامبر (۱۷٦۹) از طرف سلطان صادر شدو سلطه خدیو را کم میکرد. (۱)

سید درین فضاء بمصر وارد شد

سیدجمال الدین بعد از تبعید از آستانه بمصررو آورد اسماعیل ذکاوت بخرچ داد و از فرصت کار گرفته خواست فیلسوف افغان را بحیث عالم حمایه کند زیرا درینصورت مردم میدیدند که وقتی دارالخلافه بر علماء تنگ میشود آغوش پرمهر مصرایشان را میپذیرد وا ین تهیهٔ زمینه برای نشر علم دلیل روشن علم پروری برای خدیو مصر بر سلطان عثمانی است.
ریاض پاشا به سید احترام واکرام داشت مگر درین عمل تنها نبود زیرا وزرای اسماعیل خلاف ارادهٔ خدیو کاری نمی نوانستند. با اینهم این مرددر اشتراك در کاریکه در مصر نهضت علمی و فکری و سیاسی آورد قابل قدر است.

---

(۱) صفحه ۸٤ ج ۱ کتاب (عصر اسماعیل) مراجعه شود.

اثر اخلاقی و سیاسی سید

رافعی پس از بیان اثر علمی و ادبی سید در مصر (۱) میگوید:
سید جمال الدین با روان خستگی ناپذیر و نفس قوی بمصر وارد شد این نفس بنا بروراثت و تربیهٔ اولی متصف به صفات و اخلاق حمیده و آراسته بمعرفت و حکمت بود. تلخی زندگی در افغانستان این نفس را سره کرده و چنان با عزت بار آورده بود که بر عوایق ادوار زندگی فایق آمد چنانچه علی الرغم شکست و هزیمت محمد اعظم خان سید دوستی خود را با وی حفظ کرد و با خصم وی نساخت و رخت بهندوستان کشید. چون سیاست استعماری از آنجا دورش نمود به آستانه رفت در آنجا نیز تملق و مکر نکرد و راست و حق را آشکار گفت و با اینکه هدف مخالفت و عداوت شیخ الاسلام واقع شد عقب نشینی ننمود و همین اختلاف سبب تبعید ش از آستانه گردید.

این اخلاق سید با نرمی و صبر بر ظلم متابعت حکام که در مصر رائج بود اختلاف داشت و چون جنبه ادبی شخصیت های برجسته در نفوس مردم سلطه دارد سید با اخلاق عالی در مصریان روح عزت و شهامت دمید و با خواری و ذلت پنجه داد.

سید مکتب اخلاقی است

سید با درس وروح و اخلاق ومتود های خود مکتب اخلاقی است که سویهٔ معنوی مصری ها را بلند برده دوشادوش زمان از عوامل فعال تحول مردم و انتقال شان از حالت خضوع وذلت به حالت بر آمدن درپی آزادی و انضجار از رژیم قدیم و نفرت بمقابل مداخلهٔ بیگانه در شئون ملی بشمار میرود.

(۱) تفصیل این موضوع در نوشته های استاد امام وغیر آن در ین کتاب گذشته است.

اسراف حکومت اسماعیل در قرضه (۱)

حکومت اسماعیل در استقراض افراط کرده بود با وجودیکه حکومت در اخفای آن بوسایل مختلف میکوشید در انظار مردم آشکار گردیدومردم بعد از چشیدن تلخی استبداد میل به اصلاح رژیم پیدا کرده و از قروضیکه کشور را به زنجیر های مداخله بیگانه می بست در هراس شدند.

مداخله کشورهای اروپائی

اواخر سال ۱۸۷۵ و اوایل سال ۱۸۷۶ را میتوان آغاز مداخلهٔ کشورهای اروپائی تحریر کرد زیرا خریداری سهم های مصر در کانال سویز از طرف انگلیسان وورود مستر کیف برای تفحص معاملات مالی مصر و عجز حکومت از تادیهٔ اقساط قروض وانشاء صندوق قرضه در سال ۱۸۸۶ از آثار این مداخله شمرده میشوند. (۲)

این دست اندازی از اسباب اساسی انضجار مردم نسبت به رژیم حکم وتحریک شان به نجات از آن محسوب میشود زیرا سیاست حکومت منجر به مداخلهٔ کشورهای اروپائی در مصر وتوهین عزت وطن واستثمار آن شد.

نهضت ملی وسیاسی

از ینجا نهضت ملی وسیاسی پدید آمده مبادی تعالیم حکیم شرق که در نهضت سالهای اخیر دوران اسماعیل نقش بارزی داشت واز بزرگترین ادوار جنبش ملی بشمار میرفت در دلهای مردم راهی پیدا نمود.

---

(۱) استاذ امام محمد عبده در نوشته های خود راجع به استاذ ش این امور را مفصلا بیان نموده.

(۲) دیون مصر در دوران اسمعیل به ۱۲۶۳۵۴۳۶۰ پوند بالغ شده بود صفحه ۲۹ ج ۲ کتاب (عصر اسمعیل) تاءلیف عبدالرحمن رافعی.

مظاهر این نهضت

امور ذیل مظاهر این نهضت شمرده میشود : تاسیس واشاعهٔ جراید سیاسی میل مردم به خواندن آنها ، بحث مردم در مسائل وطنی وملی ، انضجار شان بمقابل وضع سیاسی واقتصادی آن ، روحیهٔ اعتراض وبیداری در مجلس شورا از طرف وکلائیکه عبد السلام مویلحی ، زعامت شانرا بعهده گرفته بود . این وکلارا روحیه سید متأثر ساخته بود چنانچه علاقهٔ روحانی بین سید ومویلحی از خلال گفتار آشکارای مویلحی که درمجلس شوری به وضاحت دیده میشود در کلمات وعبارات وی اثر روح بزرگ سید خوب واضح است (۱)

سید جمال الدین وانقلاب عرابی

سید جمال الدین طرفدار استبداد واسراف اسماعیل واینکه به کشور های استعماری قوت مداخله در مصالح وحقوق وطن میداد طرفدار نبوده و توفیق را بروی ترجیح میداد زیرا توفیق قبل از رسیدن به تخت سلطنت متمایل به انقلاب بوده اسراف وسیاست پدررا مورد انتقاد قرار میداد و درمحفل ماسونی بربنای رژیم مشروطه پیمان کرد ند .

مگرپس از آنکه توفیق به سلطنت رسید وفا بعهد نکردوعلایم انحراف از رژیم مشروطه در کارهایش ظاهرشد گفتارسفرای استعمارعرابی را که درراءس شان قنسل انگلیس درمصرقرارداشت می شنید چون این گروه مخالف روح انقلابی ودعوت آزادی‌خواهی وقانونی سید جمال الدین بودند نزدخدیو سخن ها زده او را به تبعید سید از مصردلالت میکردند همان بود که مجلس وزرا که بریاست خدیودایرمیشد امرتبعید سیدرا داد .

تبعید سید بر نهایت سختی و خیانت اجراءشد طوریکه درشب یکشنبه ششم ماه

---

(۱) سخن سلیم‌عنجوری قبلاً در این کتاب‌درصدر این‌موضوع گذشته است وازآن برمی آید که عبد السلام مویلحی از شاگردان سید جمال الدین بود .

رمضان المبارك ۱۲۹۶ ه مطابق ۲٤ اگیست سال ۱۸۷۹ م درحالیکه سید و خادم امین وی بسوی خانه میرفتند در اداره پولیس توقیف شدند و بدون اینکه جامهٔ با خود برد ارند علی الصباح توسط موتر سرپوشیده به ایستگاه قطار آهن و از آنجا تحت مراقبت شدیدی به بندر سویز انتقال داده شدند تا ذریعهٔ کشتی ایکه روانهٔ هندوستان (۱) بود به بمبئی برده شوند حکومت از نشر اعلامیهٔ مطبوعات در هشتم رمضان ۱۲۹۱ مطابق ۲٦ اگیست ۱۸۷۹ امتناع نورزید و تبعید سید را به‌عبارت اسف انگیز مملو از دروغ و افتراء اعلام داشت اگر حکومت وقت اندکی شرم میداشت و احساس شرافت مینمود بچنان کار خجالت آور اقدام نمیکرد زیرا در اعلامیه تذکر داده شده بود که‌سید جمال‌الدین در راه‌فسادسعی مینماید‌حالانکه‌سیدجز‌در‌راه‌بیداری‌مردم‌و نجات‌ملت ازخواری وبندگی نمی کوشید (۲) و نیز در اعلامیه گفته شده بود که سید رئیس آن دستهٔ سری است که از

---

(۱) انتقال آن به کشتی در صبح سه شنبه ۸ ماه رمضان سال ۱۲۹٦ هجری مطابق ۲٦ اگیست سال ۱۸۷۹ میلادی بود .

(۲) این نقل امر تبعید جمال الدین از کشور مصری است که از جریده الاهرام نقل شده جریده الاهرام مینویسد : اخطار رسمی آتی از طرف اداره مطبوعات بما رسید وما آنرا به امر این اداره نشر کردیم .

حکومت دانست که جمعیت سری ایکه از یکدسته جوانان تنومند تشکیل شده و برفساد دین ودنیا پیمان بسته اند وریاست شانرا شخصی بعهده گرفته که بنام سید جمال الدین افغان یاد میشود وزمام‌برده کسی است‌که‌بخاطرهمچوفسادهائیکه‌درکشور مصری مرتکب شده از آستانه‌تبعید شد وحکومت بیدار تدابیریکه برای بریدن ریشه فساد ضروری است اتخاذ نموده بوزارت داخله امری صادرکرد که این مردفساد پیشه را از کشور مصری دور نماید و باید از بندر سویز به حجاز نقل داده شود تا متجاوزین وکسانیکه براین گونه فساد اقدام میکنند عبرت گیرند . مؤلف جریده الاهرام شماره ۲۸ اگست ۱۸۷۹ در این اعلامیه که‌پر ازدروغ وافتراء است سهم شخصیت‌های مذهبیکه جمال‌الدین را به کفر وزندقه متهم میساختند نیز واضح است وبوی رکود وغباوت وارتجاع ازآن بمشام میرسد به ص ۳۸ و ۳۹ مراجعه شود .

جوانان بیخرد تشکیل یافته و مردم باید با این هیاءت تماس نگیرند.

و آنچه حقیقتاً الم انگیز است این است که تبعید سید و اصدار اعلامیه از طرف حکومتی اجراء میشود که خدیو توفیق در راءس آن و محمود پاشا در کابینه شامل بود درحالیکه قدردانی های سابق توفیق از سید و ارادتمندی محمود پاشا را به سید میدانیم فکر کنید که دوستان ومعاونین چگونه در برابر استاد خود تغییر قیافه دادندو وفا از بین مردم تا کدام حد رخت بسته است نمیدانم بارودی چگونه به تبعید سید موافقت کرده و در تحمل مسئولیت آن اشتراك کرد ؟

و اگر بگوئیم باین عمل موافق نبود پس چرا احتجاجاً از وظیفهٔ وزارت استعفا نکرد . ممکن نیست که بارودی را درین قضیه مجاز ندانیم یا قابل دفاع باشد .

گرچه سید از مصر تبعید شد ولی آثار اندرزهای وی در جامعهٔ مصری باقیماند فکر مردم متوجه اصلاح و بنای رژیم حکم برپایهء آزادی و شورش شد ازین رو سید از حیث جنبهء روحی و فکری پدر انقلاب عرابی بشمار میرود و بسیاری از زعمای این انقلاب از شاگردان وی اند وحتی خود انقلاب دامنهٔ جنبش های سیاسی ایست که سید در دوران اسماعیل در ظهور آن تاثیر بسزا داشت . واگر سید در اثنای انقلاب در مصرمیبود با افکار حکیمانه و مجرب آن را رهنمونی کرده نمیگذاشت در دست حماقت و بی تجربگی افتد مگر سرنوشت شوم ودسایس انگلستان ومحرکین در حالیکه مصر به تربیه تجربهٔ سید نیازمندی داشت او را از مصر دور نگهداشتند .

سید در این وقت در حیدرآباد دکن اقامت داشت ورسالهٔ (رد بر دهریان) را نوشت و حکومت قانونی او را مجبور ساخت که تا خاموشی انقلاب عرابی در هندوستان بماند .

کار سید در اروپا در جریدهٔ عروة الوثقی

بعد از اینکه انقلاب عرابی ناکام شد و انگلیسها به فتح مصر موفق شدند به سید اجازهٔ رفتن بهر جا داده شد سید به اروپا سفر نمود و بعد از سپری نمودن چند روز در لندن به پاریس رفت و شیخ محمد عبده شاگرد بزرگ خود را که بعد از خاموشی انقلاب عرابی به بیروت تبعید شده بود به پاریس خواست شیخ محمد عبده به پاریس آمد و به نشر جریدهٔ عروة الوثقی آغاز نمودند (۱) عروه الوثقی نام جمعیتی بود که برای دعوت ملل اسلامی بسوی همکاری و وحدت و نهضت برضد استعمار و آزاد کردن مصر و سودان بوجود آمده و عدهٔ زیادی از زعماء و بزرگان عالم اسلام دران شامل بودند جریده به همین نام از طرف همین جمعیت نشر میشد نشر جریده بعهدهٔ سید گذاشته شد. استاد و شاگرد در تحریر آن شرکت داشتند مقاله‌های آن محصول طبع روان سید و خامهٔ استاد امام بود این مقاله‌ها در علو معانی و نیروی روحی (۲) و بلاغت و اسلوب عالی از معجزات خداوند بشمار میرود و به خطابه‌های آتشینی شباهت داشتند که جرءت و شهامت را در نفوس خوانندگان بر می انگیخت و از لحاظ روحیه و قوت تاءثیر، سبک خطابه‌های نهج البلاغهٔ حضرت علی کرم الله وجهه را دارند. و این جای تعجب نیست زیرا سید نیز شراره‌ئی از روشنائی آل حسین (رض) است که گوئی روح حضرت علی کرم الله وجهه دروی حلول کرده و اثر آن در نوشته هایش پدید آمده است.

هدف جریدهٔ عروة الوثقی بیداری ملل اسلامی، حمایهٔ حقوق شرقی‌ها

---

(۱) راجع باین جریده در آینده صحبت میکنیم.

(۲) رافعی در فصل (مشاهیر ادب درعصر اسمعیل) راجع به آن میگوید جمال الدین کسی است که روح زندگی را در نهضت علمی وادبی وسیاسی دمید و بیجا نخواهد بود که آنرا در مقدمهٔ ردیف مشاهیر ادب در عصر اسماعیل قرار دهیم ص ۲۶۹ ج ۱

ودعوت شان به مبارزه بمقابل استعمار اروپائی وجهاد در راه آزدی واستقلال بود. بنابرین آوازه اش در عالم اسلامی پهن شد ومردم کشورهای مختلف به خواندن آن شوق و تمایلی نشان دادند مگر حکومت براساس قانونی راه های مصروهند را برروی آن مسدود نموده وخوانندگانش را تعقیب و مجازات شدید میکردو کار را بجائی رسانید که بحکومت مصر دستور داد تا هر کسیکه جریده در نزدش دیده شود از پنج تابیست پوند مصری جریمه بدهد و برعلاوه درراه نشر آن آنقدرموانع بوجود آورد که شماره های آن از هجده متجاوز نشد.

سید سه سال در پاریس ماندودرین مدت راجع به مبارزه با تجاوز کشورهای اروپائی بر ملل اسلامی مقالات نوشت و بحث ها کردوبا شاگردان وطرفداران خود در مصر مکاتبه و مراسله مینمود.

رافعی ماجراهائیرا که در پاریس میان سید ورینان فیلسوف فرانسوی رخ داده بود تغییر وضع شاه ایران و شرح اینکه تخم آزادی ایراکه سید در ایران کاشته بود چنان بلا انقطاع نمو کرده بالآخره به اعلان قانون اساسی ایرانی در سال ۱۹۰۶ به ثمر رسید، دعوت عبدالحمید و وقایع نفرت انگیز آنجا را ذکر کرده سپس به بیان اوصاف اخلاق. دانش و عقیده جمال الدین چنانچه قبلا بیان نمود، پرداخته و راجع به روح بارزهٔ سید میگوید.

روحیهٔ بارزهٔ سید جمال الدین

ظاهراست که روحیهٔ بارزهٔ سید جمال الدین از بارزترین صفات وی است و میتوان گفت که سایر صفات و اخلاق وی از آن سرچشمه گرفته و همین صفت درسخترین اوقات همراه وی بوده وچون غریزه در او جا گرفته بود وقتی درا وایل دوران خدیو توفیق اورا با جیب خالی به بندر سویز انتقال دادند قونسل ایران و یکعده از تجار ایرانی مقدار زیادی

مال را بنام تحفه و یا قرض حسنه تقدیم کردند ولی سید از قبول آنان امتناع آورده گفت: (مال خود را نگهدارید زیرا به آن نیازمندترید. شیر در هرجا رود شکار خود را گم نمیکند) این واقعه گواه نیک این حقیقت است، سپس رافعی راجع به هدف سیاسی سید سخن زده مینویسد:

هدف سیاسی سید جمال الدین

استاد امام محمد عبده میگوید: (سید برای اینکه کشورهای اسلامی نیروی خود را تجدید نمایند و سر از بالین غفلت برداشته بیدار گردند و به کاروان کشورهای انکشاف یافته رسیده عظمت گذشته خود را بیابند کوشش هائی میکرد و نیز سرنگونی سلطه برطانوی در کشورهای شرقی و رفع سایهٔ وی از سر ملل اسلامی شامل هدف سیاسی وی بود سید در عداوت با انگلیس کارهائی کرده که ذکرشان موجب طوالت کلام میگردد).

رافعی در سرگذشت سید بخوبی نشان میدهد که نامبرده حیات خودرا وقف دمیدن روح نهضت و آزادی در کالبد کافه ملل شرقی کرده بود از آنرو نخستین زعیم آزادی و اولین باعث نهضت جدید شرق بشمار میرود اگرچه ثمرهٔ دعوت و مساعی خودرا در ایام زندگی نچید ولی همین افتخارش کافیست که او کسی است که تخم اول و جنبش های ملی ایرا که زیاده از پنجاه سال (۱) باینطرف در شرق رخ داده و بعد از این هم انشاء الله رخ میدهد بزمین افشاند و اگر پیروزی دعوت اصلاحی و زحمتکشی خود را در روزهای حیات به چشم سر ندید سبب آن خودش نبود چه وظیفهٔ خود را به بهترین وجهیکه زعمای با اخلاص ادا میکنند ادا کرد لیکن تقدیر با او موافق نیفتاد و عوایق زیادیکه از توطه چینی های کشورهای استعماری خصوصاً حکومت برطانیوی و عدم نصرت و ستم شاهان شرق نشاءت کرده بودراه دعوت آنرا مسدود ساخت.

---

(۱) سال ۱۹۳۲.

و آنچه را خدیو توفیق پاشا، هنگامیکه زمام امور مصر را بدست گرفت در برابر سید اجرا کرد به چشم سر دید، چه پیمان خودرا با سید جمال الدین نقض کرده از کشور مصرد و رش نمود همچنان ناصر الدین شاه پادشاه ایران عین رویه را در برابر سید اختیار کرد زیرا سید را به سبب اینکه از علم و فضل آن استفاده برد بایران خواست و دیری نگذشت که وضع سابق تغییر کرده آنرا بندی و بعداً به تبعید او از ایران امر نمود و حوادث اسفناکی که در دوران سلطان عبد الحمید در آستانه برای سید رخ داده بود از چشمان پوشیده نیست و کافی است بیاد داشته باشیم که جمال الدین در قصریکه از گماشتگان و جاسوسان سلطان پر بود بصورت محبوس بسر برد تا اینکه بحالت شبه مقتول داعی اجل را لبیک گفت:

شاهان و امرای شرق در برابر جمال الدین رویهٔ نا آشتی آمیزی داشته و بصورت شعوری و یا غیر شعوری با استعمار در تخریب مساعی و مجاهدات آن همنوا بودند پس شگفتی نیست که سید جمال الدین پیروزی دعوت اصلاحی و آزادی خواهی خود را به چشم سر نبیند بر علاوه عدم کمك و همکاری اکثر طبقات نیز نصیب او گردید گوئی درصحرای خشك و خالی شروع بدعوت کرد که در آن شنونده وجواب دهنده وجود نداشت. شکی نیست که شرق صدسال بکار داشت تابه اندیشه های او پی برد از انجاست که به او از آزادی خواهی آن در ایام زندگی اش گوش ندادند ثمرات دعوتش جز پس از مرگ وی چیده نشد واین امر بجای اینکه از ارزش آن بکاهد بقیمت آن میافزاید، چه در وقتی بدعوت آغاز نمود که مددگاری وجود نداشت و اجابت کنندهٔ دعوت آزادی خواهی کم بود سید خصوصاً درروز های اخیر زندگی به سبب ظلم و نقض پیمان ها تلخی نا امیدی و رنج را چشید و واقعاً بسیار رنج آور بود خاصتاً وقتیکه سید در ذهن خود مقدار

اخلاص فداکاری خود را در خدمت ملل شرقی با انکار و اعراض و دیگر گونی امرا و زعمای آن مقایسه مینمود.

امیر شکیب ارسلان در بیوگرافی (۱) او ذکر میکند که در سال ۱۸۹۲ در آستانه با سید روبرو شدم بخاطر رنج شدیدیکه راجع بوضع آئین اسلام حس میکرد افکار عجیب و غریبی در ذهنش پیدا میشد باری برایش گفت (اخلاق مسلمانان بحدی رو به انحطاط و انحلال رفته که جز اینکه سر از نو خلق شوند امید بیداری و صلاح شان نیست و چقدر خوب میبود اگر کسانیکه زیاده از دوازده سال عمر دارند زنده نمیبودند آنگاه این نسل خورد سال چنان پرورش میشد تا براه راست و سلامتی کشانیده می شدند.)

و باری دیگر برایش گفت (اخلاقی در اسلام باقی نمانده است و این محمود سامی پاشا بارودی شاعر بزرگ و رئیس مجلس وزراء در حالیکه از بهترین مسلمانان بشمار میرود در اثنای وقایع انقلاب عرابی با من پیمان بست و پس از آن پیمان خود را نقض نمود) (۲).

(و نیز گفت شکی نیست که همت های مسلمانان پست و عزیمت آنها خوابیده و اندیشه های شان مرده است و جز شهوات در آنها چیزی وجود ندارد.)

از رنجیکه نسبت به خرابی وضع ملل اسلامی حس میکرد چنین افکار در سر می پرورانید و این رنج، ما را به اندازهٔ احساس آن بر اسلام و شرق رهنمونی میکند چون کسی در دعوت اصلاحی با وی معاونت نکرد اندوهگین شد و پیوسته این غم و اندوه باوی همراه بود تا زندگی را وداع گفت و باوجودیکه امروز سی و پنج سال (۳) از وفات آن میگذرد در تمام دنیا

---

(۱) ص ۲۹۹ ج ۲ از کتاب (حاضر عالم اسلام).

(۲) به امر تبعید آن از کشور مصر که بتصویب مجلس وزراء رسیده بود اشاره میکند وبارودی در آنوقت وزیر اوقاف بود و در ان تصویب اشتراک داشت.

(۳) در سال ۱۹۳۲ نوشته شده.

مسلمانی دیده نشد که قبر آنرا کاوش نموده وطوری آنرا آباد نماید که لیاقت یاد و بود مرد بزرگیرا داشته باشد که عمر خود را در بعث و ترقی ملل شرقی فنا کرده و روح زندگی و آزادی را در آنها دمید، تا اینکه مستر کرین امریکائی در جستجوی قبروی مساعی بخرچ داده و در سال ۱۹۲٦ آنرا در آستانه پیدا نموده آبدهٔ نفیسی از مرمر که در آن اسم سید را نقش بست، بنا نمود و با اینکار خویش وظیفهٔ ایرا ادا کرد که بایست این وجیبه را دولتمندان و بزرگان مسلمانان (۱) ادا میکردند و این کار که مظهری از احسان شناسی است شمهٔ وجههٔ ئی از پسماندگی سیاسی و اجتماعی ملل شرقی را واضح میسازد چه ملل تاوقتیکه قیمت وارزش مردانی را که حیات خود را در راه عظمت و مجد آنها فنا کرده اند نداننذ آماده نهضت صحیح نیستند.

بیماری ووفات سید جمال الدین:

رافعی ازبیماری ووفات آن سخن رانده مگوید:

روایات ثابت ومسلم است که سید جمال الدین بحالت شبه مقتول از جهان درگذشت وعلایم وقراین این روایت را تائید میکنندزیرا تحریکات وی بقتل شاه وتغییررویه سلطان دربرابر او وحبسش درقصروسخن چینی های ابوالهدی صیادی این مفکوره را که وسیله نجات از او را بهرطوری بود میخواستند به ذهن نزدیک میسازد باوجودیکه قتل وخیانت درامور آستانه عادی بود به عقیدهٔ ما صحیح ترین این روایات که قابل اعتماد است روایت شکیب ارسلان درکتاب عالم اسلام حاضر (۲) میباشد وازجمله چیزهائیکه روایت

(۱) بروی مرمر اسم و تاریخ تولد و وفات آنرا نوشت و بر پشت آن عبارت آتی را نگاشت (این مزار را دوست صمیمی مسلمانان مرد امریکائی بنام (چارلیزکرین درسال ۱۹۳۸ بنا کرد) وجسد مبارک سید رحمت الله (ع) تا سال ۱۹٤٤ که با فغانستان نقل داده شد دران قبر مدفون بود.

(۲) به نوشته امیر شکیب ارسلان در صفحه (   ) این کتاب و ما بعد آن مراجعه شود.

شکیب ارسلان را تائید میکند یکی اینست که عدهٔ زیادی از دوستان ایرانی سید جمال الدین را عقیده براین‌است که بیماری ایکه سبب وفات سید شد اگرچه شباهت سطحی بمرض سرطان داشت مگر درحقیقت اثرزهری بودکه توسط مسواک (۱) درلب وی تلقیح شده بود.

شیخ عبدالرشید ابراهیم دانشمند مشهور روسی که یکی ازشاگردان سید بود روایت کرده میگوید. درروزهای اخیر بیماری سید بدیدنش رفتم وبدست خود اشاره نمود که نزدیکش شوم سپس نزدیک شدم و چون توان سخن گفتن راند اشت قلم و کاغذ راگرفته نوشت.

ای خداوند گواه باش که سخن محمد (ص) قبل از وفاتش (امتم امتم بود و من ملتم ملتم میگویم.) عبدالرشید میگوید چون پس از دوساعت بسویش بازگشت نمودم جسدش را بیروح بروی بستر یافتم.

توطئه ابوالهدی صیادی
برای قتل سید جمال الدین

از آنچه مورخین موثق نوشته اند بوضاحت بر می‌آید که سید جمال الدین بحالت شبه مقتول عالم وجود را ترک گفت چنانچه مورخ بزرگ عبدالرحمن رافعی نیز این حقیقت را بیان کرده و شکی نیست که قتل آن اثرتوطئه ای باشد که بتلبیرابوالضلال معروف به ابوالهدی صیادی چیده شده وقبل‌ازانکه سید از لندن به آستانه خواسته شود تارهای این توطئه بافته شده بود. وخواستن سید از لندن به آستانه برای اجرای توطئه بود.

وسبب آن اینبود که چون حمله سید بر ناصرالدین شاه، به علت ستم آن بر مردم ایران شدت‌پیدا کرد شاه ترسید که مبادا این هجوم بر فتنه ای منجر گردد که دامنهٔ آن خودش راهم فرا گیرد بهان اساس بود که

---

۳) به ص ۱۲-۹۶ کتاب (انقلاب ایرانی) مراجعه شود.

بدوست سرکش و طاغی خود یعنی عبد الحمید (۱) پناه برد تا از راه حیله جمال الدین را به آستانه کشیده سپس آنرا از بین ببرد و سلطان عبد الحمید شیطانی قویتر از ابوالهدی صیادی برای ارتکاب این جرم نیافت ازانرو مکتوب سلطان را بقلم خود نوشت تاسید به آستانه آید بناءاً سیاق تاریخ مارا به نوشتن چیزی راجع باین دجال وامیدارد تا مردم به حقیقت آن پی برند.

وقتیکه ستاره دولت عثمانی شروع بافول نمود به مصیبت مشایخیکه ازروی دروغ و تزویر دعوای اسلامیت مینمودند دچار شد خبث و گمراهی آنان زوال سلطنت را از صفحهٔ وجود سریعتر ساخت و ما آنچه را موءلف (آنچه آنجا است) گفته است بهترین مصور این مشایخ است در اینجا ذکر میکنیم زیرا موءلف این کتاب ابراهیم مویلحی است که مدت درازی در آستانه میزیست از آنرو نوشته هایش از معلومات مستقیم و تجارب درست سرچشمه گرفته است و ما در اینجا به خلاصهٔ سرگذشت دجال بزرگ یعنی ابوالهدی صیادی که به دسایس و سخن چینهای خود دشمن سنگدل سید جمال الدین بشمار میرفت اکتفا میکنیم . موءلف کتاب (آنچه آنجا است) تحت عنوان مشایخ مینویسد. آنها ستون های تخت خلافت وتعداد شان چهار نفربود :

---

(۱) مستر بلنت درخاطره های مارچ سال ۱۸۹۱ میگوید : شیخ محمد عبده ، سلطان عبدالحمید را به این قول خود که ازبزرگترین خونریزان عصر است توصیف میکند و این شدید ترین کلمه ایست که عالم دینی خلیفه خود را بدان توصیف مینماید ولی اگر به چشم واقع بین دیده شود بمشاهده میرسد که سلطان عبد الحمید برای استواری نفوذ خود ازتوسل به زشت‌ترین وسایل دریغ نمیکرد چه هر جنبش فکری ایراکه درامپراطوریت نشاءت میگرد درمهد ش می میرانید و نه تنها این بلکه مبالغهء آن درخوابهای موهوم بیدار ی روزافزون بود ازانجاست که خود را بنام خلیفه یاد میکرد تا ازاین راه نفوذ و سلطهءخود رابه همه مسلمانان پهن سازد وسلطان ازهمه آنواو خاصه در بارخود که همیشه خوف اغتشاش را در دل آن می انداختند متاءثربود وهنگامیکه سید درآستانه بود وباش داشت ازاو پرسیدند که آیا ایمان بیشی‌وکمی را قبول میکند ویانه ؟ درجواب گفت . که ایماندر قریه هاقابل بیشی وکمی‌نیست اما ایمان درشهرها درهرساعت کم ویا بیش میشود مانند ایمان عبد الحمید.

شیخ ابوالهدی خانشیخونی ، شیخ قیصر لی مدنی ، شیخ فضل باشا ملیباری مکی و شیخ محمد ظافر مدنی مغربی و مردم راجع بتماس و نزدیکی شان به تخت سلطنت اقوال مختلف و افکار گوناگون دارند .

ابوالهدی صیادی

ابوالهدی در بدو ورود خود به آستانه جز شیخ ؛ لقبی دیگر نداشت ودر آخر حکمروائی سلطان عبدالحمید با لباس اهل طریقت دریکی از خانقاها ذکر را بصورت ترانه ادا میکرد و بر سم طریقه رفاعیه که طریقه خودش هم بود بر دف می کوفت و مانند رفاعیان موی درازی بر سر داشت .

سبب اتصال آن به عبدالحمید

سبب نزدیکی او به عبدالحمید این بود که سلطان خوابی دید چون خواب خود را بیکی از دوستان شیخ حکایت کرد برایش گفت من شیخ پیر معرفتی را که با خدا است میشناسم امکان دارد خواب سلطان را درست تعبیر نماید همان بود که سلطان به احضار او امر نمود تعبیر شیخ مورد پسند سلطان واقع شده با وی پیش آمد نیک کرد و شیخ (۱) به ما بین صعود کرد روزی شیخ اعلام داشت که : من دیشب نبی صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم و مرا مامور ساخت تا سخن آنرا بلا واسطه به سلطان ابلاغ کنم چون سلطان ازاین واقعه آگاه شد بشیخ ابوالهدی امر کرد .

تا بالواسطه امر نبی صلی الله علی و سلم را بآن برساند ولی شیخ از ابلاغ بالواسطه امتناع ورزیده گفت : من ماءمور شده ام که سخن پیغمبر را بدون واسطه به خلیفه بگویم و هیچکس میان ما نباشد وچون برایش گفته شد که

(۱) ما بین کلمهء است که براطاقی که دارای دو دروازه است اطلاق میشود ویکی از آن دو بطرف حرم و دیگری بطرف خدم و حشم باز میشد و بعدا بسرای سلطانی اختصاص یافت .

سلطان زبان عربی را نمیدانند مدت دو روز انتظار کشیده پس از آن گفت: اکنون من بزبان ترکی سخن گفته میتوانم چون از ان پرسیده شد که چگونه؟ گفت: نبی صلی الله و علیه و سلم را در خواب دیدم و لعاب دهن خود را در دهنم انداخت و به اثرآن بزبان ترکی (۱) سخن زدم سپس گفته ء پیغمبر را بزبان ترکی به خلیفه ابلاغ نمود و از انوقت به بعد نزد سلطان مقامی پیدا کرد که قبل از آن نصیب هیچکس نشده بود وزراء و بزرگان دسته هایش را میبوسیدند و عقیده داشتند که مهدی موعود همین است وچنین استدلال میکردند که لفظ ابوالهدی در حساب جمل ۵۹ و لفظ مهدی نیز ۵۹ است گذشته از خودش مردم به پدرش نیز کراماتی را نسبت میدادند از آنجمله این است که یکبار شتر بادرنگ را که وزن آن به هفتاد پاو بالغ میگردید خورد و منکرین را باین قول (که اگرخاموش نشوند تمام آنها را می بلعد) تهدید میکرد و چون در برابر یکی از حکام فرانسه مشکلی پدیدار میشد میگفت: علتش را در زن جستجو کنید و در هر نوع ضرریکه بدولت عثمانی ویا یکی از رعایای آن میرسید میگفتند: سببش را از شیخ بپرسید چنانکه با ثر تتبع و کنجکاوی و بحث معلوم میشد که اصل هر مصیبت شیخ است و حتی بعضی آنها میگفتند که شیخ برای سلطان مانند شیطان برای رحمان است و در اذیت مردم بحدی رسیده بودند که از بربادی قریه با تمام باشندگان آن خودداری نمیکردند گویا حیات خود و طرفداران خویش را بر هلاك مردم و انهدام مساکن شان بنا نموده بود وانتقال وی از بوریای خانقاه به بساط سلطنت و از پوشیدن جامه اهل طریقت به نصب نشانهای عالی برسینه اش سریع بود و چون دروغ میگفت منافقین میگفتند: راست گفتی و هنگامیکه ظلم میکرد میگفتند: عدل کردی و چون نام کسی را به بدی

(۱) این ازدجالی آن بشمار میرود چه مدت پنجسال درآستانه بسر برده بود و این مدت کافی است که شخصی زبان ترکی را بیاموزد .

یاد میکرد آنها به تکفیرش می پرداختند .
به ستاره شناسی جهت تعبیر خواب بدرگاه سلطان نزدیک شد و وقتیکه دستش از تیرهاییکه قلب دین را با آنها جریحه دار میساخت تهی شد راه خیانت ودسیسه را پیش گرفت و اکثر راپورهاییکه از طرف جاسوسان تقدیم سلطان میشد به تحریک اینمرد میبود .
روزی برای بلند بردن ارزش خود برای سلطان گفت : تعداد شاگردانم به ده ملیون رفاعی هامیرسد وعلاوه نمود که عربستان در قبضهٔ دستم و اولیاء خدمتگارم و خداوند و پیغمبرمددگارم و سرنوشت، حلقهء اطاعت مرا بگوش داشته شاهان اسلام به برکت من نیازمندند و بیست و یکنفر از علمای مصر به کفر وزندقهء آن فتوی دادند (۱) .
گذشته از آن عبدالله ندیم کتاب مکملی راجع به سرگذشت این دجال اکبرکه به المسامیرمسمی است نوشته وصفحهٔ اول آنرا بصورت زشت آن سیاه کرده ودرتحت آن این دوبیت را نوشته است این کسی است که قبل ازورود بهآستانه سایل حقیری بیش نبود وامروزصورت آن وا ضح میسازد که توسط حیله ومکروفریب استاذ شده است .

شمه ای از اوضاع مصردر دوران اسمعیل

قبلا وعده داده بودیم که آنچه رااستاد امام محمد عبده راجع بهحالت مصردردوران اسمعیل نوشته بیان میکنیم اینک برای اینکه بوعدهٔ خود وفا کرده باشیم بیانات آنرا مینویسم :
استاذوامام فرزانه شیخ‌محمدعبده (۲) میگوید: شدايد وبدبختی‌هاوظلمت‌مطلق سراسراین‌عهدراطوری‌فراگرفته بودکه‌حتی شخص‌پرهوش‌وباذکاوت‌نیزدران‌گمراه‌شده

---

(۱) ص ۱۸۲ - ۲۲۵ از کتاب (آنچه آنجاست) ودراین کتاب بحث مفصلی دربارهٔ این دجال نوشته شده و به آن مراجعه شود .

(۲) ص ۳۵ وما بعد آن جزء اول از تاریخ استاذ امام .

وعزم را سخش متزلزل میشد باوجود آنهم از خلال این ظلمت چنان فروع تابناک پدیدارشد که اگر بزودی خاموش نمیشد و پرتو آن این طرف و آنطرف پراگنده میگردید حتما بهدف خود رسیده و اوضاع رو به بهبودی مینهاد.

مصری ها قبل از سال ۱۸۷۶ میلادی مطابق
۱۲۹۳ هجری

مصری ها پیش از سال ۱۲۹۳ هجری عقیده داشتند که حاکمیکه در راءس ادارهٔ کشور قرار گرفته میتوانند حسب خواهش و ارادهٔ خود در امور کشور تصرفاتی نماید و نیز معتقد بودند که خوش بختی شان بعدالت و امانت و یا ظلم و خیانت آن حاکم و یا قاید بستگی تام دارد و با ینصورت هیچکس حق نداشت راجع به چگونگی ادارهٔ وطن خود ابراز نظر نماید و یا حسب ارادهٔ خود در راه بهبود وضع ملت کاری انجام بدهد از علاقه‌حاکم به محکوم جز این مفهوم که آنها محکوم اند و هرچه را حکومت بر آنها تحمیل میکند متحمل شده دمی نزنند مفهومی دیگر نمیدانستند با وجودیکه یکتعداد زیاد آنها در دوران محمد علی کبیر برای اندوختن علوم به اروپا رفته بودند و حتی به کشورهای اسلامی همجوار سیاحت نموده بودند ولی ثمره ای از آن سیاحت ها نچیده و فوایدی از آن تحصیلات و سیاحت ها حاصل نکردند و یا آنکه اسماعیل پاشا در سال ۱۲۸۳ مجلس شوری را تاسیس نمود و وقت آن بود که مصری ها باید بدانند که در حل و فصل امور کشور رای و نظر آنها محترم شمرده شده و باید به آرای مردم مراجعه شود امامع الاسف مردم باین حقیقت پی نبرده و حتی وکلای مجلس شوری نیز به صلاحیت و حقوق خود و ماهیت پارلمانی مستشعر نبودند چه خود خدیو برای مجلس نظام و کارتعیین کرد بود.

در بارهٔ نظام مجلس به وضاحت گفته شده بود که: میباید مجلس در بارهٔ اموری بحث و مناقشه نماید که مورد صوابدید حکومت قرار گرفته وصلاحیت

مجلس در بحث و کنجکاوی تنها منحصر به مسایلی بود که حکومت آنها را به مجلس مختص میدانست.

اما راجع به کار چنان معمول بود که شخصی را قبل از مباحثه و مناقشه بمجلس می فرستادند تا اعضای مجلس را از ارادهٔ خدیو آگاه سازد. وقتیکه آنها امری را پس از یک مباحثه ظاهری به تصویب می رسانیدند، درک مینمودند که ارادهٔ مطلقی در افکار شان تصرف مینماید. آیا شخصی بود که خلاف ارادهٔ مذکور رفتار کند؟

آیا ممکن بود کسی مسئله ئی را که ارادهٔ او فیصله نموده بفکر خود سوق دهد و از جهتیکه حاکم بدان روگردانیده عدول نماید؟ اگر چه رای طرف مقابل از نظر یک فکر سلیم و اندیشهٔ درست برتر و معقولتر باشد، مگر امکان داشت کسی افکار خود را آزادانه بر زبان بیاورد؟

خیر! زیرا در قبال چنین کلمات، آزار روحی، تبعید از وطن و سلب مال و متاع وجود داشت.

در حالیکه مردم تحت چنین شرایطی حیات بسر میبردند نه نویسنده ای وجود داشت که توسط نوشته های خود آنها را بیدار میساخت و نه خطیبی که باپندها و اندرزهائی چند ایشان را به جنبش درمی آورد در آنوقت افکار مردم تنها پیرامون وقایعی میچرخید که البته عادی بوده و گاه گاه در هر جا بوقوع می پیوست و بسیار کم مورد توجه قرار میگرفت.

آغاز نهضت معنوی در مصر

مشیت الهی برین رفته که کارهای بزرگ زادهٔ امور کوچک باشد چنانچه درختان بزرگ وتنومند را از تخم های ضعیف و کوچک بوجود می آورد.

سید جمال الدین افغان

سال ۱۲۸۶ هجری مطابق ۱۸۶۹ میلادی بود که مرد بیگانه و باشهامتی

که در امور دین و اوضاع ملل دانش آفاقی داشت و وارد این کشور شده و در آن اقامت گزید دربدو امرعده ای از طالب العلمان باوی آشنا شده و دیری نگذشت که بسا مامورین و ارباب رسوخ بدور ش حلقه زدند هر شخص راجع با ین شخص که بجز سید جمال الدین نبود فکر جداگانه داشت و این اختلاف افکار، مردم را مجبور ساخت تا باوی تماس گرفته واز نزدیك با امرآشنا شوند.

پس از عزم اقامت، سید به تدریس علوم عقلی شروع نموده ویك تعداد زیاد علما و تشنگان علم و ادب را از فیض مجلس خود سیراب کرد. این مرد در طول صحبت خود هیچگاه خسته نشد و با گفته های خود اذهان را منور و عقاید را پاك میساخت. گفتار وی نفس را با مور عالی و فکر را بسوی حقایقی رهنمونی میکرد که در آن مصلحت مسلمانان ذی دخل میبود. اثر آن نه تنها درقاهره بلکه در دیگر ولایات آنمملکت نیز بزودی دیده شد زیرا گفتارهای این مرد بزرگ توسط طالب العلمان بر شتهٔ تحریر درآمده و در ایام تعطیل بقریه ها یشان برده میشد، اذهان مردم را روشن کرده و احساسات نیك را در آنها بیدار میساخت از ضخامت پردهٔ غفلت در همه ولایات مصر بالاخص در قاهره هر آن کاسته میشد. تمام این وقایع وقتی بوقوع می‌پیوست که حاکم نیرومند در مقام عالی خود برتر از آن بود که این شعاع واهی زیانی برای وارد سازد اما این شعاع بطی السیر هر لحظه بیش از بیش قوت میگرفت و با طراف پخش میشد تا آنکه در سال ۱۲۹۳ ه (۱۸۷۶ م) آتش جنگ بین دول عثمانی و روسیه درگرفت. مردم از آگاهی بوضع دولت عثمانی که برایشان حکم فرمائی داشت در برابر روس حظ میبردند چون تعداد بیگانگان که درآنوقت در مصر اقامت داشتند زیاد بود لذا ورود روزنامه‌های اروپائی هم بر آنها آسان شده بود در ین وقت مردم میل مفرطی بدانستن وقایع جنگ پیدا نموده بودند وجراید عربی‌هم که تاآنوقت چیزهای بی‌ارزش را نشرمینمودند به نشروقایع اصلی جنگ همت گماشتند... جراید مذکور را عمال

عساکر روس را ستوده و بالمقابل اعمال عساکر عثمانی را مورد نکوهش قرار میداد همچنان مردم در برابر این جراید به دو دستهٔ خوشبین و بدبین تقسیم شده و آتش جدایی را روشن ساختند که قبلا دیده نشده بود. درینوقت روزنامه دیگری دست بکار زد که با جراید سابقه متحد بوده ولی خط مشی نشراتی آنها از هم در نشر اخبار اختلاف داشت. استقبال مردم ومیل اشتراك آنها باین روزنامه بحدی بود که جلوگیری از آن بعید به نظر میرسید چنانچه ایجاب عصر برسلطهٔ ارادهٔ قاهره فایق شده بود.

این روزنامه ها در نشر حوادث ورویداد های دنیای غرب نیز کوتاهی نکرده و وقایع سیاسی و اجتماعی سایر ملل را نیز منتشر میکردند و باوجود صدمه ایکه ازین جهت بر پیکر اقتصاد مصر وارد آمده بود بر تعداد آنها افزوده وخوانندگان آن هم روزافزون بود. سید جمال الدین افغان علما و نویسندگانیرا که بدورش جمع بودند در نوشتن مقالات ادبی و علمی که جنبه های اصلاحی وتهذیب اخلاق، زیادتر در آن مد نظر گرفته میشد تشویق وترغیب میکرد.

در نتیجهٔ تشویق اینمرد حس رقابت در بین نویسندگان پدید آمده وآزادی افکار تا حدی در لای صفحات روزنامه ها آشکار شد که خواننده قطعا گمان آنرا نداشت وحتما فکر میکرد در سرزمینی بغیر از مصر بسر میبرد. شما وقتی بحقیقت این ادعا پی خواهید برد که یکبار در شماره های جریدهٔ مصر وجریدهٔ تجارت وجریدهٔ(۱) مرآة الشرق ویا الاهرام آنروزی مرور کنید. این بود وصف مختصری از احوال مصر در زمان اسماعیل که پس از تجربه واقعی ومشاهدهٔ شخصی بقلم استاد امام نبشته شده است.

اما میتوان احوال آنروزی مصر وظلم واستبدادی که سراسر آن مملکت را درآن روز فراگرفته بود در کتاب عصر اسمعیل که توسط مؤرخ بزرگ عبدالرحمن رافعی تألیف شده مطالعه کرد چه این کتاب از حوادث بزرگ وکوچک آن عهد سخن میراند.

---

(۱) سبب انشاء وصدور این جراید سه گانه سید جمال الدین بود.

حکیم شرق (۱) و اسلام

استاذ بزرگ محمد رشید رضا در پایان همان مقدمه ایکه در آن از بی اتفاقی وپس ماندگی مسلمانان نظر به کشورهای پیشرفته تذکر داده است بوجود شخصیتی که بتواند درامور زندگی مسلمانان دقیق شده و احوال آنها را سراز نوسر وصورت دهد احساس نیازمندی نموده میگوید :

آن روح بزرگ ومقدسی که بتواند روح زندگی را درپیکر مردمانی که آخرین پله های ضعف ونابودی را طی میکنند بدمد وحس پایداری را در آنها درجهاد با ملل قوی زنده نگهدارد همان روح آسمانی وپاکیست که از وراثت نبوت - ایمان کامل همت عالی-عزم راسخ-اراده متین - نیت نیک وفراست قوی برخوردار بوده وبتواند از لذائذ جسمانی چشم بپوشد ومرگ را بدیده بی اعتنائی بنگرد . از اینجا بات عصروزمان و تطبیق قوانین الهی دراجتماع واقف باشد همچنان درفصاحت وبلاغت استاد بوده و درسایر علوم هم دسترس کافی داشته باشد چنین خصوصیات را نمیتوان درهیچ مکانی بجزروح باعظمت مرد بزرگی چون سید افغانی سراغ کرد- بلی ! در این روح بزرگ تمام مکارم اخلاق یودیعه نهاده شده بود . سید علوم قدیمه چه معقول وچه منقول همه را در ظرف چند سال معدود دروطن اصلی خود فراگرفته و برای اندوختن علوم جدیده جانب هند شتافت . مدت دوسال درآنجا باقیمانده وآنچه را میبایست یاد بگیرد آموخت . بعداً درسال ۱۲۷۳ ه مطابق ۱۸۰۶میلادی عزم حج کرد ورهسپار حجاز گردید این مسافرت وی یکسال طول کشیده . ازآنجا که پی بردن به کنه اخلاق وعقاید مذهبی واحوالات اجتماعی وسیاسی ملل اسلامی هدف اصلی سید بشمارمیرفت درخلال این مدت درممالک اسلامی به سیاحت پرداخته سپس بوطن اصلی خود افغانستان بازگشت ودرردیف مردان بزرگ آن روزی این ملت جا گرفت . درآن روزگار رشته وحدت واتفاق افغانی

(۱) که صفحهء و - ز - ج ۱ - یک تاریخ استاذ امام .

با دسیایس برطانوی ها از هم گسیخته و درین راه مبالغ هنگفتی از پوند های
سترلنگ وروپیه هائی هندی بمصرف میرسید. اگر چنین دسایس بکار نمیرفت
بدون شک امارت آن روزی افغانستان به تدابیر مدبرانه اینمرد بزرگ
تنها به محمد اعظم خان تکیه میکرد. اما از آنجا که سرنوشت کار خودش را
میکند محمد اعظم خان ناکام شد وسید هم مجبور گردید تا وطن اصلی خود را
بعزم جائی ترک کند که بتواند در آنجا به اصلاح وطن خویش خدمت نماید
از آنرو راه هند پیش گرفت و قتی سید به هندوستان رسید حکومت برطانوی
هندوی را استقبال نموده و از ایشان پذیرائی گرمی بعمل آورد ولی درعینحال
از تماس علماء با این مرد بزرگ جلوگیری نموده جاسوسانی چند بروی
گماشت تا جمله حرکات و سکنات وی را تحت مراقبت گیرند ولی جمال الدین
با وجود همهٔ این موانع توانست با رجال برجستهٔ هند ملاقات نموده و
روحیه آزادی خواهی و شهامت را در کالبد ایشان بدمد مقاله های سید
که در مجله المنار منتشر میشد افکار آزادی خواهی را در ملت هند بیدار
کرده واگر نظری به جریدهٔ عروة الوثقی بیندازیم خواهیم دید که مقالات
سید افروختن آتش انقلاب را در هند چقدر نزدیک ساخته بود همچنان سید
اطمینان کامل داشت که هند استقلال خود را حاصل خواهد کرد. چنانچه
روزی برای شیخ عبد الرشید تتاری گفت: (ای بچه نماز جنازه قیصر روسی را
ادا خواهی کرد و در مشایعت جنازهٔ امپراطور برطانیه بهند حاضر
خواهی شد) بشارت اولی شکل واقعیت راگرفته وعلایم دومی در سالهای
بعدی دیده شد. (۱)

عجیبتر از آن اینست که توسط نامبرده به جمعیت سری ایکه تحت ریاست
کاکای قیصر در پایتخت روسیه دایر شده بود راپوری فرستاده و برایش

---

(۱) بشارت اولی درسال ۱۹۱۷ تحقیق پذیرفت چه قیصر قبل از بازگشت درگذشت و پیشگوئی
دومی درسال ۱۹٤۷ به تحقیق پیوسته هندوستان به استقلال خود نایل آمد.

این مکتوب را به فلان غراند وق ببر و مطمئن باش که یا کشته میشوی و یا به مقصد نائل میگردی. چنانچه از وقایع تاریخ برمی آید پیك سید مکتوب را به غراند وق رسانید. غراند وق جهت احترام سید در مقدم وی با پستاد مکتوبش را تسلیم شده توسط همان پیك به یونان فرستاد تا در آنجا بزبان روسی طبع شده و اپس بر ایش ارسال گردد و همانقدر مالیکه میخواست برایش عرضه کرد اما از انجا که وی درین راه دچار ومشکلات زیاد شده و حتی حیاتش را درخطر میدید بجز اندازهٔ ضروری زیادتر چیزی نگرفت. سید برای بر آوردن اهداف سیاسی خود عازم مصر شده ومفکورهٔ حکومت پارلمانی را در آنجا رویکار ساخت و برای تجدید سلطه حکومت مطلقه نخست حزب ملی را تاسیس کرده به شاگردانش درس عشق و آزادی آموخته و علم و نویسندگی و خطابه را برایشان نشان داد.

وقتیکه سید وارد ایران شد در سیاست و عمران تغیرات نوینی وارد کرد و پیوسته آنرا تجدید میکرد همان بود که در عهد مظفر الدین شاه به حکومت پارلمانی نایل شده و هر آن با افکار اصلاحی خود مراحل اصلاحی را بیش از پیش تجدید مینمود.

چون هدف سید اصلاح اوضاع ممالك اسلامی بود لذا از کشوری به کشوری انتقال میکرد بالآخره سیاحتش را در پایتخت دولت عثمانی خاتمه داده در آنجا سلطان توسط وی از منصب خلافت اسلامی مستفید گشت سید بطوری یگانگی و اتحاد را در بین طبقات مختلف و مذاهب متعدد ایجاد نمود که حتی اکثر مجتهدین شیعه به خلافتش اقرار کردند.

سید این یگانگی و اتحاد را چون رشته ای میدانست که تمام ممالك اسلامی را با هم میپیوست اما درباریان بد اندیش سلطان از این امر ترسیده و از قبول آن ابا ورزیدند ولی با وجود آن تا زمانی که سید بدین جهان بود از انتشار افکار اصلاحی خویش نمیهراسید.

سید جمال الدین و مبارزه در راه آزادی و انقلاب (۱)

روز ۹ مارچ ۱۸۹۸ بود که بزرگترین شخصیت اسلام بمرض خانمانسوز سرطان، زندگی را در پایتخت خلافت پدرود گفت اما خوشبختانه این مرگ وقتی بوقوع پیوست که سید بزرگ پنبهٔ غفلت را از گوش شرقیها بدرآورده و وظیفهٔ خود را انجام داده و زنگار را از قلوب مسلمین زدوده بود.

آنگاه که این مرد نامی بجوار رحمت ایزدی پیوست استعمار مطمئن و استبداد دوباره ایمن شد و آنهائیکه در راه بنای تخت های خود وطن را قربان و دین را برای پر کردن شکم بازیچه قرار میدادند گمان کردند که آن آواز دیگر از بین رفته و مشعل حقیقت دوباره خاموش گردید اما آنها این را فراموش کرده بودند که پیغمبر تبلیغ میکنند و خداوند برقرارش میسازد نیک خواهان تخم می پاشند و زمانه اش میرویاند و آواز سید جمال الدین نوای حق بود که در روز موعود به صدا آمد و روزگاری در پیرامون جهان طنین افگند آیا انقلابی را که اعرابیون در راه استواری پایه های دموکراسی بوجود آوردند و مهدیون و هاشمیون و سعدیون و پهلویون بعداً آنرا دنبال نمودند شراره ای از شعله های افکار فرخندهٔ سید نبود؟ بلی این ها همان شراره هائی بود که در کشور های شرقی، خود سید آن را برافروخته بود.

نیروی بزرگی که در نهاد این مرد نهفته بود انجام دادن وظایفش در برابر اسلام و مسلمانان بود نه حصول ملک و جاه، زیرا وقتی در جریدهٔ عروة الوثقی سیاست برطانویان را در وقت انقلاب مهدی تحت انتقاد گرفت برای قرار دادی به لندن خواسته شده و در آنجا لارد سالبوری پادشاهی

---

(۱) این مقاله در شب جمعه بتاریخ ۸ مارچ ۱۹۴۶ توسط دستگاه نشراتی شرق نزدیک درشماره ۶۶۲ مجلهٔ الرساله که بمناسبت چهل و نهمین سالگرد سید جمال الدین افغان نشر شده انتشار یافت.

سودان را بوی عرضه کردو تا بدینوسیله آتش انقلاب را که سید برای اصلاحات روشن میکرد خاموش سازند اما جواب سید عالی همت چنین بود:

(سودان از سودانی هاست! مگر شما مالک سودان هستید؟ تا مرا مالک آن گردانید؟) (۱)

برعلاوه سلطان عبدالحمید میخواست سید را به شیخ الاسلام ملقب سازد ولی سید جمال الدین از قبول این لقب ابا ءورزیده گفت (وظیفه عالم سرگرمی به تعلیم و تربیه بوده ومقامش منوط بسرمایهء دانش او (۲) میباشد.)

در خصوص اینکه وقتی حاکم امر وجدان را زیر پا گذاشته و سید را تکفیر کرده بود واینمرد بزرگ هم توانست ازینورطه نجات حاصل کرده ود وباره خود را برای تبلیغ آماده سازد. قلم از تحلیل آن عاجز بوده بجز اینکه آنرا به علم خداوند اشاره دهد راهی دیگرنمی یابد چه خداوند همان شخص را برای رهنمائی دیگران می گزیند و نصرت میدهد که خود میخواهد. کلیهٔ عوامل ووسایلی که وی را برای این آمادگی مساعد ساخت بگمان اغلب اینست که سید جمال الدین در خاندان کریم الاصل چشم بدنیا گشوده واز نسب شریف و امارت هردو بهره مند بوده و به طبیعت او لی بر آزادی وسخاوت و مرد انگیش میبالید. سید در بین سالهای سه سالگی و هجده سالگی علوم مذهبی وفنون زبانی را به پایهٔ اکمال رسانیده. و در مراحل سیاحت به ممالک مختلف لسان های عربی، اردوجرکسی و فرانسوی را بصورت کافی آموخته وبزبان های روسی و انگلیسی هم آشنائی داشت.

سید باداستن این السنه توانست فرهنگ قدیم و جدید شرق و غرب را مورد مطالعه قرارد هد. درممالک ایران - هند - مصر - عربستان سعودی

---

(۱) از خاطرات سید جمالدین بقلم مخزومی.

(۲) ص ۷۰ از خاطره های جمال الدین بقلم مخزومی.

برطانیه ـ فرانسه و روسیه (۱) سیاحت نموده و راجع باین ممالک معلوماتی اندوخته و موقعیت افغانستان را در بین ایران و هند مورد مطالعه قرار داد و از دیدن ساحه های استعمار قوای برطانیه و روس که بصورت ظاهر و باطن بالای هموطنان و همسایگانش پخش شده بود متاثر شده و درجوانی احساساتش را جریحه دار کرد. چنانچه قبلا بیان کردیم سید از اصل شریف و نجیبی بوده و آموختن لسانها وثقافت عمیق و کثرت سفرها وتحمل تلخی های استبداد و چشیدن شکنجه های استعمار وی را نه تنها مصلحی خلق کرد بلکه نبوغی را که در وی برای مکمل ساختن و سایل رفاه مسلمانان نهفته بود ظاهر ساخت.

سید جمال الدین فروتنی بود زیرا بزرگ بود. قلبا جرأت داشت زیرا آزاد انه فکر میکرد وبا زینت سخاوت آراسته بود زیرا زاهد و پاك سرشت بود. زبان تیزی داشت زیرا قریشی بود از ذلت امتناع میورزید چون امیر بود مزاج تند داشت زیرا کنجکاو بود. سخن صریح میگفت و باك نداشت زیرا مرد بود در ورای این مشخصات دل آرامی داشت و ازینکه خداوند برایش شهامت و جرأت داده بود تا عقاید خودرا آزادانه بر زبان بیاورد وی را پیوسته سپاس میگفت با داشتن این خصایل زمین در نظرش فراخ وافق پهن بود در اندیشهٔ زن وفرزند هیچگاه نرفت زیرا همه افکارش متوجه مشرق زمین بود مسلمانان را بوحدت و اتفاق دعوت نمود تا بتوانند به نهضت نایل آمده و شر حکومت های مستبد استعماری را از سرکوتاه نموده ورخت استعمار را با قوای حکومات قانونی ریشه کن سازند این شخصیت بزرگ در راه عقیده اش چنان ثابت قدم بود که حبس راورزش و تبعید را سیاحت و قتل را شهادت (۲) میدانست.

آنهائیکه در بارهٔ سر گذشت سیدجمال الدین معرفت سطحی دارندفکر میکنند که

---

(۱) درالمانیه و درمونیخ با ناصر الدین شاه ملاقات نمود.

(۲) ص ۲۱ از خاطره های جمال الدین.

سید جمال‌الدین مساعی خود را در راه بسر رسانیدن دعوت به نوشته وخطابه‌منحصر ساخته بود ولی حقیقت اینست که سید اول فکر میکرد بعداً تقریر و سپس دست به تدبیر میزد سید آنگاه شروع بدعوت نمود که رشتهٔ اتحاد و اتفاق پیوند پذیر نبوده و استعمار و استبداد به پیمانه ای استوار بود که از بین بردن آن بکلی دشوار مینمود جمال الدین در مراحل اول جوانی به منصب وزارت رسیده و یگانه آرزویش مستقل ساختن وطن از قید بیگانه بود به نظریهٔ سید، شوری مرجع وتحلیل کننده هر مشکلات بود در ینوقت انگلیسها ترسیده وحریف محمداعظم خان را به پول و طلا تطمیع نمودند تا آتش انقلاب را برافروخته ودرمیان صفوفش تفرقه اندازند و به همین قسم بالآخره انگلیسها به آرزوی خود رسیدند زیرا محمداعظم خان رو به فرار نهاد سید جمال الدین راه هند پیش گرفت تا ایامی چند درآنجا نزد یکی از رفقایش که تاجر بود آرامانه بسر برد. ولی وقتی به‌هندوستان رسید انگلیسها ازوی با حرارت کامل پذیرائی کردند ولی‌مجبوراً مهمانی حکومت را قبول نموده ودر بیش‌ازدوماه اقامت درهند برایش اجازه داده نشده بود چون گفتارهای آتشین او در مردم تاءثیر مخصوصی داشته و هرآن میل مردم به گفتارهایش زیادتر میشد این مدترا نیز کوتاه تر ساخته به ترک هند مجبورش ساختند. آنگاه که خاک هند را ترک میگفت بزعمای آن گفت (به عزت حق و راز عدالت سوگند یاد میکنم که در شما همان قدرت را سراغ دارم که چون تعدادتان به ملیونها میرسد اگرمانند مگس‌مسخ شوید با آنهم میتوانید انگلیسها را از هند بیرون سازید واگر چلپاسه گردید وآنگاه در تحت جزیرهٔ برطانیه در قعربحر فرو روید میتوانید آن جزیره رابسوی خود کشانیده وغرقش سازید) با شنیدن این کلام اعصاب کرخت وبی‌حس‌مردم هند دوباره‌جان گرفته‌و به نشاط در آمد در (آستانه) و مورد احترام واکرام صدراعظم و اعیان دولت‌قرار گرفت و بحیث‌عضوانجمن‌معارف قبول‌گردید

وحیات خود را وقف تنویر اذهان وبسط علم ومعارف ساخته و با ایراد بیانیه های سودمند خود طرق امحای جهالت و نادانی را بمردم آموخت ولی بالآخره در اثر دروغ بافی ها و سخن چینی های شیخ الاسلام مجبور راجانب قاهره روان شد در آنجا مورد احترام واکرام ریاض پاشا قرار گرفته و با تیل مقدس معرفت چنان چراغی در آنجا افروخت که تشنگان علم و طلاب معرفت و عشاق حکمت راه یاب گردیده وشخصیت های سیاسی و علما و ادبا از نور آن بهره‌مند گردیدند . سید جمعیت ماسونی را بشعبات تقسیم نمود بطوریکه در هر وزارتخانه شعبه ای ازان وجود داشته و هر شعبه، مسئولیت خاصی بدوش داشت مثلاً شعبهٔ حربیه جبروستم را که بر منصبداران مصری وارد آمده بود مورد بحث و مناقشه قرارداده وزیر حربیه وقت را مجبور میساختند تا عدالت و انصاف را بین منصبداران مصری و جرکسی (۱) بر قرار سازد همچنین شعبات مالیه و عدلیه و فواید عامه وزرای مربوطهٔ خود را تهدید میکردند تا میان مصری ها وغیر آنها در تقسیم کار و معاش از مساوات کار بگیرند محتویات راپورهای این شعبات و بیقراری طبقهٔ مشغف و شورش مامورین ، اولیای امور را ترسانید وخدیو توفیق سید جمال الدین را خواست تا دربنباره با هم مذاکره نمایندوی درضمن مذاکره برایش گفت (راه اصلاح اینست که مردم پس ازمشوره در ادارات وطن سهیم شوند) پس ازآنوقت دعوت سید شدت گرفته تابالآخره پس از هشت سال مبارزه وی در راه اصلاح انگلیسها به تنگ آمده و خدیو توفیق را به تبعید وی اشاره کردند خدیو نیزاز امرآنها سر بر نتافت .

---

(۱) ازاین برمی آید که نخستین کسیکه وزیردفاع را ازاردادتا میان منصبداران مصری و جرکسی عدالت را برقرارسازدسید جمال الدین بوده نه عرابی چنانچه دراسباب انقلاب عرابی ذکرشده وکسی‌که بخواهد برحقیقت تاریخ واقف گردد باید دراین موضوع تاءمل نماید .

سید در پاریس

شهکاربهای سید جمال الدین در پاریس دو چیز است که تا هنوز اثرات آن بخوبی دیده میشود یکی از این دو شهکار مباحثه و مناظره سید با فیلسوف بزرگ ارنست رینان درباره حقیقت اسلام و اینکه اسلام آئینیست که از دانش تمجید کرده و جهالت را بد میداند که در نتیجه فیلسوف مذکور را برین امر آگاه ساخت چنانچه امروز اکثر علمای اروپا باین حقیقت پی برده اند شهکار دوم وی تاء سیس جریدهٔ عروة الوثقی است که میباید درباره این دو شهکار چیزی نوشته شود.

جمال الدین و رینان (۱)

جمال الدین از اول سال ۱۸۸۳ به بعد در پاریس زندگی میکرد در آنجا با رینان فیلسوف روبرو شده است. رینان این ملاقات را در نامه ایکه بتاریخ ۱۸ می سال ۱۸۸۳ برشتهٔ تحریر در آمده است چنین بیان میکند (تقریباد وماهست که باشیخ جمال الدین آشنا شده ام صحبت وی چنان اثری در نفسم بجا گذاشته است که بجز عدهٔ معدودی از آن نمیتوانند برخوردار شوند پس از مناظره ایکه میان ما بوقوع پیوست عزم کردم درخصوص علاقهٔ علم به آئین اسلام کنفرانسی در سربون ایراد نمایم و شیخ جمال الدین بهترین شاهدیست برای اثبات این نظریه که میگوید (ارزش ادیان درارزش نژادهائی نهفته است که از ان پیروی مینمایند) و قتی با شیخ سخن میزدم از نقطه نظر آزادی فکر خصائل حمیده و صراحت لهجه؛ گمان میکردم با یکی از ذواتی چون ابن سینا و یا ابن رشد ویا یکی از آن بزرگانیکه پیوسته درظرف پنج قرن اخیر در راه آزاد

---

(۱) درین بحث به کنفرانس استاد بزرگوار شیخ مصطفی عبدالرازق که در روز بیست مارچ ۱۹۲۳ راجع به فیلسوف رینان سید جمال الدین در پوهنتون قاهره ابراد نموده بود مراجعه کرده یم.

کردن بشر از بندهای بردگی و اسارت جانفشانی نموده اند، طرفدار هستم.
بالاخره روز موعود فرا رسید و رینان بتاریخ ۲۸ مارچ ۱۸۸۳ کنفرانس را در موضوع علم و اسلام در سربون ایراد نمود که اثر عمیقی بر شرق و غرب وارد کرد این متفکر بزرگ در کنفرانس خود کوشش نمود تا ثابت سازد که اسلام از بدو پیدایش خود بر علیه دانش مبارزه مینماید همچنان میخواهد دلایلی پیدا کند مبنی بر اینکه غربیها طبیعةً صلاحیت آموختن علوم ماورای طبیعت و فلفسه را ندارند چنانچه تحت عنوان انتقاد بر جمال الدین وی میگوید: درخت صالح در دست مسلمانان پژمرده شده چنانچه نباتات در صحرای گرم و سوزان پژمرده میگردد.
اگر شخصی کنفرانس وی را از اول الی آخر تحت مطالعه قرار دهد میپرسد که آیا مصدر و منشاء این شر دین اسلام را میتوان خواند ویا اینکه این اختلاف مخلوق پیروان اسلام میباشد ویا آئین اسلام بزور شمشیر قبولانیده شده ویا از عادت و مواهب طبیعی آنها سرچشمه گرفته است؟ البته ضیق وقت مانع شد تا موسیو رینان این مسئله را بخوبی شرح و بسط میداد سپس سید درباره دو نقطه اساسی کنفرانس میگوید.
دین از بدو پیدایش جز اینکه آنها را بسوی کمال سوق میداد چاره نداشته و هر وقت در حین نشئت خود براهنمائی عقل قادر نمیباشد چه تصور در ذهن داخل میشود و بدور افگندن آن آسان نیست. سپس درباره نیازمندی ملل به ادیان میگوید:
تمام ملل عالم توسط ارشادات تعالیم دینی چه اسلام و یا عیسوی وبت پرست توانستند از صحرای خشک وحشت و بربریت بوادی سرسبز تمدن قدم نهند. سپس برای دفاع از عرب چنین داد سخن میدهد:
همانطوریکه اعراب افتخارات قدیم خود را از فارسی‌ها اخذ نمودند فلسفه را از یونانی ها گرفتند و آنراتوسعه دادند وچنان شرح وتحلیلش کردند

و نظم و نسق ر اد ر ا ن را ه دا د ند که از ذوق سلیم شا ن نما یند گی میکند گرچه فر ا نسوی ها و ا لما نی ها نظر به ا عر ا ب که در آ نوقت مرکز شا ن در بغداد بو د از ر و م وبیز ا نطه آ نقد ردور نبو د ند و لی با آ نهم نتوا نستند خزا نه های علمی ر ا که در ین دو شهر مدفو ن بود کشف کنند تا آ نکه پر تو مد نیت عرب ا شعه ا ش را از دروازهٔ بیزا نس برغرب هموا ر کرد و تا وقتی که ارسطا طا لیس شکل و صور ت عر بی را بخو د نگر فت در جا مهٔ یو نا نی از آن ا ستقبا لی بعمل نیا ورد ند سپس جما ل ا لد ین علاو ه میکند زمانی که عر بها ا ندلس و هسپا نیه را فتح کرد ند ملیت خو د رانبا ختهو عر بیت شانرا حفظ نمود ند جمال ا لد ین ا نتقاد خود را چنین ختم میکند تا ا نسان بحیث یک موجود زنده وجود دارد جدال عقیده و کنجکاوی عقل و یا بعبارهٔ دیگر جنگ دین و فلسفه ازبین نخوا هد رفت ولی ترس دارم که درین جدال هرچه فکر آزا د ا ست شکست نخو رد ، چه عقل با تو ده توا فق ندا شته و تعا لیم آ نرا بجز عده ای ا زاشخاص منورد رك کرد ه نمیتوا نند و عروس زیبا ی دا نش نمیتو ا نند د ل ا ز کف کا فه بشر یت بربا ید . ز یرا ا نسا نیت همیشه تشنهٔ ا ید ه آ ل عا لی بو ده ود رآفا ق د وروتا ر یک پرو ا زمینما ید یعنی د رهما ن جا ئیکه فلا سفهٔ وعلمار ا طا قت مشا هد ه وپیمو د ن آن نیست .

ا نتقا د ر ینا ن بر جما ل ا لد ین

بعد آ رینا ن بعضی ا زگفته ها ی سید را مو رد ا نتقا د قرا رمید هد که ما بذکر بعضی از آ نها ا کتفا میکنیم :

« من د رمبا حثهٔ پرا رزش سید جما ل ا لد ین جز نقطهٔ وا حد ی قا بل ا ختلاف نمیبینم زیرا شیخ بفر قه ها ئیکه نقا د ا ن وموء رخین آ نرا دول فتوحا ت نا میده برما تحمیلش میکنند ا عتراف ندا رد ود رخصوص ا ینکه میگو ید تما م ا دیا ن د شمن علم ا ند و نصرا نیت د رینبا ره د ست کم ا ز ا سلا م ند ارد سخنم به طول نینجا مید ا ین عمل ر ا دو ر ا زا نصا ف پندا شت و بی تو جهی من برین نقطه ا ین ا ست که

عقیدهٔ من درین زمینه معروف است و من هیچگاه نگفته ام که مسلمانان بدون تغییر نژاد بی‌دانش بوده و بهمان وضع باقی میمانند بلکه مقصد اصلی ام این بود که اسلام در راه پیشرفت انکشاف علوم موانعی خلق میکند.

اما بر هیاءت های اجتماعی انکشاف یافته است تا از اصل آزادی و مقام بشریت که از همه چیز بلندتر است پیروی نموده و نباید در از بین بردن ادیان کوشش نمایند بلکه میباید چنان رویه ای را انتخاب نمایند که براساس حسن نیت بنا یافته و دین را یکی از ضروریات طبیعی انسان بدانند.

رینان انتقاد خود را باین سخن اختتام میدهد:

از سید جمال الدین افکار ونظریاتی آموختم که نظریات اساسی ام را قوت میبخشد و آن عبارت از اینست که اسلام در نیمهٔ اول پیدایش خود از پیشرفت نهضتهای علمی در کشورهای اسلامی ممانعت نکرده است اما در نیمهٔ دوم از جنبشهای علمی جلوگیری بعمل می آورد که انحطاط اسلام را نشان دهد.

عروة الوثقی

امر شکیب ارسلان از استاذ امام محمد عبده چنین روایت میکند که:—تمام افکاری را که خواننده از ورای صفحات جریدهٔ عره الوثقی بدست می آورد زادهٔ عقل مفکر بزرگ سید جمال الدین افغان بوده وحتی کوچکترین فکر واحدی ازمن در آن گنجانیده نشده است اما عبارات آن تماماً بقلم من برشتهٔ تحریر درآمده است.

این جریده برای نخستین بار در پاریس تاسیس شد و اولین شمارهٔ آن درجمادی الاول سال ۱۳۰۰هـ مطابق ۱۳ مارچ ۱۸۸٤م منتشرشد. که ادارهٔ سیاسی آن را سید جمال الدین افغان متکفل شد و نگارنده اش استاذ امام محمد عبده (رح) بود. این جریده درمدت هشتماه برای هجده بار منتشر شده و آخرین شمارهٔ آن در ۲٦ ذی الحجه سال ۱۳۰۱هـ مطابق ۱۸۸٤ میلادی انتشار یافت.

مرام و پالیسی نشراتی جریده

خود جریده هدفش را چنین توضیح میکند :
هدف اساسی جریده خدمت به شرقیها بوده و برای آنها وظایفی راروشن میسازد که البته اهمال در آن باعث بدبختی و انحطاط میگردد بر علاوه بر ایشان طرقی را مینمایاند تا توسط آن خسارات گذشته را جبران نموده و از مصایب آینده جلوگیری کلی بعمل آرند .

جستجوی اسباب و عللیکه باعث تفریط شان شده آنها را متحیر ساخته و در اصلاح اذهان سرمایه داران و شکوکی که کهدامنگیر متمولین شده است میکوشد وایشانرا که فوق العاده از شفای این بیماری مایوس شده وفکر میکنند که دیگر خسارات گذشته جبران نخواهد شد امیدوار میسازد .

این جریده بر اذهان مردمان، روشنی میسازد که برای رسیدن به نقطهٔ نجات وفلاح وجبران خسارات از تصورمشکلات زیاد که همت را ضعیف میکند و شکست بار میآورد می آیدخود داری کرده و باثبات میرسانند که برای رسیدن بهدف بیش از چند گامی باقی نمانده است و برای اینکه در مقابل مصایب پایدار باشند و قوی بار بیایند بآنها گوشزد میکند تا از روش بزرگان شرقی خود پیروی نمایند . چه بزرگترین کشورهای اروپایی توانستند با درنظر گرفتن همان روش مدارج ترقی و تمدن را بپیمایند . بهمین قسم این جریده بشرقی ها مینگارد که یگانه حامی علایق سیاسی تعادل قوای ذاتی وکسبی میباشد واگر این قوا برهم میخورد سبب حاکمیت اقویا وبربادی ضعفا میگردد.
این جریده اتهامات و بهتانهائی را که بر مسلمانان بافته میشد تردید کرده و با دلایل معقول نظریات آنهائیرا که میگویند تا زمانیکه مسلمانان ازاسلاف خود پیروی کنند روی ترقی را نمی بینند ، رد مینماید . همچنان این جریده کوشش دوراه تحکیم علایق بین المللی را وظیفهٔ خود دانسته و میخواهدرشتهٔ

دوستی و الفت را در میان افراد بشر برقرار گرداند حمایت از سیاستهای قوی ایکه بر پایهٔ ظلم و ستم استوار نیست و ظیفه دیگر این جریده را تشکیل میدهد بر علاوه این جریده روش خواستاران خود را مد نظر گرفته از رفتار آنها نظارت بعمل میآورد ودرصورت انحراف ایشان از راه راست، آنهارا مساعدت نمینماید. ناگفته نماند که برای اینکه همه طبقات از این جریده مستفید گردند بطور رایگان جریده را بمردم میفرستادند.

خوف جراید برطانوی از جریدهٔ
عروة الوثقی

در سال ۱۲۸۸ ه مطابق ۱۸۷۱ میلادی سید جمال الدین افغانی برای پیشبرد امور سیاسی کشور مصر که یکی از اهداف بود وارد مصر شده و شاگردان وارادتمندانی چند در آنجا تربیت کرد.

سید در اولین مقالهٔ خود تحت عنوان (منطق افغان و انگلیس) که درجریدهٔ مصر منتشر شد از افغانها چنین توصیف بعمل میآورد: (این ملتیکه بعزت نفس و قوت بازووشهامت معروف جهانست هیچگاه سیادت وآقایی دولت استعماری انگلیس را بر خود قبول نکرده وزیر بار نفوذ خارجیها نرفته است. ملت افغان یگانه ملتیست که حتی در مواقع بسیار بحرانی از این پدر استعمار که بمرض گرسنگی و استسقاء مصاب میباشد و (۱) دوصد ملیون نتوانست آنرا سیر سازد و حتی آبهای گنگا و یتمس نتوانسته است عطش اورا فرو بنشاند و حال آرزوی آن دارد که برای رفع این عطش استعماری خود آبهای نیل و جیحون را نیز بیاشامد، استمداد نجسته است تا ثیر نشر این مقاله جراید برطانیوی را بران داشت تا آنرا ترجمه کرده وبه تردیدش بپردازند.

---

(۱) مردمان باشندگان هندوستان است که در وقت نوشتن این مقاله تعداد آنها به ۲۰۰ ملیون بالغ میگردید وا کنون متجاوز از ۳۰۰ ملیون است.

لذا اولین نویسندهٔ شرقی که مورد توجه جراید برطانوی قرار گرفته سید جمال‌الدین افغان است.

هنگامیکه سید جمال الدین افغان در پاریس به نشر جریدهٔ عروة الوثقی اقدام نمود بنابر تاثیر مهمیکه در اوا خرد وران اسماعیل بر سیاست مصر وارد کرده بود مورد توجه رجال سیاسی برطانیه قرار گرفته وقنسل خود را در مصر بران داشتند تا تبعید سید را از کشور مصر در نظر خدیو توفیق، مطلوب جلوه دهد. همچنان اگر تملق شود در می‌یابیم که همین حکومت انگلیس بود که حکومت هند را بران داشت تا سید جمال الدین افغان را در مدت جریان انقلاب اعراب در شهر کلکته نگهدارد. ازین جهت جریدهٔ عروه الوثقی در نظر انگلیسها کسب اهمیت نموده وسیاستمداران انگلیس قبل از انتشار، حکومت خود را بر علیه آن تحریک کردند. چنانچه جریدهٔ عروة الوثقی در شمارهٔ پنجم خود که در چارم جمادی الاخر سال ۱۳۰۱ ه مطابق دهم اپریل ۱۸۸٤ نشر یافته بدینموضوع تحت عنوان مقالهٔ ذیل اشاره کرده مینویسد.

عروة الوثقی و جراید برطانوی

اگر بر غافلان نعره زنیم که برخیزید وبخوابیدگان بفهمانیم که بیدار شوید وبر آنها بیکه آرزوها ولذت های زندگی را بازیچه قرار میدهند بگوییم که ملتفت شوید واگر بر مصریها ابلاغ کنیم اگر پای انگلیس در کشورتان داخل گردد مردم را برا ستعداد اذهان وآنچه در دلهای شان خطور میکند موا خذه میکنند بدون اشتباه مردم میگویند که در تخویف وترساندن مبالغه مینماییم واگر واضع سازیم که انگلیسها پسران را به جرم پدران واحفاد را به اشتباهات اجداد موا خذه میکنند و دفینه های اسلاف را از اولاد تقاضا مینمایند اگرچه پسران به متروکات پدران علمی نداشته باشند باز هم این سخن را از جادهٔ اعتدال منحرف واز حد متجاوز میدانند واگر برای ایشان بگوییم که انگلیسها

کینهٔ ایرانیانی را که در نقاط مختلف هند زندگی میکنند بدل جاداده اند وبرایشان رویهٔ نا گوار دارند وهمچنان در برابر رعایای خود در هند وستان علی الخصوص برمسلمانان چه رویهٔ ناشایستی را اتخاذ کرده اند و چگونه علمائیرا که عقاید خود را برپایهٔ آیات قرآنکریم متکی ساخته و اظهار میکنند به جزایرانداومان تبعید میکنند . لابد ایشان ازین قصه رو گردان میشوند زیرا ازین دیار دورافتاده وبراحوال ایشان آگاه نیستند . البته هدف ما ازگفتار فوق این نیست که مصری ها وا ازاحوال انگلیس ها با خبرسازیم ویاد لیلی برا حکام سلطه ونفوذ شان ایراد کنیم بلکه در مقابل آنها نمونه ای ازرویهٔ انگلیسها را قرار میدهیم تادر مقابل ارباب بصیرت چون آیینه ای باشد که رازهای نهفتهٔ سلطه برطانوی را فاش کند . وقتیکه نویسندگان فرانسوی از تصمیم ما در راه تاءسیس این جریده آگاه شدند قبل ازانتشارآن بدون اینکه خط مشی نشراتی آنرا واضح سازند دربارهٔ آن چیزهایی نوشتند وجراید برطانوی را برین خبر واقف گردانیدند . آتش عداوت در سینه های شان شعله ورگردیده وبرآشفتند وحکومت انگلیس را ازتاءثیر این جریده درسیاست برطانیه ونفوذ آن در کشورهای شرقی ترسانیدند وبر آنها پیوسته اصرار کردند تا برای جلوگیری از ورود این جریده درهندوستان ومصراز هیچگونه صرف مساعی دریغ ننمایند ، همچنان بحکومت خویش اشاره کردند تا عثمانیها را ازورود نشریهٔ مذکور بازدارند . هنوزاولین جریدهٔ آن نشر نشده بود که ترتیباتی که درفوق ذکرشد گرفته شد بدون اینکه بدانند که این جریده برای تحریک احساسات تاءسیس نشده و هدف آن دفاع از حقوق شرقیان علی الخصوص مسلمانان و روشن ساختن اذهان شان میباشد و از هر جهت حد اعتدال را درنظر دارد کسانیکه این جریده رامطالعه کنداین حقیقت برایش روشن میشود که ظلم وتجاوزوقصاص قبل ازارتکاب جرم ، قابل عبرت است

و آنها بیکه طبع سمندری (۱) دارند به نظریه خود (در پناه درخت سه شاخهٔ قرار گرفته اند که نه برایشان سایه می افگند ونه ایشان را از گرمی پناه میدهد) به آسودگی ایام بسرمیبرند .

اما حکومت برطانیه باید بداند که ما از نشرافکار خود در کشورهای شرقی از ایجاد قیود ات شان بستوه نمیآییم زیرا میدانیم که طرفدار ان حق بسیاراند.

مصادرهٔ جریدهٔ عروة الوثقی

وقتیکه جریدهٔ عروة الوثقی درصحنهٔ سیاست پدید آمد انگلیسها نه تنها دلتنگی خودرا درمقابل آن نشان دادند بلکه ساحهٔ فعالیت آن را نیز محدود ساخته وتمام روزنه ها را برروی آن مسدود کردند . اینک خود جریده در شمارهٔ نهم ۲۵ رجب سال ۱۳۰۲ ه مطابق ۲۲ می سال ۱۸۸٤ میلادی درباره موانعیکه حکومت برطانوی در راه انتشار آن رویکار آورد مقاله ای درذیل مینویسد و حکومت مصررا نخستین حکومی میداند که آرزوی انگلیسها را درین مورد برآورده ساخت جریدهٔ مذکور تحت این عنوان مینویسد :

العروة الوثقی

برای جلوگیری از ورود جریدهٔ عروة الوثقی وزرای مصرتشکیل جلسه داده راجع بجریدهٔ عروة الوثقی مذاکره کردند وبوزارت داخله امرنمودند تا از ورود این جریده درخاک مصر جلوگیری کلی بعمل بیاورد وبه اثراین امریه وزارت داخله اوامرلازمه را بادارهٔ پوست عمومی ابلاغ نمود تا ازکنترول شدیدی کارگیرد همچنان یکی ازجراید حکومتی مصررسماً اعلام کرد که درنزد هرشخصیکه این جریده یافت شود بجریمه ۵ الی ۱۵ پوند مصری محکوم میگردد.

---

(۱) سمندر منسوب به سمندل بوده و در قاموس ذکر شده است که پرنده ایست در هند که در آتش نمیسوزد یعنی در پناه سایه بیگانه باراحت دل آرام میگیرد .

(و شاید این مبلغ هنگفت را اختلال توازن اقتصادی مصر که از سوءتصرف انگلیس نشأت کرده ایجاد کرده باشد .) اما عقیدهٔ ما اینست که وزرای مصری اجبار آدرین فیصله رای داده اند وبه نظریهٔ ما هیچ مصری حتی شرقی ایکه در آن دیار بود و باش دارد چنان فیصله را عادلانه نمیخواند .

این جریده ایست که برای دفاع از حقوق مصری ها دست بکار زده و برای از بین بردن اهداف پلید دشمنان شان کوشش میکند ومراد از نشر این جریده طعن عمرو مدح زید نبوده ومقصود اصلی آن والاترازین ها میباشد آب اندرزرا بر آتش کینه هافرو ریخته وقلوب شرقی ها را بسوی صفا میخواند واز فرزندان شرقی خواهش میکند تا اسلحهٔ نفاق وفتنه و جنگجویی را بدورافگنده ودر مقابل درنده هائیکه برای فروبردن آنها کمین گرفته اند مسلح شوند و عقیده این جریده اینست که تا راه های غارت کاملا مسدود نگردد کاری دردرون خانه انجام پذیر نیست . اینست هدف عالی عروة الوثقی وهرشخصیکه به مطالعهٔ آن بپردازد میداند که هیچ خردمندی خواه مسلمان باشدویا نه طرفدار نخواهد بود تا به مخالفت وورود این جریده درکشورخود میلی نشان دهد من به انگلیسها نمیگویم که این امر ایشان زادهٔ ظلم است اما قابل تعجب است زیرا مضامین منتشرهٔ این جریده به پیمانهٔ مضامینیکه در جراید ملی و خارجی پیرامون مصایب وعلل بدبختی مصریها انتشار مییابد ، زننده وتند نیست که آنقدرعکس العمل شدید ازخود نشان دهند . انگلیسها وقتی بشهرت یکی ازعلماء اسلام پیمیبرند ومیل مردم را بسوی آن درك میکنند فورآ عالم مذکوررابه ادارهٔ پولیس جلب و افسر پولیس وی را بسوی یکی از آیات واحادیث که مسلمانان را بسوی جهاد تشویق میکند اشاره کرده میپرسد آیا باین آیت عقیده داری ؟ اگربرایش جواب مثبت میداد میگفت تو بر لزوم جهادبمقابل ما معتقد هستی ! و اگر میگفت من درویش گوشه نشینم واعتقادمن باین آیت ناشی از آنست که جزو کتب دینی من میباشد در آنصورت افسر مذکور

مدت ٤ روز و یاکمتر از آنرا تعیین میکرد تا رای خود را در آن مدت را جع به آن آیت واضح سازد. پس از مرور این مدت اگر عالم مذکور دین خود را تبدیل و عقیدهٔ خود را تحریف نمیکرد و خبر تغییر عقیدهٔ خود را بیکی از مطبعه ها که در آن طبع و نشر گردد نمی‌فرستاد حکومت آن شخص را بجزیرهٔ اندومان که مملو از امثال این مظلومین بود میفرستاد تا در آنجا بقیهٔ عمر را بخواری بسر برد.

حکومت برطانیه که رعایای مسلمان را بر اندیشه های اذهان و رازهای نفوس شان محاسبه میکند همین قدر کافیست که جریده ای را که بروی آن کلمه اسلام را ببیند و رود آنرا از کشوری که آنرا در دست دارد و یا میخواهد در دست داشته باشد ممانعت نماید و حکومت انگلیس هر شخصی را که بروی این نام نهاده شده باشد از هر نژادیکه باشد سخت ترین دشمنان خود میداند لذا هر چند ظلم و ستم بر ایشان روا دارند شگفت انگیز نیست و لی باید گفت که این جور و ستم و امثال آن از همت مردان نکاسته و ایشان را برای پیشبرد اهداف مقدس شان پایدار تر میسازد.

همچنان ما از رسال این جریده بکشورها ییکه تحت شکنجهٔ استعماریون انگلیس بسر میبرند عاجز نمیباشیم زیرا مردمان با عزمیکه این جریده را تاءسیس نموده اند میدانند که از عهدهٔ انتشار و ارسال آن بکشورهای دیگر نیز بخوبی بر آمده میتوانند. جریده اظهار حقایق فوق را بدینطور ختم مینماید: آنها ییکه در ارسال و انتشار این جریده بکشورهای دیگر کوششی بخرچ میدهند نباید از ین عمل حکومت مصر اندوهگین شوند زیرا حکومت مصر درین امر زشت اختیاری نداشته موجد اساسی اینگونه قیودات و مرتکب اصلی این اشتباه حکومت برطانوی است چه میدانیم که هیچ یک از حکومتهای شرقی وجداناً بخود اجازه نمیدهند که از ورود همچو جریده ای که جز دفاع از حقوق آنها هدفی ندارد، در خاک خود جلوگیری نمایند.

هدف اصلی عروه الوثقی نه تنها خدمت به مسلمانان بلکه خدمت بتمام شرقیان بوده : لهجهٔ اسلامی عروه الوثقی بعضی‌ها را باین فکر انداخت که جریدهٔ مذکور تنهادر راه رفاه مسلمانان صرف مساعی مینماید اما خود جریده در شمارهٔ هشتم ۱۸ رجب سال ۱۳۰۱ هجری مطابق ۱۵ می سال ۱۸۸٤ میلادی براینطرز تلقی انتقاد نموده مینویسد.

هیچ شخص چنین فکری را در خود راه ندهد که این جریده برای دفاع از حقوق مسلمانان رویکار آمده وباینصورت در بین مسلمانان وهمسایگان آنها که در نفع و نقص با هم شریك اند فتنه و نزاعی را تولید میکند.

خیرما را باین امر سروکاری نیست بلکه هدف اصلی ما بیدار ساختن شرقیها جهت دفاع حقوق حقهٔ شان از تجاوز بیگانگان میباشد وگاهی اگرمسلمانان بصورت خاصی مورد خطاب قرار میگیرند از سببیست که آنها عناصر برجستهٔ کشورهائی اند که ثروت سرشارشان بدسترس بیگانگان بوده و خودشان بخواری بسر میبرند.

(هدف سید گرد آوردن مسلمانان تحت یک حکومت واحد نبود .) بعضی‌ها از مجاهدات سید چنین نتیجه گرفتند : که وی میخواست مسلمانان جهان تحت یک پرچم و حکومت واحد قرار گیرند اما آنها درین طرز تفکر خود اشتباه کرده اند . زیرا نه عروة الوثقی باین امر اشاره کرده و نه شاگردان سید ذکری از آن بمیان آورده اند ولی خود سید در شمارهٔ نهم جریده در مقالهٔ تحت عنوان وحدت اسلامی چنین مینگارد : منظورم این نیست که حاکم و مالك همگان یک شخص باشد چه این امریست دشوار ولی مرادم اینست که میباید حکمفرمای همه قرآن بوده و رشتهٔ وحدت شان دین باشد و هر کشور در منافع کشور دیگر بکوشد چه در آنصورت حیات و بقای آنها به یک رشته مربوط میباشد . این امر گرچه یکی از اساسات دین است ولی یکی از ایجابات این عصر هم

بشمار میرود. امروز زمان اتحاد است پس هرچه زود تر رشتهٔ اتحاد و برادری و یگانگی را محکم سازید (۱).

مذاکره استاذ امام محمد عبده با انگلیسها
یا اولین مذاکرهٔ مصر و انگلیس
جریدهٔ عروة الوثقی مینگارد: (۲)

استاذ امام محمد عبده محرر جریده بنا بر دعوت حکومت برطانیه بدانصوب عزیمت نمود و هدف اساسی ما از فرستادن این شخصیت به لندن این بود تا دامهای سیاسی غرب را کشف نموده و آرزوهای استعمار یون را که تقریباً ثلث ربع مسکون (زمین) را بدست دارند و هر روز دامنهٔ استعمار جویی خود را توسعه میدهند بخود معلوم کنند همچنان منظور از مسافرت ایشان بلندن اینست تا مقاصد آنها را از ورای مذاکرات شان دانسته و برد و رویی های شان واقف گردد و بر این حقیقت ننگین که استعمار یون مقاصد زشت و پلید خود را نیک جلوه میدهند واقف گردیده و زرخالص را از زعیار بشناسند تا نه جاهل فریب بخورد و نه عالم اشتباه کند.

محرر جریده با بسا از شخصیتهای سیاسی برطانیه مذاکراتی نمود چنانچه نخستین مذاکرات شان در برخی از جراید برطانوی مانند (پال مال گیزت) و جریده (تروث) و جریدهٔ (تمیس) منتشر شد. برای اینکه مسلمانان از جریان مذاکرات امام با زمامداران برطانیه واقف شوند و از نیات آنها باخبر گردند شمه ای از جریان مذاکرات شان را درینجا ذکر مینماییم.

---

(۱) سید جمال الدین این ندا را گرچه در قرون گذشته به مسلمانان ابلاغ کرده است ولی آنچنان زنده مانده است که گویی هم اکنون شرقیها از حنجرهٔ خود این آواز را کشیده اند.
(۲) وقت اتحاد و یگانگی فرا رسیده است.

لاردهر تنگتون وزیر دفاع برطانیا زوی پرسید:- آیا مصریها ازینکه تحت سلطه برطانیه به امن و آرامش کلی بسرمیبرند مسرور نیستند ؟ و آیا حکومت ما را بر حکومت ترکها و فلان و فلان با شا ترجیح نمیدهند ؟ جواب امام چنین بود : مصریها از قوم عرب بوده و بجز عدهء معدودی دیگر همهء شان از آیین اسلام پیروی مینمایند وهمانطوریکه در بین انگلیسهاوطن پرستانی چند وجود دارد در میان آنها نیز همچو اشخاص وطن پرستی هست که به هیچ وجه نمیخواهند در مقابل ملتیکه از حیث دین و نژاد با آنها فرق دارد سر بندگی خم کنند .

جناب لارد هم که یک فردی از اقوام و ملل با خبرند نباید از مصریها چنین توقعی را داشته باشند . بعداً وزیر انگلیسی پرسید :آیا ازین امر انکار میورزید که اکثر مصریان آنقدرنادان بوده که حتی حاکم خود را باحاکم بیگانه فرق کرده نمیتوانند ؟ و علاوه کرد که حس تنفر و انضجار ازسلطهٔ بیگانگان را نیز بجز کشورهای مترقی نمیتوان سراغ کرد . آنگاه شیخ بر آشفته شده گفت: اولاً: حس تنفر از سلطهٔ بیگانه فطرتاً درطبیعت افراد بشر بودیعه نهاده شده وبمطالعه نیازی ندارد چه شعور انسانی حتی در وحشی ترین ملل که شما تلخی های مبارزات شانرا چشیده اید بمشاهده میرسد.

ثانیاً : مسلمانان به هر موقعیکه قرار داشته باشند و یا هر چه باشند باز هم بآن اندازه ایکه شما تصور میکنید نادان نیستند و نخواهند بود حتی اشخاص بیسواد آنها نیز از خصوصیات دین خود باخبر بوده و هیچگاه در مقابل بیگانگان تسلیم نمیشوند چه خطابه هاییکه در روزهای جمعه از بالای منابر ایراد میگردد در وهلهٔ اول آنهارا از انقیاد سلطهٔ بیگانگان پرحذر میسازد و در آنها همان احساسات شریف انسانی را بر میانگیزد که با احساسات سایر ملل برابر است علی الخصوص مصریها که بزبان عربی اعنی زبان دینی خود شناسایی دارند.

ثالثاً : ـ علوم و آداب جدیده همچنانیکه در کشورهای اروپایی مروج است در دوران محمد علی در خاك مصر نیز رایج شده است و هرمصری به اندازهٔ استعداد خود از آن بهره ورگردیده و حتی کوچکترین قریه ای از قریه های مصررا سراغ نداریم که درآن اشخاص با سواد وجود نداشته باشد چه جراید مصری اخبار عالم را بآنها رسانیده اشخاص با سواد، دیگران را نیز از احوالات دنیا واقف میگردانند. و باین قسم وطن پرستی که منشاء و مبداء تهذیب عموم مردمان جهان است و یکی از اساسات دین اسلام بشمار میرود درآنها قوت گرفته و از سایر ملل درینمورد کمتر نیستند.

از روی این پرسشهای وزیر دفاع برطانیه هر شرقی اعم از عالم و جاهل خاصه آنانیکه عقل سلیم دارند بخوبی میتوانند بفهمند که زمامداران بریطانیه چه مقامی بر ایشان قایل اند و بکدام چشم باوشان مینگرند؟

هر تنگنتون وزیر دفاع برطانیه گمان میکرد که مسلمانان بحدی ازعلم دورمانده اند که حتی شعور انسانی در آنها سلب شده و تاجائی در قعر نادانی فرو رفته اند که میان خود و بیگانه تمییز کرده نمیتوانند واین خود دلیلی واضح است بر اینکه: بنا برعقیدهٔ انگلیسها مصروسایرملل شرقی مانند حیوانات و چارپایان چرنده اند که بجز از خوردن و خوابیدن کاری ندارند و از شئون حیاتی بغیر از آنچه اساس زندگی حیوان را تشکیل میدهد بی بهره اند. و با شخصیکه او را درامور شاقه استخدام مینماید الفت پیدا نموده و تاوقتیکه بر ایش طعام و نوشیدنی بدهد با او الفت خواهد داشته اما آنگاه که از کار بستوه بیایند ذبحش کرده از گوشتش غذای گوارا تهیه میکنند. درصورتیکه زمامداران برطانوی بر ملل محکوم و زیر دست خود حکم حیوانیت را اطلاق میکنند چه رویه ای از آنها میبایداننتظار داشت؟

آیا با آنهامانند حیوانات معامله نمیکنند؟ البته چنین است و رویهٔ آنها

در مقابل مردمان کشورهند برین امر گواه نیکست .

مصریها در مقابل حکومت برطانویان میباید ازدوراه پیروی نمایند یا اینکه جان و مال خود را در راه حفظ شرافت انسانی و مقام عربیت فدا کرده از پنجهٔ اسارت و بردگی نجات یابند و البته این شرافتمندانه ترین راهیست که پیروی از آن چندان دشوار نیست ویا اینکه میباید رشتهٔ علایق خودرا با خصایل انسانی قطع کرده جامهٔ ایمان را بدور بیندازند و از شرافت عربیت بیزار شده یوغ اسارت بر گردن نهند و هر نوع ذلت را بر دوش گیرند ، که این راه بس دشوار بوده وگمان نمیکنم که هیچ یکی از مصریها درینراه قدم گذارد چه اگرخدای نخواسته مصریها راه دوم را درپیشگیرند خداوند (ج) ایشانرا هلاك ساخته وسرزمین ایشانرا به قومی دیگر خواهد سپرد چه کلام الهی حق بوده و از گمراهان انتقام میگیرد .

(انالله وانا الیه راجعون) .

مصریها راه نیکیرا که سید جمال الدین ایشان را بدان رهنمونی کرد تعقیب نموده در راه حفظ ناموس انسانی و شرافت عربیت و حفظ عقیدهٔ مذهبی ازبذل جان ومال دریغ ننمودند تا بالآخره پس ازهفتاد سال اسارت و بردگی درانقلاب ۱۹۵۲ زنجیر اسارت را ازهم گسیخته به استقلال خویش نایل گردیدند که البته پس از ملی شدن کانال سویز آزادی ایشان کامل گردیده در صف ملل زنده و کشورهای مترقی جاگرفتند .

(مذاکرهٔ سید جمال الدین افغان با انگلیسها دربارهٔ سودان)

اینک پس از مذاکرهٔ امام محمدعبده با انگلیسها دربارهٔ مصر ، مذاکرهٔ سید جمال الدین افغان را با انگلیسها دربارهٔ سودان که خالی ازدلچسپی نیست بیان میکنیم .

هنگامیکه محمداحمد سودانی دعوی مهدویت نموده و مردم از هرطرف

بدورش جمع شدند انگلیسها که بغرض ورود درسودانبهانه ای میخواستند بنام فرونشاندن این انقلاب و هنگامهٔ مهدی سودانی، راه را برای ورود خود درسودان باز کردند بنابران سید جمال الدین در عروه الوثقی مقاله ای منتشر کرده و انگلیسها را به عواقب سوء اعمال شان ملتفت ساخته و در آن مقاله تصریح کرده بود که هیچگاه انگلیسها برای برآورده شدن آرزوهای شوم خود در شرق ازین راه پیروز نخواهند شد سید این ادعای خودرا بادلایل مقنع ثابت کرده وهمچنان گولدستون وزیر برطانوی را بعواقب وخیم کارشان ملتفت ساخت. هنگامیکه برشدت حملات خودراجع به بحران سودان افزود مورد توجه شخصیتهای سیاسی جهان قرار گرفته زمامداران انگلیس را در بستر راحت شان نارام گردانید و لارد سالس بوری وچرچل سیاستمداران مقتدر شان مجبور شدند تا سید جمال الدین را بهلندن خواسته و از نظریاتش در بارهٔ ظهور مهدی واقف گردانند.

همان بود که سید سافرتی به لندن نموده و بزرگان برطانوی را از عاقبت شوم سیاست آنها در مصر و سودان و سایر کشورهای شرقی باخبر ساخت.

پس از مذاکرات زیاد، لارد سالس بوری سخن را کوتاه کرده گفت:

(برطانیه نظریات شما را مورد تقدیر قرار داده و مایل است با حکومات اسلامی تا اندازه ایکه اوضاع فعلی اجازه میدهد از مودت ودوستی پیش آید از آنجهت تصمیم گرفته ایم تا شما را به سلطنت سودان افتخار ربخشم تا انقلاب مهدی را ریشه کن ساخته وآتش نزاع را خاموش کنید وراه را برای اصلاحات برطانیه درسودان هموار نمائید.

سید جمال الدین در جوابش گفت: ازین که مرا بدینوظیفه میگمارید جای بس تعجب است.

جناب لارد! آیا اجازه میدهید ازشما بپرسم که: آیا شما مالک سودان هستید؟ تا برآن سلطانی بفرستید؟ مصرا ز مصریها و سودان جزء آنست وخلیفه که فعلا حقدار شمرده میشود هما نقدر قدرت درخود سراغ دارد تا آتش فتنه وفساد را خاموش سازد. سپس اضافه کرده میفرمایند:

جناب لارد! همان اصلاحاتیرا که درمورد سودان میخواهید بکار ببرید چرا درمورد آیرلیند که درراه استرداد استقلال خود از هیچگونه مشقت ابا ء نمیورزند بکار نمیبرید؟ چه آنها با شما صفات بسیار نزد یکی دارند که البته همان صفات مذکور بین شما وسودان ویا مصرویا سایر کشورهای شرقی قطعا وجود ندارد. آنگه لارد سالس بوری که فکر میکرد شاید سید جمال الدین نسبت اینکه حکومت سودان را بدون هیچگونه مشقت بدست آورده است از برطانویها اظهار شکران نماید اما خلاف توقع با چنان انعکاسی روبروشد که مات ومبهوت مانده به سید گفت خوب درین باره فکرمیکنم وبا کلمه خدا حافظ هرچه زود تربا وی وداع کرد.

جراید برطانوی خصوصاً جرایدی که طرفدار آیرلیندبودند این مصاحبه را مورد توجه و تبصره قرارداده و هنگامیکه سید لندن را ترك گفت درتمام حلقه های سیاسی سخن ازین بوده که چگونه سید جمال الدین یعنی یك شرقی وزیربرطانوی را با آن لهجه مخاطب ساخت.

اینك آغاز جریدهٔ عروة الوثقی را با اختصار مینویسیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

پروردگاریگانه ملجاء وپناهگاه همه است این سخن که با اوضاع شرق ارتباط مستقیم وخاص دارد ازعنایات ایزدیست که درتوفیق عمل آن باید برخداوند توانا توکل نمود.

مدتها بود که روش ومسلك ارباب حرص وطمع مستوروپوشیده بود ولی

بعد آروشن وآفتابی گردید بطوریکه شاید مردم از آن احساس تنفروانضجار نمیکردند وبعد آاین حس ملتوی گردید. ملل ضعیف بحدی تحت تاثیر کشورهای معظم وقوی قرار گرفت که حتی مجال تفکررا دربارهٔ خودوجهان ماحول شان نداشته و دربارهٔ بهبودوضع اجتماعی خودبی اعتنا بودند بناءاً ازچوکات تفکرو نظم وترتیب برون شده و ظلم واستبداد بالایشان بحدی رسیده بود که در برابر آن اظهارعجز وناتوانی میکردند.

گروهی، از عقاید پوسیده وافکارناشی ازاعمال شیطانی امتثال میکردند که البته تأثیراین دستهٔ اغوا شده برتوده های دیگر مردم مسلم میبا شد.

سیرتاریخ وعقل سلیم حکم میکنند که اگر ملل باهم متحد نباشند ویا عاقبت سوء وجریانات بحرانی تاریخی وسیاسی را باعوامل آن زودا زیاد ببرند ودر پرده های فراموشی ولذتها وسرور های آنی دلشاد و فریفته گردند حتمادر اثراین اهمال شان باز هم تحت تأثیر حملات دیگران قرار میگیرند والبته در اثر این حملات متواتر تکانی خورده سیر تاریخ آنها را بجریان اصلی شان میکشانند و بیدار میشوند باینترتیب در راه حفظ موجودیت خود میکوشند وبهر وسیله ایکه ممکن و میسر باشد برای نجات خود بدان متوصل میشوند و آنگاه بقوت وحدت ملی خود ملتفت شده و بدان میگرایند و در پرتو الهام خداوندی و اندرز های مذهبی زنجیر های وحدت ملی را بهم مرتبط ومستحکم میسازند چه کتله های بشری ایکه بیشتربفسادا خلاقی و انحراف ازعادات بشری مبتلا باشند تاوقتی میتوانند در برابراین بیعدالتیها و محرومیتها بردهباری نشان دهند کهاین تعدی وظلم از اندازهٔ معینه تجاوز نکند وهمینکه ظلم از اندازهٔ معینه زیاد گردید آنگاه به قوای ذاتی خود متوصل شده از هیچ چنان نیروی عظیم وبزرگی مهیا میسازند که آرزو هایشان را برآورده سازد. شاید در جریان این مجادله خطایی کرده از راه

خود برگردند ولی بخوبی میآموزند که چگونه بلغزش خود ملتفت شده وآنرا تلافی نمایند پس این تجارب آنها را آماده میسازد تا ازراه صواب ومعقول خود را زودتر بهدف برسانند. هرگاه مللی که کیش وآیین خاص داشته واز حیث رنگ وپوست وزبان باهم فرق داشته باشند ومورد ظلم وبیعدالتی کتلهء دیگری قرار گیرند آنها باوصف اختلافاتیکه دارند باهم متحد شده واین اتحاد را بر تعصب مذهبی وزبانی ونژادی ترجیح میدهند که البته در این حالت دعوت طبیعت بشری به اتحاد ووحدت نسبت بدعوت برای اشتراك درجلب وجستجوی منفعت قویتر میباشد.

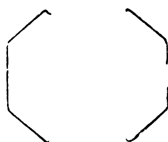
پس اگردر اکثر کشورهای شرقی دراینروزها یک جنبش فکری احساس میکنیم میبینیم که هر شرقی در جستجوی نجات خود بوده و برحسب اندیشه و مفکورهٔ خود وسایلی برای نجات خود فراهم میآورد و بالآخره اگر شاهد و ناظریم که مردمان فکور دربسا نواحی آن غرق این اندیشه میباشند تا قوای پراگندهء خود رابه نحوی از انحا بصورت واحد ویک حلقهء مستحکم درآورند تا بتوانند از حقوق همگان شرافتمندانه دفاع نمایند جای هیچگونه تعجب نیست ظلم وتجاوز متجاوزین بر مردمان شرق به نهایت درجهٔ شدت خود رسیده و همه طبقات از گزند ایشان مصئون نمانده و متجاوزین بمرام سوء خود نایل آمده اند تفرقه اندازی و اغواگری استعماریون که آنرا وسیلهٔ نافذی برای تأمین آرزو های خود میدانستند کهافکار ملل اسلامی رامسموم ساخته بر آنها کارگر افتاد ولی نمیدانستند که این حربهٔ برنده روزی برای خود شان اسلحهٔ خطرناکی خواهد شد و سبب اتحاد و وحدت شرقیها را فراهم آورده و همان سلاح خطرناك قلوب خود متجاوزین را هدف قرار خواهد داد.

وضع ناهنجاریکه بر مردم مصر وارد آورده بودند قابل تحمل نبود چه مصر از لحاظیکه درواز هٔ حرمین بود در بین مسلمین سرزمین مقدس و مهم تلقی میشد

پس اگر دروازهٔ درامن و امان میبود افکار مسلمین نیز راحت و جمع میشد ودر غیر آن اندیشه های ایشان نیز متشتت و پراگنده شده و راجع به اجرای رکنی از ارکان بزرگ آیین مقدس اسلامی یعنی (حج) بیقرار خواهند بود جای شک وتردیدنیست که‌مصایب وتجاوزات اخیریکه‌دربرابر مهمترین مواضع‌شرق رخدادروابط ذات البینی آنها را دو باره مستحکم و تجدید نموده ومللی را که از لحاظ حدود و ثغور جدا ولی از لحاظ عقیده با هم یکی بودند با هم متحد و پیوند کرده افکار هوشمندان را تیز و بیدار و افق نگاه شانرا در برابر وضع فعلی‌و علل و موجباتیکه در خوبی و یا بدی سرنوشت آیندهٔ شان ذیدخل بود ، و سیع‌وروشن‌ساخت . ازانرو با میدا ستر داد نیروو‌قوت ازدست داده وحفظ دین وشرف خود اندیشه های خود را متحد نموده در جستجوی حق و حقیقت و نقاط ضعیف خود برآمدند و برای برآوردن این مقصد ومفکوره عالی وبزرگ دراکثر کشورها اجتماعات بزرگی ازاهل دانش‌و بینش بوجود آمده علي الخصوص درهند ومصراین دانشمندان انجمنی تشکیل‌دادند وبرای نیل به هدفهای عالی شان مباحثه ومطالعه نموده ودرهرناحیه ومحلی‌مردم را بسوی اتحاد و عمل و وحدت ملی تبلیغ و تشویق میکردند ولو اگر در این راه حیات شان هم بمخاطره مواجه میشد باز هم از این وظیفهٔ مقدس و جدانی خود اهمال‌وفرو گذاشت میکردند . در بدو امراین گروپهای اتحاد عامه بکمک آندسته‌هائی محتاج بودند که مانند خود شان در جستجوی یک مفکورهٔ واحد باشندبناءاً بهتر دانستند تابا اروپائیانیکه عدالت اجتماعی‌را دوست داشته و از آن دفاع میکردند علایق مستحکمی بر قرار نمایند . و بر آوردن این آرزو ها مستلزم آن بود که دعوت کننده ، در هر قلب پاك و صاف تخم حق و حقیقت پرستی را بکارد

این دعوت کنندگان نیز برای نشر و تبلیغ افکار خود در بین توده های وسیع مردم مسالک متعددی اختیار نمودند وروی این اصل جریده ای را درقلب فرانسه، شهر پاریس بزبان عربی منتشر ساختند تا غافل را بیدار کرده و ازخود رفته را بخود آرد .

از آنرو از سید جمال الدین افغان خواهش نمودند تا این جریده راموافق بهدف ومرام ایشان تاءسیس نماید . همان بود که سید خواهش ایشانرا برآورده و با اجرای اینکار روجیبهٔ وجدانی خود را دررراه بیداری افکار مردم ادا نموده شیخ محمد عبده را مدیر مسئول آن مقرر کرد .



بقلم علامهء بزرگوار استاد
صلاح الدین سلجوقی

سید جمال الدین افغان

مذهب فلسفی و مشرب تصوفی آن

سید جمال الدین در خاندان بزرگوار و محترمی چشم بدنیا گشود که تاریخ آن آگنده از قهرمانیها و مبارزه‌است و قرنها در برابر هر متجاوزی دست از مجادله و سلاح بر نداشت، با مغلها و سکها جنگیدو هنگامیکه استعمار غرب مانند سیلاب عظیم بر اعظم آسیا و افریقا را فرا گرفته و شبه قارهٔ هندوستانرا که چهار صد مليون نفوس داشت به ساحهٔ بردگی و بندگی کشانید. چیزیکه در ایام طفولیت سید افکار مردم را مشوش ساخته از آن سخن میزدند، حملهٔ انگلیسها بر افغانستان و رشادت و مردانگی افغانها درین جنگ بود. بطوریکه از عساکر انگلیسها که تعداد شان به بیست هزار عسکر بالغ میگردید جز داکتر براید ن دیگر کسی جان بسلامت نبرده از کشته های دشمن پشته ها و از خونهایشان جویها روان ساختند حتی میدانهای جنگ از کابل تا کنر یعنی مسقط الرأس سید جمال الدین از اجساد استعماریون پوشیده بود.

محیط روحانی سید جمال الدین و محیط پر از خون و آتش دو چیزرا به سید الهام داد:- (۱) شدیدترین و بزرگترین بیماری ایکه دامنگیر عالم اسلام گردیده اینست که در برابر غیر خداوند (ج) سر بندگی خم نموده کفار - دین، اراده و منابع اقتصادی آنها را بازیچه قرار داده و تسلیم استعمار ستم‌پیشه میگردند (۲) این دردیکه شرق بآن مصاب میباشد درمان شفا بخشی دارد که افغانها آنرا بارها ر تحت تجربه قرار داده اند و آن ایمان بخدا (ج) و پیروی از مبادی عالی و ایده‌آل های دینی و اخلاقی، از خود گذری و جرأت، عفت و توسل بکتاب خداوند یست.

یعنی یگانگی اندیشه و عقیده‌و آرزوها و آلام، هستهٔ اولی بود که‌درمرکز منظمهٔ شخصیت آن قرار داشت و شخصیت منظمه طوریکه (هید فیلد) و عدهٔ

زیاد علما میگویند: مانند ذره ایست که پروتون در مرکز آن قرار دارد و الکترونها بدور آن میچرخند و یا همچو آفتاب در مرکز قرار گرفته، سیارات و مهتاب بدور آن بشکل محوری میچرخد وهستهٔ اولی شخصیت سید جمال الدین حفظ موجودیت کافهٔ کشورهای شرقی است که سیاست ستون فقرات زندگی آنرا تشکیل میدهد و سایر مشخصات آن از علم آفاقی و ادب عالی و فلسفهٔ عمیق در ردیف دوم قرار میگیرد که مانند سیارات والکترونها بدور مرکز عالی خود یعنی سیاست در گردش اند.

اما محیط علمی آن که عبارت از خراسان (افغانستان) پښتونستان و شمال هند وستان بود نظر بسایر کشورهای اسلامی از قرن هفده تا آوانیکه سید قدمی و سیعتردر راه دانش و فلسفه و بالخاصه منطق و علم کلام گذاشتند-امثال محمود جونفوری و میرزاهد هروی وملا محب الله بهاری وقاضی مبارک ومولوی حمد الله و مولوی حبیب الله قندهاری وقاضی بشرکنری وحافظ دراز پیشاوری و مجاهدبزرگ ملا نجم الدین و ملا سنبت و ملا فیروز درآندیار بروز کرده بودند که پنج نفر اخیر الذکر تقریباً معاصر سید جمال الدین افغانی بودند.

درظرف سه قرن اخیر تحول بزرگی درمتودهای مدرسی رخ داده بود. مثلا علم کلام پر از فلسفه و فلسفه آگنده از تصوف وتصوف وحدت الوجود را در خود آمیخته و وحدت الوجود جامهٔ ادب را دربر داشت واین پدیده ایست که تنها در آن دیار دیده شده و در سایر کشورهای عربی بمشاهده نمیرسد.

این تحول متودهای مدرسی را بوعلی بن سینای بلخی در اخیر کتاب خود که به (اشارات) موسوم است آغاز کرد و جلال الدین دوانی و شیخ شهاب الدین سهروردی و ملا صدرا ومحمود جونفوري وعدهٔ زیادی مانند ایشان دراین راه از ابن سینا پیروی نمودند، پس این دسته علما عبارت از فلاسفه و علمای کلام و متصوفین بودند.

سید در اوایل جوانی خود مانند سایر جوانان افغان از این روش پیروی نموده دین، فلسفه، تصوف و ادب را آموخت وقراریکه گفته اند سید جمال الدین علم را از قاضی بشر و قاضی در از و حبیب الله قندهاری که نظیرشانرا اکنون در کشورهای اسلامی نمیتوان سراغ کرد، آموخت با آنهم برای رفع عطش علمی خود سید باینقدر تحصیلات قناعت نکرده با مکتبهای فکری جدید چه سیاسی و چه فلسفی و علمی تماس گرفت. شگفت آور اینکه با وجودیکه این مکتبها تا آنوقت نه در شرق رایج شده بوده و نه مترجمینی وجود داشتند که از راه ترجمه و نقل بطالب العلمان کمک میکردند معهذا به حقیقت و ماهیت این نظریات آگاهی تام داشت تمام معلوماتیرا که سید از مدرسه آموخته بود و یا از آفاق بوی الهام شده بود و یا از مطالعهٔ کتب آموخته بود و چنانچه عادت فلاسفهٔ قدما بود بدور امور اجتماعی و سیاسی گردش میکرد، زیرا این گروه فلاسفه همه اخلاقیون بودند که در اخلاق فرد و جامعه کنجکاوی میکردند که ما آنها را حکما مینامیم و فرق بارزی میان حکیم (Sientist) و عالم (Philosoher) موجود است.

چه برخی از علما علی الخصوص علمای طبیعت و علمای بیالوژی در تطبیق فلسفهٔ اجتماعی بر علومیکه در آن تخصص داشتند کوشش مینمودند، چنانچه سپنسر علم اخلاق را بر تنازع للبقا وانتخاب طبیعی و بقای اصلح تطبیق نمود ویا مانند (روزنبرک) که علم اخلاق را به سیستم ذروی انطباق داد.

اما مسایل اجتماعی در نزد سید جمال الدین تا اندازهٔ مدار فکرویرا تشکیل میداد که کوشش میکرد آنها را مقیاس امور طبیعی نیز گرداند. مثلاً در کتاب (رد بر دهریین) هنگامیکه بدینجا میرسد که ماده از سه چیز ترکیب یافته : « ماده — قوت — ادراك » میگوید : (پس ازروی این اصل از آنها میپرسیم که چگونه هرجزو از اجزای ماده با وجود انفکاك آنها برمقاصد بقیه اجزاء آگاه میشود وبکدام وسیله آیا هرکدام آنها رازی در دل دارند که بسایر اجزا فاش میکند؟ و کدام مجلس شورا ویا اعیان برای مشوره

در ابداع این مکنونات بدیع التر کیب انعقاد یافته و چگونه این اجزاءدر حال وجود خود در تخم گنجشک میدانند که بصورت پرنده دانه خوار پدید میشود ؟ وبا ید نول وجاغوریکه در حیات آن نیاز مند است داشته باشد و اگر در تخم شاهین و عقاب باشد چگونه نمیدانند که بصورت پرنده گوشتخوار بوجود میآید ؟ومیبایست پنجه داشته باشد که شکار خود را بواسطه آن صید کرده گوشت آنرا برای خوردن خود پاره کنند ؟

این اعتراض با وجود زیبا یی عبارت ومتانت اندیشه ، دلیلی بدیع است که بشکل اجتماعی در آمده عالم را بصورت مجلس شورا ومجلس اعیان که نظم ونسق بدون آنها ممکن نیست تصویر میکند اساس تعالیم جمال الدین ، روش یونانی (ارسطا طالیسی) است چه این طرزتفکراساس مکاتب ما را در شرقی تشکیل میداد . زیرا سید جمال الدین دررسالهٔ (رد برد هریان) مانند ارسطوبرتناهی ولا یتنهاهی وجوهر وعرض واجزاء لا یتجزاءاعتقاد دارد .

شخصیت کلامی سید جمال الدین مانند منظومهٔ شمسی به نهایت متانت ونظام رسیده بود وهمهٔ افکارآن بدور مرکز واحد یعنی امورا جتماعی وبا صطلاح ارسطوبرا شیای انسانی میچرخید . هدف اخلاق وسیاست در نزد سیدجمال الدین کمال است ولی بمعنا ییکه درنزد بن مسکویه وجلال الدین رومی (بلخی) وجود داشت و(هگل) و(کونت) بدان اشاره کرده اند اما نه با ساس نظریاتیکه لاما رکئود اروین مذهب خود را بر آن پیریزی کرده اندوآن عبارت ازانکشاف روحانی وتهذیب غرایزوپیروی ازاخلاق عالی است .

سید جمال الدین ازین نگاه ، صوفی شمرده میشود وبرمتصوفین در این مسأله یکنوع تناقض ظاهری نمود اراست چه آغاز کمال ، غایه اخلاق است ومعنی پیروی ازاخلاق خداوند اینست که اخلاق غلبه نداشته وهدف آن وظیفه برای وظیفه است (Duty For Sake of Duty.)

اما در حقیقت تناقضی وجود ندارد ، چه صوفی بجزرضای خداوند

پاداش و کیفری نمیخواهد واین بالذات هم غایه وهدف است وهم نیست ازاین جهت غایه است که یگانگی شعوری با خداوند عین کمال است واین هدف صوفی است. وازین سبب غایه نیست که صوفی درسلوك خود جز پیروی ازاخلاق خداوند کدام منظور وهدفی مادی دنیوی ویا اخروی ندارد خداوند درنظرآنها خالق است که ازخلقت آنها چیزی درنظرندارد.

شگفت انگیزاست که سید جمال الدین تمام متودهای فکری و طبیعی واجتماعیکه درخلال قرن هفدهم دراروپا بظهوررسیده بود و حتی از متودهاییکه درعصرحاضرظاهرگردید آگاه بود طبیعات - بیولوژی - تاریخ طبیعی جدید ونشوونما وارتقا را آموخت چنانچه ازنظریات مکتبهای سیاسی چه دیموکراسی چه سوسیالیستی و کمونیستی با خبربود جرح وتعدیل آن ازاعتقادی منشأ میگرفت که درپرتوآن عقل و کمال انسانی رهنمونی میشد.

مثلا میگوید اگرعقیده داشته باشیم که انسان ازروح خداوند خلق شده این عقیده باعث کرامت وشهامت ماگردیده ما را بسوی عزت ومجد کشانیده بسویهٔ عالی اخلاقی میرسانند واگرمعتقد باشیم که ما زادهٔ سلاله شادی هستیم درانصورتما ناگزیریم که ازقانون وحشت پیروی نموده بسویهٔ حیواناتپائین بیاییم . که این عقیده را داروین بعین همین مطلب رد کرده میگوید : اگربریدن دمهای سگهای جزیرهٔ مدغاسکرعلت خلق سگهای بیدم درآنجا باشد چرا این پدیده درملل سامی ایکه ازهزاران سال باینطرف اولاد خود را ختنه میکنند رخ نمیدهد واولاد مختون جزبه ندرت بوجودنمیآید .

سید ازلحاظ عقیده موحدودرسیاست بوحدت واتحاد ویگانگیمردمرا دعوت میکرد واجزای عالم را برشتهٔ عقیده بوجود خداوند که اصل وجود ومنبع شعوروقصد رااراده است باهم پیوند میکندواین زادهٔ مفکوره تصوفی سیداست که توسط آن بین روح وجسم وماده و معنی ، نظام طبیعی و نظام ادبی سازش را برقرار ساخت .

سید در تصوف خود از طریقهٔ وحدت الوجود پیروی نموده وجود حقیقی را تنها بخداوند قایل است واز همین مفکوره امتثال میکرد یعنی وجود حقیقی را تنها بذات خداوند قایل است و در تمام صفات آن ماده ـ شعور و ادراک را مشاهده میکند ، و عقیده داشت که عالم آیینهٔ وجود واجزای کاینات مظاهر اسمای حسنی آنست . چنانچه (اسپینوزا) میگوید :

از قدرت خداوند ، عالم و طبیعت بوجود آمده و از علم آن شعور خلق شده و خداوند قادر و دانا است . اینها اساس اندیشه ها ییست که آنها را در افغانستان کسب نمود واز مدت شش قرن باینطرف در افغانستان و شمال هندوستان وجنوب ایران مذهبی نشاءت کرد که بنام (عرفان) یاد میشود و کلمهٔ اشراق از لحاظ نحوی بآن نزدیک است .

این مکتب ، پس از شیخ شهاب الدین سهروردی بدو شعبه تقسیم میشود که یکی مکتب مشایین ، یعنی مکتب استدلال منطقی ارسطا طالیسی استقرایی است که محض بفکر اتکاء داشت و دیگر مکتب اشراقین است که دل و عقل را جمع کرده عقل را بحدس و الهام پیرایه میدهند و حب را بوظیفه مقرون ساخته و علم را مخصوصاً علم کلام را مجموعه ای از شعور ، عقل ، تصوف منطق و ادب حساب میکردند و فرقیکه میان عرفان و اشراق موجود است اینست که اشراق بر جنبهٔ علمی وعرفان بر جنبهٔ ادبی این مذهب اطلاق میشود این نوع تصوف را نظریهٔ (دیموکرتس) که باسلام اختلاف ندارد تقویه میبخشد ، چه علمای کلام از نظریهٔ هیولی و صورت ارسطو بنظریهٔ (ذره) (دیموکرتس) گرائیده اند. شنیده ام که سید همیشه این ابیات شاعر معروف ، (عراقی) را زمزمه میکرد :

(نسخستین باده کاندر جام کردند   ز چشم مست ساقی وام کردند)
(چو خود کردند سرخویشتن فاش   (عراقی) را چرا بدنام کردند)

این عقیدهٔ متصوفین است که میگویند مصدر دوستی بذات خودقدسی وآسمانی است

و از جمال مطلق گرفته شده چه جمال در نگاه ایشان اید هٔ ازلی بوده که از مشرق خداوند طلوع کرده است بیت دوم عقیدهٔ متصوفین را دربارهٔ قضیهٔ حسین بن منصور حلاج واضح میسازد و شیخ محمود شبستری میگوید :
جای شك نیست که کلمهٔ انا الحق را که حسین بن منصور بر زبان راند ، کشف مطلق اسرار بود الا کیست که بر قول انا الحق بجز ذات حق جسارت ورزد وفحوای قول شبستری این است که گویندهٔ انا الحق ـ ذات خداوند و منصور شخص فانی در حق بوده وقایل آن نیست .

این دو بیت دردورهٔ تصوف قرار گرفته وسید شیفتهٔ آنها بود وبوضاحت از این بر میآید که سید باوجود محیط علمی و عرفانی و اشراقی خود تمایلی شدید بتصوف داشت و روایت شده که سید کوشش مینمود که معضلهٔ اقانیم سه گانهٔ نصارا را یعنی پدر ـ پسر و روح القدس را بنظریهٔ وحدت الوجود حل نماید . چنانچه سقراط (خیر ـ حق و جمال) را مظاهر سه گانهٔ حقیقت میدانست و از این معلوم میشود که سید در راه توسعهٔ وحدت بین مسلمانان و نصارا که از بدو ظهور اسلام تا آنوقت با هم علایق نیك و همکاری داشتند ، عظیم میکوشید .

سید نه کتابی نوشت و نه بتاءسیس مکتبی پرداخت آثار و کنفرانسها ییکه در دسترس ما قرار گرفته زادهٔ حوایج آنی و ناگهانی آن بود از آنرو سید ، سقراط عصر خود و سقراط نهضت فکری شرق بشمار میرود . گذشته از آن سید محرك شجاع انقلابی ای بود که جنبش و انقلاب وی بر هر انقلاب و جنبشی دیگر تاءثیر عمیق داشت . کارلایل ، مارتین ، لوتر را بنام راهب شجاع یاد میکنند اما سید فیلسوف ومجاهد شجاع است و از صفات برازندهٔ آن آزادی فکر را میتوان شمرد که پیوسته در راه شکستاندن زنجیرهای تقلید مبارزه میکرد .

از نخستین عوامل نبوغ وی ذکاوت سرشار ، مطالعهٔ پیهم ومتداوم آن بود که از ینراه به آموختن ثقافت ومعارف اسلامی وفرهنگ غرب پرداخته و هرمساءله

وموضوعیرا که درك میکرد ویا مطالعه مینمود آن موضوعات و مباحث را در بوته‌ایکه برسه پایهٔ (عقل ـ وحی ـ کمال) اتکاء داشت ذوب کرده کف وغث آنرا بدور میافگند وآنچه راکه متضمن سود مردم میبود برمیگزید. این بحث خودرا بکلماتی چند ازرساله (رد بر دهریان) خاتمه میدهیم ومن چنین عقیده دارم که این گونه کلمات جز ازمغزیك فیلسوف بزرگ وراهنمای دینی وصوفی مشرب تراوش نمیکند.

(... عقل مطلع ایمان است وکسانیکه از آن راه منحرف میشوند ایمانرا پشت سرمیگذارند وبین آنچه عقل بکنه آن رسیده نمیتوانند وتنها آنراازراه آثارش میشناسند وآنچه عقل براستحالت آن حکم میکند؛ فرقی فاحش وجود دارد، چه اولی درنزد عقل معروف بوده بوجود آن اعتراف دارد ودومی ازنظرش ساقط وازدایرهٔ اعتبارخارج است پس چگونه درحالیکه بعدم آن عقیده دارد وجودش را تصدیق میکند..؟)

من اکنونکه این کلمات رابرروی کاغذ مینویسم بیش ازشصت بهارعمرم را پشت سرگذاشته ام واولین دورهٔ حیاتم متصادف بآخرین سالهای زندگی سید جمال الدین است. مسرورم که دردورهٔ زندگیم شاهد بیداری ونهضت نوین درافغانستان وتأثیر افکار زنده وجاوید سید درکرانه های آسیا وجهان میباشیم، چه بیش از بیست و پنجسال ازدرگذشتن سید نگذشته بود که استعمار در افغانستان ور شکست گردید و پرچم آزادی درکوه های سر بفلك کشید؛ افغانستان باهتزاز درآمده ودر سایهٔ آزادی نهضتهای اجتماعی درافغانستان پیریزی شد شکست استعمار در افغانستان واستقلال آن تنها درخود افغانستان تاء ثیر مثبت نداشته بلکه اثر نیك آن از کران تا کران کشورهای شرق رسید. در این شك نیست که در جهان عسکری اسلام، فاتحینی نظیر صلاح الدین ایوبی و سلطان محمود غزنوی‌افغان بروز کردند ولی درردیف مبارزان و فاتحین؛ نویسندگان

ومتفکرین، سید جمال الدین - یکه تاز میدان فضیلت بوده و پیشوائیست که کسی بر پایهٔ او رسیده نمیتواند.

پس سید جمال الدین اولین معماریست که تعمیر اصلاحات اجتماعی و نهضتهای اجتماعی و ملی را بر پایهٔ نظر و عمل علمی خود پیریزی نموده و مانند او کسی را سراغ نداریم که باروح خستگی ناپذیر و مجادلهٔ مردانهٔ خرافات و عنعنه پسندیهای ناموزون را پشت پا زده درسایهٔ نظریات دین و پرتو اخلاق، ما را بسوی ایده های پاک بشری دعوت میکند.

سید جمال الدین اولین رهبر انقلابیست که از تفرقه و تعصب حزبی چه در دین و چه در سیاست، بری و بیزار بود. بناءً مقام و شخصیت سید جمال الدین ازین لحاظ نسبت به مارتین لوتر و دیگر پیشوایان مذاهب دینی و اخلاقی عظیم تر و بزرگتر بود، سید در دین، اخلاق و سیاست یگانه پیشوائیست که علماً و عملاً دست بتعمیر کاخ ارمانهای پاک بشری زده با صلاح پرداخت ولی روح تخریبی نداشت در اتحاد و وحدت مردمان کوشید ولی قلباً از تفرقه و نفاق بیزار و متنفر بود. با شاهان در کاخهای رفیع و با بینوایان در قهوه-خانه های کثیف بیک نگاه مینگریست و از دریچهٔ یك قلب با ایشان سخن میگفت. هرگز چشم به تحف و مادیات نداشت پیالهٔ آب و قرص نان سیاه را با دوستی ارادتمند بر غذای مکلف دیگران ترجیح میداد.

بلند ترین هدف سید جمال الدین در زندگی

دراینجا کتاب خود را با بیان بلند ترین غرض و هدف سید درزندگی خاتمه مید هم خود سید در این باره میگوید:

بحیات بشری نگریستم و آنچه را که باعث اختلاف شان بود تحت مطالعه قرار دادم بالآخره نیک دانستم که اختلافات حیاتی آنها از در، دین نشاءت کرده است از اینرو با قضاوت عادلانه و آزاد فلسفه

و اساسات ادیان سه گانهٔ (یهودی ، نصرانی و اسلام) را تدقیق و تحقیق نموده آنچه عقل فرما نمداد بفرمان آن گردن نهادم و گوش فرادادم و باین نتیجه رسیدم که غایه و هدف ادیان سه گانهٔ مذکور یکی بوده واگرد ریکی از آنها نقصی موجود باشد آند یگرش همان نقیصه را تلافی میکند. اگراین سرکشیها و طغیان های بشر ادامه پیدا کند و کاهن ها هم قوانین آسمانی را بوجه شایسته ای تفسیر کرده نتوانند آنگاه پیغمبری با براهین قاطع و معجزه های حیرت انگیز فرستاده میشوند تاآنچه را دیگران فرو گذاشته اند ایشانجبیره و توضیح نمایند.

آرزوی سید در وحدت و یگانگی پیروان ادیان

سید آرزوداشت چنانکه اصل فلسفه و ماهیت ادیان سه‌گانه در جوهر وذات خود یکی اند ، پیروان آنها نیز باهم متحد گردند این اتحاد آنهادامن اختلافات را کوتاه ساخته ایشانرا با گامهای سریعی بسوی جهان صلح و آرامش رهنمونی میکند وخود سید دراینباره میگوید : بمنظور وحدت ادیان و اتحاد مردمان پلانهائی طرح کرده،رسایلی نوشتم این پلانها و نوشتن رساله ها را بدون تماس با پیروان ادیان انجام دادم من نه در موضوع اسباب اختلاف ایشان و نه در موضوع اختلاف عقاید پیروان دین و تجزیهٔ آنها به طوایف و صنوف مختلف تعمق کرده بودم ولی موقعیکه درك واحساس نمودم که در ورای اتحاد وادیان سه گانه‌گروه تزویرکننده دامهای خطرناك و پرتگاه‌های تباه‌کنی بوجود آورده اند که اصل دین را برای خود سرمایهٔ تجارت قرارداده وخودشان ازپهلوی دین با عقاید مزخرف تاء مین معاش مینمایند . آنها دین‌را برای ادامه زندگی سعادتمند برای خودشان بنفع خوددرآورده هرفرقه ایرا بمنزله دکانی پراز متاع و هرطایفه ایرا بصورت معدنی از زر

وسیم ناب در آورده آنها را سرمایه تجارت خویش قرار داده و خود شان دربی سود و نفع خود بودند بعداً برایم روشن و هویدا گردید که هرکه در برابر این تفرقه و تجزیه مبارزه میکند و ریشهء این فساد را که مردمان را بگروه و دسته ها تقسیم و وحدت آنها را پامال میکنند ، مبارزه و مجادله نماید در ردیف اشخاصیکه قاطع روزی و مانع تجارت این گروه تفرقه انداز شده بتوانند ، قرار میگیرد .

آنگاه شادیم به اندوه و غم مبدل و با یک عالم ناکامی و مایوسی از نظریهء خود برگشتم . سپس افکار پراگنده ام را بسوی شرق متمرکز نمودم و نخستین کشوریکه بیش از همه توجه مرا بخود جلب نمود زادگاه و مسقط الراس من افغانستان بود بعد از آن با لنو به به هند و ستان سرزمینیکه عقلم در آن انکشاف یافت وسپس با یران بحکم روابط همسایگی و همه جواری ، ملتفت گردیدم و همچنان متوجه کشورهای عربستان ، یمن و شاهان شان و اقبال حمیر نجد، عراق و بغداد با هارون و مامون آن و شام و دعات اموبین آن و اندلس و حمرای آن و سایر بلاد اسلامی گردیدم .

آنگاه تمام مساعی خود را وقف تشخیص درد مردمان شرق ساخته درصدد جستجوی درمان آن برآمدم و در نتیجه بااین حقیقت رسیدم که شدید ترین درد شرق انقسام باشندگان این سرزمین و اختلاف افکار مردم و عدم اتحاد یگانگی فکر و عمل آنها ست .

نظر سید درمورد آیندهٔ دین!

محمد توفیق بکری شیخ المشایخ طریقهٔ صوفیه میگوید : باری به سید گفتم دین آینده کدامست ؟

درجوابم گفت: این آیت کتاب خدا:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

استاذ رشید رضا میگوید: این مساءله را از بکری شنیدم وسید برایش گفته بود که این آیت کریمه را برهرچیزه نقش بندید تا گذشت ایام آنرا شرح وبسط دهد.

فروتنی سید جمال الدین

چون از سرگذشت سید پرسیدند بخنده شده گفت: عیانرا حاجت بیان نیست هرکه از سرگذشت من پرسید بگو که اودربدر وآواره است چنانچه مرا حسود وملعون وباین صفات وصف کرده اند درسال ۱۲۵۴هجری مطابق۱۸۳۸میلادی تولد شده ام وزیاده از نیم قرن حیات داشته ام چون وطن اصلی من افغانستان دستخوش دست مغرضین شده بود، بهندوستان رفتم وجبراً از آنجا بمصر تبعید گردیدم وبآستانهٔ دیگر کشورها پناه بردم از آنجا نیزرانده شدم پس ازین خاطرات تلخ گذشته که مرا مسرور ودلخوش نمیسازد برای شما چه سودی خواهد داشت؟ اینکه آینده مرا مسرور نمیسازد بجهت این نیست که من تبعید شده یا رنج زندان برده ام چه من عقیده دارم که زندان دررا ه استرداد

حق ا زطرف ستم پیشگا ن جبا ریکنوع ورزش وتبعید د رآن را ه ، سیا حت . وقتل بمنزلهٔ شها د ت ا ست وا لبته ا ین خود عا لیترین مرا تب میبا شد .

پس من ا زنفس خود را ضی نیستم زیرا نه تنها موفق نشد م به بلند ترین مرا تب که عبا رت ا زشها د ت و را ه بد ست آ ورد ن حق ا ست نا یل شوم بلکه من د ر رد یف محبوسین وتبعید شده گا ن قرا رگرفته ام پس من نظر بکسا نیکه با عما ل بزرگ قیا م نمود ه ا ند د رین زمینه ا فتا د ه تروعقبترهستم .

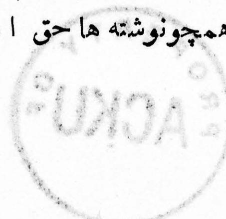
غرض سید ا ززند گی

سید رحمة ا لله علیه خود ش د ربا رهٔ زند گی چنین گوید :

غرض من ا ززند گی ا ینست که تنها وتنها بآ رامش قلبی برسم من توا نستم د رزندگی خود حق را آ شکا را بیا ن کنم وآ نرا ا زرا ه ترغیب و تخویف نپوشا نم وتوا نستم بعضی ا زعقا ید م را جا مهٔ عمل بپوشا نم .

برا ی محمد مخزومی که خا طرا ت سید را تد وین کرد ه ، گفته ا ست : ا گرد رنوشتن خا طرا تم ا زشرطا غی (عبد ا لحمید) و جا سوسا ن آ ن بر کنا ر ما ند ی و به د لتنگی مرد ما ن منجمد که تحجر میکنند برخورد ی که حقا یق را تغییر مید ا دند ا عتنا یی مکن چه جها ن ا زمردما ن مانند ا یشان‌خا لی نیست هیچ ا را دتمند ا زچنگ ا یشا ن نجا ت نیا فته ا ند وتوهم شا ید ا زچنگ ا یشا ن د راما ن نبا شی .

ا ین آ خرین مطالبی بود که د ربا رهٔ سرگذ شت مصلح ا عظم‌سید جما ل ا لدین ا فغا ن نوشتم وا گرخد ا بخوا هد خا طرا ت و شرح زند گی شا گرد ا یشا ن یعنی سید محمد عبد ه را نیزبرشتهٔ تحریرد رآورم وا زخد امیخوا هم تا بمن‌توفیق ا عطاء کند تا بوسیله نگا رش همچونوشته ها حق ا ستا د ا ن خود را ا د ا نما ییم .



(٧) سيد ر شيد ر ضا ء .

(٨) شيخ مصطفى عبد ا لر زا ق .

(٩) ا بر ا هيم يا ز جى

(١٠) جور جى ز يدا ن .

(١١) ا حمد حسن ز يا ت

(١٢) سليم عنجو ر ى .

(١٣) علا مة صلا ح ا لد ين (سلجو قى) .

